The Sensational Memoirs
of
Badiullah
(The Most Luminous Branch)
Baha's Son

خاطرات شگفت انگیز
بدیع الله
(غصن انور)
فرزند حسینعلی نوری (بهاء)

٩

جزوهٔ
مذکرات
[redacted] بهیج بدیع الله (رحمن آذر)
فرزند حسین علی بهاء الله

هو المظلوم البهی الابهی

جواهر حمد وسواذج ثنا یکتای بیهمتارا سزا که حقیقت انسانی را برکافهٔ حقایق کونیه تفضیل داد وبدو زینت کبری وطراز عظمای علم وبیان مزین نمود اگر بانچه از قلم اعلی نازل تمسک نماید وبصفات یزدانی واخلاق روحانی ظاهر شود بنشر نفحات الهیه وتربیت نفوس وتبلیغ اوامر مقدسه چنانچه باید وشاید قیام نماید ظلمات متراکمه بر عقول وافهامرا بنور آفتاب کلمهٔ الهیه منور سازد وناداني مستولی بر اذهان عبادرا بدانائی نازلهٔ از یراعهٔ مبارکهٔ ابهی زایل نماید حیات جدید بخشد وبهدایت کبری مهتدی وبصراط مستقیم ومنهج قویم دلالت نماید رائحهٔ لطیفهٔ ازهار ریاض بهشت برین وفاکههٔ حمیده جنیه حدیقهٔ رب مجید باشد از اشرف مخلوقات عند الله محسوب ومصداق آیهٔ مبارکهٔ در کتاب عهدی الهی گردد قوله تبارک وتعالی مقام انسان بزرگست چندی قبل اینکلمهٔ علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز روزیست بزرگ ومبارک انچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده ومیشود مقام انسان بزرگست اگر بحق وراستی تمسک نماید وبر امر ثابت وراسخ باشد انسان حقیقی بمثابهٔ آسمان لدی الرحمن مشهود شمس وقمر سمع وبصر وانجم او اخلاق منیرهٔ مضیهٔ مقامش اعلی المقام وآثارش مربی امکان ودر لوح مبارک دیگر میفرماید از قرار مذکور ابن ایام ابن باقر ارض صاد حسب الامر حضرت سلطان در مدینهٔ طا وارد ودر یکی از مجالس گفته باید سورهٔ توحید را ترجمه نمائید وبهر یک از اهل مملکت بسپرید تا کل بدانند حق لم یلد ولم یولد است وبابیها بالوهیت وربوبیت قائل سبحان الله آیا چه شده که ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغای انا الله از سدرهٔ مبارکه ذکری ننمود ودفتر توحید را ترجمه نفرمود باری اگر نفسی باو ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله ندای ناصح امینرا بسمع فطرت بشنو وچون کلیم انچه را اصغا نمود وقبول فرمود توهم از سدرهٔ مبارکهٔ انسان قبول نما لعمر الله کلمهٔ مبارکهٔ انی انا الانسان نزد مظلوم اعظمست از جمیع انچه ادراک نموده‌اند انتهی امید انکه راکبان سفینهٔ حمرا ومتمسکان بعروة الوثقای امر اقدس ابهی باخلاق مرضیه واعمال طیبهٔ طاهره عبادرا بجنت ابهی دلالت نمایند واز سلسبیل معارف الهیه که سبب مدنیت حقیقیه است سقایه فرمایند وبمحبت ومودت واتحاد واتفاق نازلهٔ

از قلم اعلی هدایت فرمایند شاید ملل واجناس مختلفه در ظل کلمه جامعه مبارکه چون رائحه وگل ممتزج کردند وبعد نیت حقیقی وسعادت وآسایش ابدی فائز کردند سبب تحریر این اوراق انکه بعضی از بهائیان علیهم بهاء الله الابهی که طالب معرفت حقایق هستند واز احوال حاضره غیر مسرور بلکه مغموم ومحزون از اینعبد آستانه مقام ابهی بکرات از سبب وسبب تفرقه واختلاف وخروج از مرقومات قلم ابهی سؤال نمودند بعضی خود حاضر شدند وبعضی بواسطه نامه وخامه استفسار فرمودند لذا متوکلا علی الله برای اطلاع احبای الهی قلم کرفتم وتحریر حقایق مستوره برداختم شاید بعد از اطلاع حق جلّ شأنه نفوس مقدسه طاهره که در کتاب اقدس وهیکل وسایر الواح مبارکه وعده فرموده مبعوث فرماید بقوه کلمة الله قیام نمایند وهمت کمارند وبتأییدات الهیه وتوفیقات صمدانیه انچه بعد از غیض بحر وصال الی یومنا هذا مخالف اوامر واحکام براعه ابهی ظاهر وسبب اختلاف وهتك حرمة امر الله وتزلزل شده بآثار قلم اعلی مقابله نمایند ومابه الاختلافرا رفع فرمایند واهل بهارا از قیود ثقیله غیر مشروعه رها نمایند زیرا قسطاس اعظم وحجة باقیه وبرهان قاطع آثار قلم ابهی بوده وهست لا غیر

ای دوستان در ایام اشراق شمس حقیقت از افق ناسوت خدمات ساحت اقدس حسب الامر براین قرار بود امور خارجه بغصن اعظم آقای عباس افندی وامور داخله بغصن اکبر آقای محمد علی افندی وکاتب خصوصی جمال مبارك را میرزا آقاجان محول بود ودر ایام اخیره غصن اطهر آقای ضیاء الله افندی واینعبد بتحریر الواح مشغول بودیم جمال مبارك بعد از انقضای نه سال از سجن عکا بباغ رضوان تشریف بردند وبعد پنج سال بآل وعترت خود در قصر مزرعه واز انجا تا حین صعود قصر بهجی را مسکن قرار فرمودند وغصن اعظم عباس با عائله وحرم مبارك والده شان آسیه خانم ملقب بنواب وورقه مبارکه بهیه خانم در شهر عکا منزل نمودند وگاهی بعد از ظهر در قصر بهجی شرفیاب میشدند وجمال مبارك هر چندی بعکا تشریف میبردند ایامی در منزل غصن اعظم عباس افندی واخویشان آقا میرزا موسی کلیم مکث میفرمودند وپیوسته لسان عظمت بنصح وارشاد واظهار خفایای صدور ونوایای مکنونه مستوره در قلوب بعضی همه آل را بانچه علت بیداری وهوشیاری است هدایت میفرمودند وهمواره بانچه سبب حفظ امر الله است از وقوع اختلاف دلالت میفرمودند وبتوحید وتفرید مظهر کلیه الهیه وعدم جواز اشتراك احدی در آن رتبه ومقام ومنتهی شدن ظهورات بظهور اقدس ابهی وصیت میفرمودند واز قلم اعلی انچه لسانا بیان میفرمودند نازل ودر الواح مبارکه مسطور ودر اکثر اوقات ذکر مقامات حروفات فرقان وغلو بعضی از فرق اسلامیرا در مقامات ایشان بیان میفرمودند وتصریح میفرمودند که مقصود از این بیانات انکه

بعد از اینگونه حوادث بمیان نیاید واوهام وظنون قدیمه تجدید نشود واینحزب باحزاب مختلفه متفرق نگردند وهر حزبی حزب دیگرا لعن وتکفیر ننمایند کل در ظل کلمهٔ جامعه مستظل باشند وبحبل اتفاق واتحاد متمسکچون این اتحاد حزبا قرار واعتراف بتوحید وتفرید مظهر کلیهٔ صمدانیه حاصل نگردد جمال مبارک بهآء الله در الواح مقدسه سفارشات اکیده فرمود ماند وبر وجه مدعی همهٔ طرقرا مسدود فرمود ماند شاهد بر انچه ذکر شد الواح وبراسلاتست بعضی از انرا لاجل الاختصار برای اطلاع دوستان تحریر مینمایم بسم المهیمن علی الاسمآء یا حیدر قبل علی علیك بهائی الابدیالی قوله تعالی یومی از ایام در بیتی از بیوت منتسبین از نسآء وارد ونفس در ان مجلس از ارباب عمائم مشاهده شد ذکر معارف مینمود از جمله گفتند باید به بینیم وبفهمیم که قنبر الاعلا بالاتراست یا جبرئیل حق شاهد وگواهست که از این کلمه قلبرا در احتراق مشاهده نمودیم وبعد آهسته ذکر کردیم اگر جبرئیل آنست که میفرماید نزل به الروح الامین علی قلبك آقای قنبر انجا نبوده حال تفکر نمائید در ظلمیکه برخاتم انبیا شد مقام جبرئیل مقام حقیقت رسول اللهاست واینکلمه در ظاهر قبل از بلوغ بود که از لسان مظلوم جاری گشت ودیگر آن دو نفر ساکت وصامت از این جمله معارف مکرر شنیده شد نسئل الله ان یحفظ حزبه من اوهامات عباده من قبل انه هو الحافظ الغفور الکریم ودر لوح اشراقات میفرماید قلم اعلی نظر باستدعای انجناب مراتب ومقامات عصمت کبری را ذکر نمود ومقصود انکه کل بیقین مبین بدانند که خاتم انبیا روح ما سوه فداه در مقام خود شبه ومثل وشریك نداشته اولیا صلوات الله علیهم بکلمه او خلق شد ماند ایشان بعد از او اعلم وافضل عباد بوده اند ودر منتهی رتبهٔ عبودیت قائم تقدیس ذات الهی از شبه ومثل وتنزیه کینونتش از شریك بانحضرت ثابت وظاهر اینست توحید حقیقی وتفرید معنوی وحزب قبل از این مقام کما هو حقه محروم وممنوع حضرت نقطه روح ما سواه فداه میفرماید اگر حضرت خاتم بکلمهٔ ولایت نطق نمیفرمود ولایت خلق نمیشد حزب قبل مشرك بوده اند وخود را موحد میشمردند اجهل عباد بودند وخود را افضل میدانستند الی قوله تعالی از حق بطلب عباد این ظهورا از ظنون واوهام حزب قبل حفظ فرماید واز اشراقات انوار توحید حقیقی محروم نسازد ودر لوح نبیل قبل علی میفرماید اشهد انك کنت مستویا علی عرش التوحید لیس لك ند فی الابداع ولا شبه فی الاختراع من یدعی بعدك امرا انه من المفترین قل یا قوم تمسکوا بهذا الحبل المتین الی قوله تعالی انچهرا صبیان ادراك نمود ماند هنوز بان نرسید ماند چه که هر صبی عالماست براینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود اوامر الهیه واحکام ربانیه ما بین بریه معطل ومعوق وبی نفاذ خواهد ماند الی قوله تعالی من یدعی مقاما وجدیا وولها وشوقا بغیر هذا الاسم انه من الاخسرین ولو یتکلم بکل البیان ویفجّر الانهار من الاحجار ویسخّر الاریاح ویمطر السحاب کذلك انزلنا الامر فی هذه

الليله المبارکه التی ینطق فیها لسان القدم باسمه الاعظم وجری کوثر البیان من فم
ربك الرحمن چون در علم الهی مسبوق بود غصن اعظم عباس بواسطهٔ اظهار بعض
نوشتهای عربی وادعای معجزه نفوسرا از نعمت توحید محروم مینمایند این بیانرا نازل
فرمودند الی قوله تعالی عجیبست که بحرفی از بیان فائز نشده‌اند وتفکر در تاکیدات لا
تحصی که از معین قلم اعلی جاری شده ننموده‌اند لعمری لو یتفکرون لیعرفون
میفرماید اگر نفسی بیك آیه ظاهر شود ابدا تکذیب او نکنید واگر ادعا نماید نفس من
غیر برهان تعرض ننمائید این بسی واضح ومشهود است چون طلعت احد به مطلع ظهورات
عز صمدانیه مشهود ملاحظه میفرمودند وعالم بآن بودند که احدی بجز آن طلعت
قدمی قادر برندا نخواهد بود لذا کل را توصیت فرمودند که بر این شریعه جمع شوند
وشأنی در آیات منزله تاکید فرموده‌اند که از برای احدی مجال توقف واعتراض باقی
نمانده والا ابدا بامثال این کلمات تکلم نمیفرمودند چنانچه حال قلم قدم واسم اعظم
میفرماید اگر نفسی بکل آیات ظاهر شود قبل اتمام الف سنهٔ که هر سنهٔ آن دوازده
ماه بما نزل فی الفرقان ونوزده ماه بما نزل فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور
است ابدا تصدیق منمائید برای تأویل وتفسیر آیهٔ مبارکهٔ در کتاب اقدس
من یدعی قبل اتمام الف سنة شهور وسنینرا بحساب هجری وبیان مرقوم فرمودند ولی در
ایام غصن اعظم عباس چون بکلی مخالف احکام شریعة الله حرکت مینمودند آن آیه مقدسه را
هم تفسیر مینمودند ومیگفتند حضرت من اراده الله بیقدم هزار سال را طی مینمودند
قاتلهم الله در یکی از الواح نازل من یدعی قبل اتمام الف سنة کاملة انه کذاب مفتر
نسئل الله ان یؤیده علی الرجوع ان تاب ان ربك لهو التواب وان اصر علی ما قال یبعث
الیه من لا یرحمه ان ربك شدید العقاب چه که ضر این نفوس بحقیقت شجرهٔ ربانیه راجع
وسبب اختلاف وجدال ونزاع وتزلزل قلوب ضعیفه وعدم استقرار امر بین بریه بوده وخواهند
بود ودر مراسلات خادم علیه الرحمة والبهاء که بافتخار مرحوم ورقا صادر میفرماید واینکه
دربارهٔ حضرت شیخ وحضرت سید علیهما من کل بهاء ابهی مرقوم داشتند که در نزد
بعضی از احباب در مراتب ومقامات ایشان صحبتها میشود که ظهور احمدی مقام سماوی
محمدی است ورتبهٔ رسالت بایشان معروض شد وقبول ننمودند آیا این قول ماخذی دارد
یا از اوهام انعام است البته از اوهام انعام بوده وهست اینفقره چنینکه تلقاء وجه عرض
شد جمال قدم مدتی دربیان توقف فرمودند وبعد فرمودند بکمال تاسف میگویم اولیای
الهی نباید تکلم نمایند بآنچه که از انصاف بعید است فخر احمد در آنست که ببعضی
از اسرار نبوت آگاه شد وحامل امانت گشت اینمقام بسیار عظیمی است یکفیه ورب العالمین
جمیع بروزات وظهورات وولایت واوتاد واقطاب ونقباء ونجبا وانچه که ذکر شده از مقامات

حمیده نزد عباد بکلمه انحضرت ظاهر شده اند وبمقامات عالیه فائز گشته اند بعضی از
عرفا هم گفته اند انچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست کرده اند وخود را از اهل
ان دانسته اند الله در ساحت اقدس از بعوضه پست تراند عارف بی انصافی گفته
مقام نبوت مقام انبیا است ومقام مکاشفه ومشاهده فوق آنست ثانی را مقام اولیاء واول را
مقام انبیاء دانسته این بصر بی حقیقت اینقدر ادراك ننموده که انبیاء انبیا بعد از
مکاشفه ومشاهده نبوده بلکه ایشان نفس مکاشفه ومشاهده وحقیقت آن بوده اند بحر ظاهر
کل امر حکیم وکل سر عظیم معدن نبوت وولایت انبیا بوده اند وبکلمه انبیا اولیا در
ارض ظاهر باری اکثری از عباد بهوی نطق نموده ومینمایند اینکه از آیه مبارکه سؤال شده
بود قوله تعالی من یدعی امرا قبل الف سنة کاملة الی آخر بیان الله اینفقره عرض
شد هذا ما نطق به لسان العظمه یا ایها الناظر الی الوجه والطائف حول الامر انچه
عرفانش بر کل لازم بود در این آیه مبارکه نازل وبر کل فرض است اقرار بآن وتمسك بآن
اکثری از جهال غافلند ودر سبیل اوهام سالك وناس هم اکثری بیخبر لذا این آیه
مبارکه محض فضل نازل شد تا متابعت هر ناعقی ننمائید وسبب تضییع امر الله نشوند
در مراسله خادم الله علیه بهاء الله الابهی بتاریخ نهم رمضان هزار وسیصد ۱۳۰۰
نازل میفرماید یا ببیر محمد قبل هاشم در علت اعراض واعتراض وضغینه وبغضاء وبغی
وفحشاء وخسران حزب قبل تفکر نما چه که هر نفسی بسبب وعلت ان آگاه شود از صراط
مستقیم نلغزد واز نبأ عظیم غافل نشود باری بعضی قصص واسماء ان نفوس را از افق
اعلی محروم نمود وبشقاوت کبری مبتلا کرد براستی میگویم امروز روزیست بزرك وفضلش
بمنتهی هر نفسی قصد ورود در لجه بحر احدیه نماید باید قلب را از قصص اولی
والقاء کبری مطهر سازد لفظ وصایت عالم وهمرا زینت داد ومدن ظنون را تعمیر نمود یا
حزب الله قدر یوم را بدانید الی آخر بیانه تعالی انتهی (قبل از صعود به سه ماه
روزی در حضور بودم فرمودند حکمت نزول این آیه انکه آیه توجه نازله در کتاب اقدس را
تفسیر وتأویل ننمایند واز صراط توحید منحرف نکردند غصن اعظم وغصن اکبر هر دو در یك
رتبه ویك مقام هستند ونقل کلمه) باری لسان عظمت در اکثر اوقات بنصح وارشاد ناطق
وآل وعترت را بحفظ امر وکلمه جامعه وآیات از تصرف ایادی متعسفه وصیت میفرمودند ودر
سنین اخیره قبل از صعود بکرات افکار سریه حرم غصن اعظم را عباس بکمال وضوح بیان
میفرمودند وهمچنین تأثیر اورا در غصن اعظم عباس افندی ووصایت ووصایت که مقصد سری
او ومنتسبین اش بود اضعار میفرمودند واکثر اوقات اینعبد را از رفتن بعکا منع
میفرمودند وگاهی که اذن عنایت میشد سفارش اکید میفرمودند از سوء قصد مذکوره
احتراز نمایم واز دست او چیزی نخورم وهر وقت غصن اعظم در قصر بهجی شرفیاب میشدند
اینعبد را برفتن بعکا دعوت میکردند میخواهد بعد از عرض وطلب اذن میفرمودند ما را از
خود راضی نماید بعکا دعوت میکند ما میل نداریم بعکا بروی لانهم یریدون ان یکیدوا

لک کیدا اصفهانیه نظر بتأثیرش در غصن اعظم میخواهد افکار خود و سریهٔ خود را بواسط
بواسطهٔ او جاری نماید روز بروز کدورت جمال مبارک از او در ازدیاد بود ومقاصد فاسدهٔ
اورا بیان میفرمودند یوم اینعبد اذن رفتن بعکا را استدعی نمودم متغیرانه منع فرمودند
پسر آرضای قنادی میرزا حبیب شرفیاب بود نظر بصغر سنش مضطرب شد بعد از مرخصی او
احضار فرمودند پس از نوازش ودلجوئی فرمودند بنشین تا شرح حال این داهیهٔ اصفهانیه
اصفهانیه را بگویم همیشه از او خود را حفظ نمائی (این زن در اصفهان زوجهٔ سید کاظم
اخوی سلطان الشهداء بود وبیچاره مدتی در دام این بلا مبتلا بود وچون بینشان
الفت حاصل نشد وحیل نسائیه نتوانست اورا بخود مایل نماید بالاخره بواسطهٔ ادویهٔ
حارهٔ مسمومه خود را از او خلاص نمود از او یکدختر داشت مرد وبعد مدتی کوشید زن
یکی از مبلغین گردد نظر بسوء اعمالش ومصاحبتش مدتی با عمهٔ خود قانطه در دام او
گرفتار نشدند باسم جاروکشی وخدمت حرم بعکا آمد واستدعای قبول نمود اورا در بیت
کلیم برای خدمت ورقه صمدیه منزل دادیم آن ایام غصن اعظم (عباس) بسیار طالب عیال
بود وبحرم اظهار میداشت ملاقات اول با اصفهانیه میل باو نمود وکم کم چنان بحیل
نسائیه اورا جذب نمود که اکثر اوقات در بیت کلیم بود نظر بسوء اعمالش میل نداشتیم
اورا ببرد ومدتی اصرار والحاح غصن اعظم (عباس) بواسطهٔ بعضی از حرم قبول ننمودیم
واجازه ندادیم بالاخره امر بدرجهٔ رسید که جز قبول چاره نماند وچون اینخبر بایران
رسید سلطان الشهداء نامهٔ بخادم نوشتند ودر آن بسیار استغراب از قبول این زن
در حرم نموده بودند بدرجهٔ که بیم آن بود ایمانشان سست گردد
ونوشته بودند وقتیکه شنیدیم او برای جاروکشی بیت وخدمت حرم رفته بسیار مسرور شدیم
از اینکه همی اینجهات از اعمال ونقائص او ظاهر گشت وهم او شاید تربیت شود ولی ابدا
گمان نمیرفت داخل حرم ومقبول گردد لوحی نازل ارسال نمودیم وسلطان الشهداء را
ساکت کردیم بعد از سه روز از پیوستن این داهیه بغصن اعظم اخلاق اورا تغییر داد
بدرجهٔ که معاملهٔ او با سائر اهل عائله تغییر کرد شب وروز کوشید واورا از اهل
بیت فصل نمود وبین غصن اعظم ووالد مانرا بدرجهٔ رساند که دائما از او معذب
وشکوه داشت وگریه میکرد وحال میخواهد بواسطهٔ این مرد ولایت ووصایت در ذریهٔ خود
قرار بدهد واوهامات قبل را تجدید نماید ولی ممکن نیست خدا از این منیره بجهت
غصن اعظم اولاد ذکور بگذارد وچون وجود شما اغصان مخالف فکر مستقبل اوست بکمال
جهد در اضمحلالتان ساعی است باید همیشه از او احتراز نمائید واینکه میگوید من
لقمهٔ حضرت اعلی هستم کذب است وافتری هرگز لقمهٔ حضرت اعلی سبب وجود خبیثهٔ
مثل او نمیشود این کذب را شهرت داد تا معجزهٔ جهت خود ثابت نماید ومیخواهد بگوید
بگوید از یوم الست برای غصن اعظم بوده ام در شیطنت ید طولانی دارد

باانکه ما ذکر این اوهامات را منع نمودیم دست برنمیدارد ببعضی از مؤرخین هم گفته من جمله نبیل امر کردیم محو نمایند دست بر نمیدارد بالاخره این شیطانه صدمه انند از صدمهٔ سید محمد اصفهانی بامر میزد چون تکیه اش بغصن اعظم است ولی ممکن نیست حق بگذارد افکار او درعالم رواجی حاصل نماید اگرچند روزی اوهامی شایع نماید ونفوسی از روی سلامت نیت ازعان نمایند نفوس طاهرهٔ مقدسه که در الواح وکتاب اقدس وهیکل وعده نموده ایم ظاهر شوند وقیام نمایند انچه مخالف امراست محو وانچه از قلم اعلی نازل ثبت کنند ید الله فوق ایدیهم بعد از قدری تامل فرمودند در هر ظهوری از این گونه نفوسی بوده اند درعهد حضرت کلیم چند نفر از بنی اسرائیل در ظاهر موافق ودر باطن منافق درغیاب انحضرت وقتیکه بالای کوه مشغول تحریر شریعت بودند گوسالهٔ زرین درست کرده برستش نمودند ودرعهد حضرت روح الله یهودای ~~سخریوطی~~ اسخریوطی باانکه از اصحاب انحضرت بود درظاهر انحضرت را باعدا تسلیم نمود ودر ایام حضرت رسول جمعی از منافقین منتظر فرصت بودند ریاست وخلافتی تأسیس نمایند چنانچه بنو امیه انرا مجری داشتند این ~~کشمکش~~ از عطایای بالغهٔ الهیه است تا زر از نحاس والماس از حجر تفصیل یابد ما بفضل معامله مینمائیم واز کل استقامت بر امر وانصاف میطلبیم حسب الامر فی الحین این فرمایشاترا یاد داشت نمودم باری در این سالهای اخیرهٔ قبل از صعود انچه بعد سبب اضطراب ومدعای باطل وانقسام شود امر بتغییر آن فرمودند مانند این آیه در کتاب هیکل (وجمالی لم یکن مقصودی فی تلك الکلمات نفسی بل الذی یأتی بعدی والله علی ذلك لشهید وعلیم) در نسخهٔ طبع حسب الامر (وجمالی لم یکن مقصودی فی هذه الکلمات الا تقرب العباد الی الله العزیز الحمید) مرقوم داشتند ودر یکی از مراسلات میفرماید مثلا شخصی از سورهٔ مبارکه هیکل سؤال نمودند که مخاطب آن کیست وهمچنین در بعضی سور منزلهٔ اخری که ببعضی خطابات شده فرمودند ان الخاطب والمخاطب واحد وهو نفسی المهیمنة علی العالمین وهمچنین بغصن اکبر وخادم امر فرمودند نوشتجاتیکه بخط کتبه رفته تصحیح نمایند بقوله تعالی یا زین آیات الله بشأنی نازل که احدی قادر بر ثبت آن در حین نزولی نبوده وانچه درعراق وادرنه نازل ابدا مراجعه نشده بسا شده که عبد حاضر لدی العرش بقدر قوه مراعات نموده ولکن مع ذلك در بعضی مواقع سهو شده وانچه کتاب استنساخ نموده ماند بسیار مخالف بوده حال عند الناس معلوم نیست که کدام از ساحت اقدس مغایر قوم نازل وکدام از ✱ توجه کتاب معلوم است که انچه از نزد حق نازل شده حق لا ریب فیه ولکن چون جناب ناظر علیه اراده نموده اند بعضی از کتب را طبع نمایند لذا بغصن اکبر وعبد حاضر امر نمودیم که مطابقه نمایند وانچه مغایر قوم باشد معروض دارند چه که بنا ناس اکثری عارف نبوده ونیستند وبر کیفیت تنزیل مطلع نه این مراعات بواسطهٔ ان شده که

سبب هلاکت نفوسی نگردد اگرچه لا یزید الظالمین الاخسارا وسورهٔ هیکل در ارض سر
نازل وبعد در این ارض تجدید شد هذا ما رقم من قبل انه لهو المجدد العلیم الخبیر
انتهی روزی قبل از صعود بیک سال تقریبا بعد از ظهر قبل از عصر در حضور بودم
غصن اعظم حسب العاده که هرچند روزی مشرف میشدند شرفیاب شده تعظیم نموده
ایستادند چون وجه مبارک بطرف پنجره بود چند دقیقهٔ طول کشید هنگامیکه بطرف اطاق
توجه فرمودند وغصن اعظم ایستاده بودند فرمودند مرحبا بنشین خواستم برخیزم اشاره
فرمودند بمانم بعد چند دقیقه احوال پرسی واظهار عنایت فرمودند انچه میگویم بشنو
وبموجب ان عمل نما اگر ذرهٔ تجاوز نمائی جز خسران نتیجهٔ نبخشد گوش بوسوسهٔ منیره
مده غرور اخذت نکند مقصد او فساد در امراست ومیخواهد ولایت ووصایت تأسیس نماید
واوهامات قبل را تجدید کند موافق انچه نوشته امر حرکت نما ووفای بقلم اعلی را که چنان
عنایتی فرمودند فراموش مکن وبدان انچه مخالف امر [illegible] حرکتی نمائی نتیجه جز رو
سیاهی واضطراب واختلاف ندهد رجالیکه در الواح از قلم اعلی قیام ونصرت آنان مرقوم
ظاهر خواهد شد وانچه مخالف امراست محو وانچه موافق است ثبت خواهند کرد در این
اینظهور حکم بدا بر او امر نازلهٔ از قلم اعلی تعلق نمیگیرد وبعد امر بچائی فرمودند بعد
از صرف چائی غصن اعظم مرخص شده منهم همراهشان بمشایعت بیرون رفتم خارج غرفهٔ
مبارکه آهسته فرمودند این فرمایشات مبارکرا جائی ذکر نکنید وحالا انچه فرمودند بعد
یادداشت کردم باری روز بروز کدورت جمال مبارک بهاء الله از منیره وتابعناش در ازدیاد
بود روزیکه خبر فوت پسر کوچک اخیر اورا اوردند فرمودند ممکن نیست خدا جهت غصن
اعظم از این اصفهانیه اولاد ذکور بگذارد خیال ولایت دارد وبعد هرچه بوسائط جهت
حمل تمسک نمود ثمرهٔ نبخشید مذکوره چون همهٔ افکار مستقبل اورا [illegible] بیان میفرمودند
عداوت باطنی بجمال مبارک بهاء الله وآل داشت ومنتظر سنوح فرصت بود والا غصن اعظم
عباس افندی قبل از فوت فرمودند منیره منرا کشت نمیدانم سر خانم چه بیاورد بدرجهٔ
فساد کرده بود که غصن اعظم دائما والده شانرا از جز میکردند واکثر اماء موجوده مطلع
بودند وبعضی ذکر انرا بعد از صعود میکردند وبغضب غصن اعظم عباس افندی مبتلا
میشدند واز ناقضین محسوب میگشتند قبل از صعود بشش ماه بابن شهید میرزا مصطفی
امر فرمودند برود بعکا وجعبهٔ خاتمها ی مبارکه را بیاورد وکلیت بیروتیکه در اطاق مبارک
بود بمذکور عنایت فرمودند حسب الامر آورد ودر خزانهٔ اطاق خود که در طبقهٔ پائین
قصر بود گذاشته معروض داشت فرمودند باشد روز ثانی حسب الامر تقدیم نمود اینعبدرا
احضار فرموده جعبهرا عنایت فرموده امر بحفظش فرمودند وهمچنین خادم حسب الامر چهار
جلد الواح مبارکهٔ خط تنزیلی را تقدیم نمود عنایت فرمودند موجود است شب وروز در
حفظ نوشتجات سفارشی میفرمودند که بدست اصفهانیه نیفتد ومیفرمودند هرنوشتیهٔ نزد
غصن اعظم باشد بدست او میافتد ومحو میکرد این زن آتشی است در این عائله افتاده

وغصن اعظم بدرجهٔ در قید اطاعت اوست که آنچه نصیحت کنیم ثمر نخواهد داد خدا شمارا از
او حفظ کند آنچه باید نوشته ام وسفارش کل را نموده ام روزی این اینعبد را احضار فرمودند
در حینیکه مقابل پنجرهٔ رو بصحرا در میانه طرف قبله جالس بودند چون داخل شدم فرمودند
آقا بیا بیا تا نزدیک رسیدم فرمودند رسول الله تعیین نکرد لهذا سبب اختلاف شد بعد بقدر
ده دقیقه سر مبارکرا پائین برده بعد بلند فرموده فرمودند اگر تعیین هم کرده بودند از
کجا اختلاف نمیشد وبعد از قلیلی تفکر فرمودند اصفهانیه کارش را خواهد کرد وکلمهٔ توحیدرا
متفرق خواهند کرد وسبب اضطراب وسب ولعن خواهند شد گوقت محدود وهروقت ارادهٔ
مبارک برفتن باغ رضوان وجنینه تعلق میگرفت روز قبل باینعبد میفرمودند بعد از سوار شدن
حسب الامر اینعبد جلو میرفتم گاهی در راه باغ تصادف میکرد غصن اعظم عباس بقصد شرفیابی
تشریف میآوردند بمجرد نگاه باینعبد آثار تأثر در چهره ایشان ظاهر میشد بعد از رجوع از
باغ بقصر میفرمودند چون تورا جلو میبیند متأثر میشود این داهیه اورا از ما بعترت دور نمود
وبسیار مغرورش خواهند نمود محض پیشرفت افکار شان وامر میفرمودند اضطراری نکنیم با آنکه
نهایت مراعات را مینمودم وایشان وبعضی از منتسبین ایشان اینعبدرا برای عرض مطالبشان
وصدور اراده بحضور مبارک بهاء الله واسطه نموده بودند وبهیچوجه قصور نمینمودم شاهد
برآن الواحیست که بواسطهٔ امیرزا اسد الله از ایران طلب نموده بودند نازل ودر آن ذکر
وساطت اینعبد مذکور نسخش موجود است وهمچنین غصن اعظم عباس بخط خود شان جهت اد
اطمینان قلب بعطالع یک نامهٔ ایشانرا مرقوم میدارم

هو

روحی وریحانی مختصر اینست که زحمات ناس کوشمان بشما نیز گرفته است یک مشقت بسیار
مشکلی افتاده ایم تا ببینیم که خدا چگونه مارا خلاص میفرماید مدتیست مدید که مهمانیرا
بجهت زحمتش موقوف نموده بیم لکن حال مشکل ثانی حاصل شده است وآن اینست که متصرف
بیک هوای غذای ایران در سرش افتاده است هرکسی مهمانی چه در عکا چه در خارج مینماید
شرط قبول اینست که غذا باید ایرانی باشد صاحب مهمانی نیز بمنتهای عجز والتماس میآید
وخواهش مینماید ما نیز متحیر میمانیم چه بکنیم بابی در این غموم وهموم بینهایت واین
تکلیفهای سرد نیز از یک طرف چاره جز پیرهن دریدن نیست مختصرش اینست که باید زحمت
بکشید وعذر خواهی بهر نحو که میدانید از حضرت والده بفرمائید زیرا من بسیار
خجالت میکشم وچادر را در بیرون قصر بزنید وقهوه وقلیان حاضر باشد بعد از ظهر
حضرات ریش سفید وریش زرد وریش سرخ حاضر میشوند بر شما نیز بسیار زحمت خواهد بود
وارد آمد انشاء الله بلکه تدبیری بنمائیم که از این مشکلات بنوع خوشی خلاص شویم والسلام

وهمچنین اگر هدیهٔ میخواستند بحاکم بدهند آنچه طلب مینمودند مجری میداشتم
در ایام اخیره قبل از صعود قاطریکه موجود بود برای هدیه بصادق پاشا برادر کامل
پاشا صدر اعظم که حاکم عکا بود طلب نمودند وهمچنین یک طاقه شال جهت قائممقام

حیفا بحضور مبارك عرض وخواهش نمودم ~~قدری مکس فرمودند فرمودند بفرس~~ بعد از ارز کردن قدری مکس فرمودند فرمودند بفرست با زین وبرك فرستادم بپاشای مذکور دادند وطاقه شال را بقائمقام ~~وهمچنین~~ وهمچنین هر خواهشی میکردند بحضور معروض وبعز قبول فائز شد بعضی سالها در تابستان بحیفا تشریف میبردند وقبل باینعبد امر میفرمودند منزل خوش منظر وهوائی بیگیرم یك سال غصن اعظم عباس افندی شرفیاب شده عرض کردند خانه* بسیار وسیع مناسبی در حیفا خالی است ودر میدانی خانه چاه آب شربتی معروف ببیر زحلان موجود سفارش کردم بگیرند بعد از تشریف بردن بآن منزل شب اول فرمودند ابدا اینجا نخاهم ماند اینمرد عجب محلی گرفته حکما فردا منزل باصفا وخوش هوائی بگیر بواسطه* بعضی از آشنایان گشتیم تا انکه منزل (القانت) در محله* آلمانرا از وکیلش (مسترجی) ماهیانه مفروش گرفتیم بسیار مقبول واقع شد فرمودند غصن اعظم خانه را ندیده موقع بان بدی را بمجرد شنیدن از چه روی چاره نمود گویا هروقت رفتن بحیفا اراده نمودیم منزل را حسب الامر مهیا نمودم غیرتش حرکت آمده خواست مداخله کند میسر نشد بخود او هم بسیار ملامت فرمودند بدرجه* که چند ساعت عقب خانه میگشتند (موقع خانه در حیفای قدیم بنای کهنه است در میدانی جلوی خانه چاه آبیست معروف ببیر زحلان) باری در آن منزل بعد از مدت قلیلی خبر آوردند (مستر برون انگریزی استاد لغات شرقیه در جامعه* کمبریج) از ایران برگشته از راه خشکی بقصد شرفیابی وارد قصر بهجی میشود چون حضورش بحیفا مخالف حکمت بود بقصر بهجی توجه فرمودند در همین سال هزار وهشتصد ونود میلادی یکروز صبحی بدیر کرمل که بدیر (مار الیاس) معروفست تشریف بردند وحضرات رهبنه ورئیس نهایت احترام وپذیرائی ومهمان داری را مجری داشتند وعصر اراده* توجه بحیفا فرمودند رئیس ورهبنه حاضر شده خواهش نمودند شبرا تشریف داشته باشند فرمودند بسیار میل دارم ولی ممکن نیست انشاء الله همه* شماها مؤید وموفق باشید بر نشر نفحات الهیه واوامر مقدسه* حضرت روح الله بسیار زحمت کشیدید ومحبت نمودید وداع فرمودند در حین وداع رئیس منجذب شده دست مبارکرا گرفت تا ببوسد هر چه منع فرمودند دسترا ول نکرد جمال مبارك هم روی اورا بوسیدند ودست مبارکرا بر سر او گذاشته ودعائی آهسته تلاوت فرمودند بعد از چند روز از آشنایان حیفا شنیدم رئیس گفته بود هیئت حضرت بهاء الله وسلوکشان با ما که تمام حسب الاوامر حضرت مسیح بود بچنان منرا منجذب نمود که زمام اختیار از پدبت دستم رفت باری چون بقصر بهجی تشریف بردند و(مستر برون) مذکور حاضر شد وان ایام غصن اکبر برای طبع آثار مبارکه حسب الامر بهند تشریف برده بودند وغصن اعظم مسکنشان در شهر عکا بود این نگارنده حسب الامر وغصن اطهر مهمان عزیزرا پذیرائی نمودیم وبیشتر اینعبد باایشان مجالس ومؤانس بودم شخص فاضلی بود وبلسان عذب فارسی خوب تکلم مینمود وهمچنین انشا بزرگ فارسی مکاتیبش که بعد از رفتن نوشته موجود است دفعه* اول که بشرف حضور فائز شد باانکه میخواست چند سؤال بکند یکسؤال از سبب اختلاف ادیان

کرد وساکت شد وحالش تغیر کرد بعد از مرخصی رفتیم باطاقیکه جهت او مهیا شده بود
مدتی مدهوش بود وپیعابش را حرکت میداد کمان کردم مثل اهل شرق باطنا اناتهم از کار
واورادی آهسته میخواندند بعد از انکه ساکن شد پرسیدم شما را چه روی داد بکلی ساکت
شدی کفت بمجرد انکه بمن نگاه کردند درچشمشان قوه موجود بود که بکلی حال مرا تغیر
داد این قوه خارق العاده که درچشم ایشان دیدم در هیچیك از چشمهای ملوك وبزرگانیکه ملاقات نموده بودم
ندیدم از حرکت لب پرسیدم کفت جوابیکه در خصوص سبب اختلاف
ادیان فرمودند آهسته تکرار کردم فراموش نشود مدت اقامتش در قصر بهجی یك هفته بود
ویکدفعه هم او ومبارك بجنینه رفته بود کتاب مقالهرا همراه برد بلسان انکریزی ترجمه وطبع
نمود ویك نسخه فارسی وانکریزی مطبوع فرستاد موجود است

در اواخر ایام بعد از صعود حرم نواب ابدا میل رفتن بعکا را نداشتند وهر وقت غصن اعظم
اصرار والحاح مینمودند وبعضی وسائط سیاسیه تشبث میجستند تشریف میبردند چند روزی
مکث فرموده برمیکشتند صورت عریضه غصن اعظم عباس اینست

هو

روحی تراب قدوم احبائك الفدا خود بشرف حضور عزم وفود داشتم بعضی موانع حاصل
مجبور بجسارت تقدیم عریضه شدم دو تلغراف از حیفا بولایت واسلامبول کشیده شده است
این معلومست که بتحریك مفسدین شده است اکرچه حکایتی نیست مکتوبها سید تقی عینا
تقدیم شد ان نیز تفصیل این قضیهاست آسید تقی مذکور را بقصر باشاره تبلیغاتی مینمودند
از جبر سختتقدیم میکردند حقیقتی نداشت لهذا چنان بنظر می آید که جهت عکا بقدوم
مبارك اکر بزودی مشرف کردد موافق اراده مبارك است ومطابق حکمتاست طرز معاشرت
والفت بتصرف بوجه سابق نه دیکر اراده اراده مبارك است

عبدك عباس

بعد از وصول این عریضه اینعبد را احضار وفرمودند رفتن ما بعکا طول کشید غصن اعظم
بطرق سیاسیه تمسك نمود وعریضه را عنایت فرمودند وبعد از یکهفته بعکا تشریف بردند
در آن ایام آثار کدورت از وجه مبارك ظاهر بود وپیوسته عباراتی که دلالت بر وقوع اضطراباتی
در امر میکرد از لسان عظمت اصغا میشد بعضی از بهائیان موجوده ان کدورت را از خادم
کمان نمودند آسید مهدی دهجی علیه الرحمة اذن شرفیابی طلب نمودند بعد از فوز بلقاء
عرض کردند کدورت جمال مبارك از خادم است فرمودند از خادم بی معنی برو قسم بخور از
او نیست دشمن من در آستین من است واز این عریضه غصن اعظم کدورت جمال مبارك از
که بوده ظاهر میکردد

روی پاکت

هو

درساحت اقدس روحی وروح من فی الوجود فی
سبیله الفدا تقدیم شود

انت انت قدیت بروحی ارضا وطئتها اقدام احبائك جواب بیرون صاحب حسب الامر مرقوم شد
شده تقدیم ساحت اقدس کردید چون بسرعت تمام مرقوم شد خطش بسیار سقیم شد امید نظر
عفو وعنایتست آقا محمد رضای خراسانی را گمان چنانست که اینعبد خاکساررا در حضور
مبارك لسان استدعا میسراست ویا انکه شفیع مشفع وحال انکه این ذلیل محتاج صد هزار
شفیع ودلیل وغافل از انکه شاعر میگوید قوم دیگر میشناسم بینوا که دهانشان بسته
باشد از دعا

انچه بیان اعتذار ود لالت بمراجعهٔ خادم علیه بهائك وثنائك نمودم نپذیرفت بلکه گمان
ملال نمود لهذا بالحاح او مجبور بجسارت در ساحت مبارك شدم استدعای او اینست
که لوح اقدس که اظهار عنایت بجمیع اهل خراسان باشد عنایت شود ودیگر انکه اذن رجوع
عنایت شود ای رب لا تأخذنی بخطیئاتی وجراتی انك انت الغفور الرحیم
آن فرمایش مبارك را بعد از صعود نسبت بغصن اکبر دادند (وحال انکه هم عریضهٔ ایشان
وهم اعمالشان بعد از صعود جمال مبارك ثبت انچه ذکر شده ماست ودر ذکر حوادث بعد
از صعود بر کل مکشوف میگردد) در ان سالهای اخیرهٔ قبل از صعود هرچند روزی
باینعبد امر بتوجه بحیفا میفرمودند ومقصد مبارك از ان تدریب اینعبد در معاشرت ومخالطه
اهل دربخانه وبزرگان بود (وحکمتش بعد از صعود ظاهر شد) یکدفعه مدتی مکث در
حیفا طول کشید این لوح باثر قلم اعلی صادر

هو العلیم الحکیم

شما بتعجیل رفتید وخبر بر حسب ظاهر نرسید مصروف سبیل از که اخذ شد وما یحتاج
ان ارض از قرار مذکور با شما نبود باری انچه لازمست بطلبید ارسال میشود عبا وغیره انچه
بخواهید حاضر وموجود جناب اقا محمد واولیای ان ارض را سلام میرسانم کل مذکورند
وامام وجه حاضر السلام والبهاء علیك وعلی من معك
ویحبك فی سبیل الله العلیم الحلیم

جواب بیرون صاحب که غصن اعظم حسب الامر نوشته تقدیم نمودند ودر عریضهٔ ایشان بحضور
مبارك مذکور جهت ارسال این لوح مبارك باثر قلم اعلی صادر

هو العزیز

یا بدیع نوشتهٔ غصن اعظم که در جواب دوست حقیقی نوشته ارسال شد یك لوح هم
باسم شما نوشتیم فرستادیم ولکن ذکر زحمت ایشان بهیچوجه نشد لذا این دو کامه ارسال
شد که شما بر نامه که باسم شماست بیفزائید انچه آثار مطبعه ارسال شد بلحاظ حضرت
مقصود فائز فرمودند زحمتهای ایشان در سبیل حق جل جلاله بر عالمیان ظاهر ومعلوم
امید انکه از بحر کرم بیرحمت بیایند انچه را که مقدس از شبه ومثل است از عشق آباد
اقا سید علی صاحب شرح مرقوم نمودند واز انچه بانمحل رسیده جمیع اولیای ان ارض
اظهار فرح وسرور لا یحصی نموده اند واز انحضرت عالم عالم اظهار رضایت

ومنونیت نموده ماند انشاء الله آثار الله جمیع عالم را احاطه نماید باقی بقایت بدوام ملکوت الله

ودر ظهر همین لوح باثر قلم اعلی مرقوم مکاتیب مرسله را بهمان قسم که میدانید واسکی انرا بنوسید مع مختصری بجناب اقا محمد که برسانند یکدفعه حسب الامر رفتم بحیفا چند روزی طول کشید وقت مراجعت چون بدر قصر رسیدم سر مبارکرا از پنجره بیرون آورده فرمودند آقا امدی بیا زود رفتم بشرف حضور فائز شدم وحسب الامر آمه وخامه حاضر نمودم این لوح مبارک نازل جنب لوح مرقوم غصن انور بدیع الجمال الله

بنام گوینده پاینده

یا غصن بدیع علیك سلام الله رب العالمین در این حین لسان عنایت باین کلمه ناطق بانور ضیائی یا خیمه وخرگاهی از سدره سینائی ایخوش آمدی بتمکین بهر دل غمگین ای نثار قدمت صد افسر وصد نگین هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

وهمچنین این لوح مبارك بافتخار عالیه نازل جنب لوح مرقوم عالیه خانم علیها بهاء الله

بنام خداوند یکتا

یا ورقه علیا مظلوم دنیا در جمیع این حین بانشطر توجه نمود وترا ذکر مینماید این نعمت عظیمیست واین بیان عظیم قدرشرا بدان وباسمه تعالی حفظش نما اذا سمعت ندائی الاعلی وشربت رحیق بیانی الاصفی قل یا مالك الاسماء وفاطر السماء اسئلك بالنور الذی اشرق من افق البطحاء بان تقدر لامتك هذه ما قدرته للطائفات حول عرشك الاعظم ونبأك العظیم اسئلك ببیانك الذی ما فازت به اقلام العالم ولا مداد الامم ان تقدر لی خیر الآخره والاولی انك انت مولی لا اله الا انت الفضال الکریم

این دو لوح بخط تنزیلی در غرفه اینعبد بر روی جعبه کتابت بود غصن اعظم عباس قبل از عصر حسب العاده شرفیاب شده پس از مرخصی بغرفه اینعبد تشریف آوردند جنب جعبه نشستند واین دو لوح بعبر لوح را تلاوت فرمودند رنك وجهشان تغییر کرد ولبها قدری کبود شد از عنایت مبارك باینعبد وکلمه ورقه علیا نسبت بعالیه خود را تسکین داده فرموده فرمودند عنایت عظیم فرموده ماند وهروقت حرفشان با ورقات بقصر بهجی میآمدند وچند روز میماندند داهیه دائما مراقب بود وانچه از نوشتجات مید ید میربود وعنایات جمال مبارك در حق اینعباد نار حسد اورا مشتعل مینمود یکروز مشغول بتحریر بودم داخل شده بپهلوی جعبه که حولش اوراق بود ایستاد بگمان انکه مشغول تحریرم ورقه بود در جیب گذاشته رفت عقبش رفتم بپهلوی غرفه غصن اطهر رسیدم دست در جیبش برده اوراق را گرفته برگشتم وکلمه نگفتم در آن اثنا جمال مبارك جل شأنه بغرفه اینعبد تشریف آورده فرمودند منیره را دیدم با وجه افروخته استاده واز نزد او برگشتی حرفی زدی

تفصیل را معروض داشتم فرمودند این زن تربیت شدهٔ قانطه است نوشتجات را میرباید وتصحیف وتحریف نمود باسم خود بجهات میفرستد مواظب باشید بعد از قدری تأمل فرمودند اهل اصفهان دو قسمند قسمی در منتها درجهٔ ایمان وایقان واخلاق مرضیه بوده‌اند مانند نورین نیرین سلطان الشهداء ومحبوب الشهداء وعبد الغفار وعبد الصالح وقسمی در منتها درجهٔ زندقه وشیطنت مثل سید محمد ومنیره وهر وقت برمیگشت بحکا نزد غصن اعظم ناله وزاری میکرد وانچه سبب کدورت غصن اعظم بود بر زبان میراند مع انکه حسب الامر مبارک کمال مراعات را مینمودیم ولی (زند کوهی ان بد نباشد عجب بشلیه‌ها نشاید ستردن سیاهی زشب) امور از ان قرار بود وجمال مبارک بنصائح مشفقانه کل را باخلاق مرضیه وصفات رحمانیه دلالت میفرمودند وچند مرتبه فرمودند بغض احدی را در قلب نداشته باشید حتی نفوسیکه کمال عداوت از آنان ظاهر شده در حق کل دعا کنید نه جفا یك شب نشد بخوابم وقلبم منزه از بغض وعداوت نباشد امور بران محور میگشت ولسان عظمت شب وروز بانچه سبب علو امر واستقلال آنست ناطق وبحفظ نوشتجات از ایادی متسفهٔ خائنه تاکید میفرمودند

تا انکه شب یکشنبه یازدهم شوال سنه هزار وسیصد ونه هـ که پنجاه روز از نوروز گذشته بود تب عارض شد کم کم شدت نمود خالد افندی از عائله جراح طبیب وجراح عسکریه بود ودکتور دوکاکی معاینه نمود علاجی ترتیب دادند حضرت غصن اکبر وابن کلیم آقای مجد الدین داماد بحفظ ادویه از دست تعدی نفوس مغرضه منتظر صعود وتقدیم آن پرداختند وپرداختند واین نگارنده حسب الامر وحضرت غصن اطهر بحفظ نوشتجات وآثار قلم مبارک ابهی پرداختیم رفته رفته تب شدت نمود وضعف ظاهر شد ولسان عظمت اکثر اوقات بانچه سبب ارتقاء بنی نوع انسانست ناطق وپیوسته بحفظ نوشتجات که در غرفهٔ مبارك بر روی دو کتبه بود از دست تصرف منیره سفارش میفرمودند ان ایام حضرت غصن اعظم عباس افندی باعائلهٔ خود در قصر بودند وایشان در غرفهٔ اینجانب که مقابل غرفهٔ مبارکه طرف غرب بود ودریچهٔ بغلام گردشی دارد شبها استراحت میفرمودند شب نهم حسب الامر بعلوی زیرکوشی که سر مبارك برآن بود نشسته بودم ودستم در دست مبارك بود بیرد باری ونیکو کاری واخلاق حمیده وصفات رحمانیه وتحمل بصبر وسکون در شدت مصائب وبلایا سفارش میفرمودند من جمله فرمودند بعد از من صدمات زیاده زیادی بر شماها وارد خواهد شد مضطرب نشوید در سبیل الهی انچه وارد شود راضی باشید وبحبل صبر وتوکل تشبث نمائید عاقبة الصبر الجمیل جمیل اصفهانیه منتظراست وفساد عظیمی خواهد نمود عجلی خواهد تراشید نفوس ضعیفه را گمراه خواهد نمود مگر قلیلی وقلیل من عبادی الشکور رجال الهی در غیب مکنونند وقتی ظاهر گردند عجل را بشکنند وکل را بشریعهٔ توحید ومحبت واتحاد هدایت نمایند بعد دست مبارك را در زیر زیرکوشی برده کیسهٔ ترمهٔ حاوی چند کلید وخلال دندان ودو ختم مبارك که یکی ودیگری حسینعلی برآن منقوش بود

عنايت فرمودند (درويش محمد نام مبارك بود در ايامیكه از عراق تشريف بردند وتقريبا دو سال در اطراف سلمانيه مسكن فرمودند) چون ساعت شش از غروب حسب توقيت شرقى گذشته بود فرمودند برو قدرى بخواب كمى مكث نمودم دوباره امر صادر رفتم باطاق خود چون حضرت غصن اعظم عباس افندى استراحت فرموده بودند آهسته وارد شدم بر روى متد رمخده زير سر گذاشته دراز كشيدم از تاثير فرمايشات مبارك كه دلالت بقرب صعود ميكرد خوابم نبرد ساعت هفت بواسطه يكى از حرم احضار فرمودند بعد از فوز بلقا حسب الامر بپهلوى سر مبارك نشستم بصوت ضعيف نصيحت فرمودند وبصبر وسكون در بلايا وحفظ نوشتجات از دست تصرف منيره تاكيد نمودند واسرارى از ما يحدث بعد از صعود وامر بكتمان آن فرمودند وبتجديد امر قفل (ببرو) موجود در غرفه مبارك وخزانه يكه در غرفه اين نگارنده بود بواسطه اقا محمد قنداق ساز وآهنگر قائنى عليه الرحمه كه محل كارش جنب قصر بود فرمودند روزى خبر شدم حرم غصن اعظم عباس افندى منيره يك كتاب آيات از روى كتبه غرفه مبارك برداشته برده حالا عقبش رفتم بازبور سلطان مادر سيد هادى شيرازى نشسته بود وكتاب در دستش من را ديد در زير رختش پنهان كرد بدون كلام گرفتم ودر محلش روى كتبه گذاشتم وحسب الامر اقا محمد دو قفل را تجديد نمود روز يكشنبه پانزدهم احوال مبارك قدرى بهتر بود جمعى از احباب را احضار فرمودند درحالتيكه باين نگارنده تكيه فرموده بودند شرفياب شدند چنانچه مرحوم جناب نبيل ارزندى الملقب بنبيل الاعظم نوشته اند قوله (در يوم يكشنبه پانزدهم وقت عصر جميع احباب را كه در قصر حضور داشتند وجمع كثيرى از مهاجرين ومسافرين بودند درحالتيكه در بستر بحضر غصن الله الابدع روحى له الفدا تكيه فرموده بودند جميع احباب باكيا خائفا محترقا متبتلا شرفياب شدند لسان عظمت دركمال مرحمت ومكرمت وملاطفت باهمكى ناطق كه از جميع شماها راضيم بسيار خدمت كرديد وزحمت كشيديد هر صبح آمديد وهر شام آمديد همكى مؤيد وموفق باشيد اتفاق وارتفاع امر مالك ايجاد وآن مشرف شدن شرفيابى آخر احباب بود) انتهى قوله روزى اينعبد را احضار فرمودند وامر بجمع نوشتجاتيكه در اطاق مبارك بر روى دو كتبه بود نمودند حالت اينعبد تغيير كرد وگريه گرفت ملاحظه فرمودند نميتوانم جمع كنم ابن كليم اقا ميرزا مجد الدين حسب الامر جمع نمودند ودر خزانه اينعبد گذاشته شد ودر حفظ آن نهايت سفارش را فرمودند وهمواره ميفرمودند هرچه از نوشتجات نزد غصن اعظم باشد از تصرف منيره محو ميكردد روز جمعه صبح بيست روز از ناخوشى جمال مبارك بهاء الله گذشته بود احوال مبارك بهتر بود كمى در اطاق مشى فرمودند رفتم باطاق خود غصن اعظم عباس افندى خواب بودند قدرى مكث كردم تا حركت كردند آهسته گفتم آقا جواب دادند احوال پرسيدند گفتم خيلى بهتر هستند وقدرى هم مشى فرمودند خواستند با هم رفتيم شرفياب شديم چند دقيقه در حضور بودند جمال مبارك بهاء الله كلمه نفرمودند بعد از خروج از اطاق مبارك باشاره من را خواستند فرمودند حال احوال مبارك بهتر است

ورو بخوبي است من كار لازمي دارم بايد بروم بعكا متصرف وقاضي ومفتي ومأمورين ديكر ديروز
بيغام داده اند كه امروز ميخواهند بروند بيهجي بباغ من نميتوانم بروم شما برويد بذيرائي
كنيد بحضور عرض كردم سري تكان داده فرمودند برو خدا حفظت كند رفتم بغلام كردشي
خبر كنم مال حاضر كنند ديدم جناب نبيل اعظم اعلى الله مقامه در نهايت حزن جلوى
قصر ايستاده اند بشارت تقدم صحت مبارك را بايشان دادم سجدهٔ شكر نمودند رفتم
بباغ تا عصري منتظر شدم كسي نيامد بعد از عصر بركشتم احوال مبارك بدرجهٔ منقلب شده
بود كه والدهٔ مبارك حرم مهد عليا نكذاشته داخل اطاق شوم در اطاق جنب اطاق مبارك
بمخدهٔ تكيه داده نشستم نفس ميرفت وميآيد نزديك صبح صعود واقع وآه وناله مرتفع شد
وخبر منتشر كشته اهالي وبزركان شهر عكا ومأمورين حكومت دسته دسته بقصر آمدند حضرت
غصن اعظم عباس افندي وحضرت غصن اكبر محمد علي افندي غسل داده وتكفين نمودند در
صندوق كذاشته در غرفهٔ حرم مهد عليا كه جنب غرفهٔ مبارك است كذاشتو احبابرا خبر كرده
دسته دسته بيايند زيارت ووداع نمايند در جنب صندوق با حال بريشان نشسته بودم
دسته اول وارد شدند مرحوم حاجي ميرزا حسن خراساني قبل از كل وارد شدند بخاطر
من آمد چند روز قبل از صعود فرمودند اول كسيكه بر ما وارد ميشود حاجي ميرزا حسن
است بعد چند روز بايشان كفتم بارى چون حضرت افنان حاجي ميرزا سيد علي داماد
اعلى الله مقامه منزليكه ملك ايشان بود جنب قصر براى مقر عرش تقديم نمودند مقر عرش قبلهٔ
عالم كرديد وجناب نبيل اعظم دو زيارت وصلواة كه از قلم ابهي نازل شده بود نوشته
اظهار داشتند كل متفقا تلاوت آنرا وقت زيارت مجرى داشتند نقطهٔ اولى روح ما سويه
فداء ميفرمودند (قل ان القبلة من يظهره الله متى ينقلب الى ان يستقر) چند روز منيهجي
مشغول قبول تعازي اهالي از شريف ووضيع بوديم حضرت غصن اعظم عباس افندي در قصر
تشريف داشتند بعد از صعود از دو حكيم از سبب بهبودي احوال مبارك روز اخير وصعود
در شب برسيدم كفتند ما بعباس افندي كفتيم احوال خوب نيست صعود محتمل است
احوال بظواهر ميشود اعتماد نمود هر روز ايشان با دو طبيب اجتماع خصوصي ميكردند
چون روز اخير قول حكما تحقق يافت وخود عازم عكا بودند جهت تعبيهٔ بعد از صعود
اينعبد را دور كردند كه مباد جمال مبارك بهاء الله جل شأنه نظر بالتفاتيكه باينعبد
داشتند وصيت جديدي مرقوم فرمايند شاهد بر اينكه منتظر صعود بودند اينكه اعلان صعود
صعود را قبل از صعود نوشتند چند دفعه ديدم در رخت خواب در اطاق اين نكارنده
دفتر كوچكي در دست دارند چيزي مينويسند وهر وقت از اطاق بيرون ميروند در جيب بغل
بكذارند يكدفعه بيرون رفتند ودفترا در رخت خواب كذاشتند وقتيكه خدمه رخت خواب را
برداشتند دفترا روى مندر كذاشتند دفترا برداشتم روى جعبهٔ نوشتجات بكذارم جلب نظرم
نمود ديدم اعلان صعود است روز نهم نه نفر از بهائيانرا احضار فرموده اسامي
مذكورين اينست اقا سيد مهدي دهجي اقا ميرزا اسد الله اصفهاني جناب نبيل زرندي

جناب زین المقربین اقا رضای قناد شیرازی اقا میرزا محمود کاشی اقا محمد جواد قزوینی ا
اقا سید جواد یزدی حاجی نیاز کرمانی کتاب (عهدی) را ورقه سفیدی بر قسم اخیر
گذاشته تا انجائیکه خارج از ورقه سفید بود امر بتلاوتش فرمودند همچنین در حرم ومقام
ابهی که همه بهائیان حاضر بودند تلاوت نمودند اینعبد حاضر نبودم غصن اعظم فرموده
بودند اگر حاضر میشد کتاب (عهدی را) باره میکرد این اول طعنه بود که ایشان
باغصان زدند تا امروز کتب (عهدی را) باثر قلم اعلی زیارت ننموده ام زیرا پنهان کردند
وبقیه اثر پنهان ماند اگرچه مطالب بقیه آن نزد اغصان معروفست چون موافق افکارشان
نبود اظهار نداشتند بعد از تلاوت کتاب عهدی از آن روز خود منتسبین مشغول ترویج
افکارشان شدند کتاب (عهدی) دو سال قبل از صعود نازل وبغصن اعظم عباس
افندی عنایت فرمودند در منزلشان در عکا بود قبل از روز نهم مرحوم ابن شهید اقا میرزا
مصطفی را فرستادند جعبه را آورد کلیدش همراه خودشان بود باز نمود بیرون آوردند
در مدت دو سال چند مرتبه بان اشاره فرمودند ودر ایام بستری هم فرمودند سفارش کل را
نوشته ام نزد غصن اعظم است بعد از دو روز بقصد زیارت میرفتم یکی از منتسبین حرمشان
آب دهان انداخت دو نفر از بهائیان دیدند آتش غضبشان شعله درگردید اراده
تادیبش نمودند منع کردم یکروز غصن اعظم بعد از تلاوت کتاب (عهدی) در اطاق غربی
جهت منزل غصن اکبر که راه روی بقصر داشت دم پنجره مقابل مقام ایستاده بودند ومنهم
دم پنجره ثانی بودم غصن اکبر از مقام بیرون آمدند در عتبه مقام ایستادند وبهائیان
دور پله بکمال آداب ایستاده بودند از مشاهده احترام حضرات بغصن اکبر رنگ ایشان
از شدت تاثر کبود شد چون عصبی المزاج بودند همیشه در وقت تاثر همین حال مشاهده
میشد انروز پی درپی بهائیانرا احضار نمودند نوازش ودلجوئی وانچه سبب امید واری
آنان بود القا میکردند وخاصان خودرا که محل اسرارشان بودند تنها میخواستند ودستور
العمل میدادند بعد از روز نهم وتلاوت کتاب (عهدی) بنای حبل سیاسیه را گذاشتند
وگوشزد نفوس انچه سبب تمسک بخودشان وغلو در مقامشان بود مینمود اگر بخواهم شرح
وقوعاترا مفصل بنویسم باعث ملال مطالعه کنان میگردد مختصر اینکه بتمام [illegible]
قوی سرا به محو اغصان وحرم وغلو در مقام خود قیام نمودند یکروز حاجی نیاز کرمانی ملاقات
چهار غصن را طالب شد بعد از اجتماع مبلغ نود لیره برای ساختن دیوار بغتی (پشتی)
ز خارج دیوار مقام مبارك تقدیم نمود غصن اعظم چون برشان بسیار گران بود خواهد با [illegible]
اغصان محسوب دارند مبلغ را در تصرف آورده دیگر ابدا ذکری نکردند وچون حاجی نیاز
به الرحمه در ایام مبارك محبتی والفتی بغصن اطهر واینعبد داشت اراده تکدیر خاطر
وری مذکور را نمود بران داشتند که طالب ملاقات سه غصن غصن اکبر وغصن اطهر
ینعبد شد واظهار داشت روا میدارید غصن اعظم تاج مبارکرا بر سر بگذارند حضرتشان
ن امررا معلق بقبول اغصان فرمودند غصن اکبر در جواب فرمودند ما در این امور مداخله

نمیکفتیم این اول ضربتی بود بامر زدند وحاجی مذکوررا بخواهش این امر که مبدء مدعای ایشان وخروج از ظل امر واختلاف ودوری از اغصان بود واداشتند از ان روز دیکر ما حاجی مذکوررا ندیدیم وبعضی از شعرارا برآن داشتند در مدح غصن اعظم عباس افندی غلو فوق العاده نمایند بدرجهٔ که از آنان یکی شمس قدم را که جمال مبارک باشند نزد غصن اعظم بها تشبیه نمود واز این عبارات چنان مفهوم عموم شد که مقام فرع بمراتب از اصل بالاتراست ودر بین بهائیان اضطراب حاصل ومایهٔ اختلاف کردید وچون مذاکرات بهائیان بواسطهٔ یاوران سریه خبرش بایشان میرسید اظهار تنکی از اینکونه اقوال حسب الظاهر مینمودند ودرباطن بواسطهٔ اهل فساد تایید وتشویق میکردند وهر کسی بیشتر غلو میکرد ثابت بر عهد شمرده میشد با همهٔ این اقوال مخالف کتاب اقدس ما کلمهٔ نمیکفتیم واعتراضی نمیکردیم چون در ایام اشراق شمس حقیقت از لسان عظمت بروز اینکونه احوال را اصغا نموده بودیم روزش شنیدم غصن اعظم در غلام کردشی قصر شدت وتندی نموده ماند وکلمات خارج از ادب بر زبان رانده ماند از نسائیکه در قصر بودند واز احوال حرمشان خبر کامل داشتند واز افکار واعمالش مطلع پرسیدم کفتند اصفهانیه کفته نوشتجاترا اغصان برده ماند بردن لازم نبود چه که جمال مبارک جل شأنه دست اغصان سپرده بودند وبا ینجید سفارش اکید فرموده بودند در حفظ آن از دست تصرف داهیهٔ اصفهانیه شکی نبود در حفظ آن کمال اهتمام مینمودند بعد از انتهای چهل روز غصن اعظم عباس افندی با عائلشان بعکا تشریف بردند بازار غیب وافترا رواج کرفت در ظاهر هروقت میرفتیم اظهاری نمیکردند ولی سرا بتهیج وانچه سبب کدورت دوستان بود القا میکردند وهرچند روز شخصی را ببهانه برای خصومت والقای عداوت بین بهائیان وآل جمال مبارک با تعلیمات سریه میفرستادند یوم اقا سید مهدی دهجی را فرستادند از غصن اکبر نوشتجاترا بخواهند سید مذکور در مقابل مقام بغصن اکبر تندی نمود ودست بسینهٔ ایشان زد وکلمات نا لایقه کفت مرحوم غلام علی نجار با چند نفر از خدمهٔ موجوده انحرکترا دیده ارادهٔ تادیب مذکوررا نمودند جلو کیری شد (با انکه نوشتجات نزد مرحوم زین المقربین بود محض تکدر خاطر احبای الهی علیهم بهاء الله امر نوشتجات نوشتجاترا بهانه نمودند) هر روز غصن اعظم عباس افندی نفوس را بعدوات اغصان وحرم وآل بهاء تحقیرشان بواسطهٔ معتمدان تشویق مینمودند وحرمشان خود میرفت با رجال جلوه خلوت نمود بزرع شوك وزوان خصومت در قلوب صافیه مشغول بود وبحیل سیاسیهٔ کل را بخود مایل نمود بلعن وطعن اغصان وآل تشویق مینمود وچون نظر باقتضای سن بسواری وشکار میال بودم حسب الامر دو مادیان خریده ویك مادیان ابلق ودو خر سفید از ایران فرستاده بودند یك خر رهوار بود ومخصوص سواری جمال مبارك بجز اغصان ومعتمرین اذن سواری انرا نداشتند مادیانها زاد وولد نمود چند سر بعد از صعود موجود بود غصن اعظم محض سرور قلب حرمشان اصفهانیه هروقت بزیارت میآمدند محترا طلب میکردند یکی از مالهارا ببرد بعکا با انکه نه مال ایشان بود نه حق تصرف داشتند اولاق سفید سواری مبارکرا

بجهت قائمقام خلیل الرحمن فرید افندی که در ایام حکومت صادق پاشا در عکا مدیر
تحریرات بود فرستادند واضح است این حرکت بقدر سبب تأثر وحزن اغصان وآل شد ویک
مادیان برای مساعد والی بیروت فرستادند وبقیه را باین وآن در عکا دادند ممکن نبود
یک دفعه بقصر بیایند وصدمه نزنند وبعد از برگشتن افترائی شهرت ندهند بهیچوجه
اعتراضی نمیکردیم ومانع نمیشدیم با انکه حق منع واعتراض بموجب همه شرائع الهیه وقوانین
محاکم نظامیه داشتیم ولی حفظ شرف امر وعزت آل بها مانع بود باری شب وروز باشعر اراجیف
نفوس را از صراط مستقیم منحرف مینمودند وبابره میثاق (مرقبین) عهد را در کشور شمه
بحالیان چنان دواندند که جز ذکر ان ذکری جایز نبود ولی در ظاهر جهت تخدیر اعصاب
احبای الهی عدم رضای از این اقوال را مینمودند هروقت میرفتیم بعکا نزد غصن اعظم عباس
تندی مینمودند وحرفهای نالایقه میزدند یک روز صبح رفتم در مسکنشان بیت عبود در اطاق
کسی نبود بسکه لسانا توبیخم زجر نمودند اشکم جاری شد بیرون آمدم ویکسر از منزلشان
خارج شدم خادم این حال را دید برخاش نمود رفت نزد شان نمیدانم چه کرد وچه گفت
روزی با حرم (مهد علیا) وبقیه آل از نساء رفتیم بعکا در پائین خانه جمعی از رجال
بودند وهم همه بود رفتیم در حرم یکسر باطاقیکه حضرتشان جالس بودند بمجرد وصول
وجلوس غضب آلود وچهره برافروخته خوش آمدی گفتند وبدون فاصله رو بحرم مهد علیا [illegible]
نمودند کلمات وعباراتی ذکر نمودند که حیا مانع از ذکر آنست بسیار بد زبان بودند من
جمله میگوئید نوشتهای من را لوح نگوئید بساط لوح وقلم بپیچیده شد حرم مبارک مهد علیا
بکمال ادب فرمودند ما نمیگوئیم جمال مبارک فرموده اند ودر الواح مسطور بکمال استهزا
اسم مبارک را مکرر بر زبان راندند وفحشی دادند وبد زبانی کردند حرمشان ومن یتعلق
بها نشسته بودند وسرور از وجهشان نمودار بود حالتم تغییر کرد ودو دفعه خواستم بگویم
انچه گفتید لایق آنست که وجودش بامر اقدس ابهی محقق الطاف اورا فراموش کرده ووفای
اورا منظور نداشته اسم او وآل اورا باحتقار بر زبان میراند فحش وبدگوئی میکند واراده وجود
خود را بدست یکزن بد اصل داده کسی کو بود مهتر انجمن کفن بهتر اورا ز فرمان زن
ولی خود را منع کردم زود برخواستم بعد از رجوع بقصر تفصیل ذکر شد کل از ان حرکات
وگفتار ناشایسته ایشان حیران ماندند وآراء مختلف شد من بمقاومت ومقابلی مایل بودم
زیرا اینگونه نفوس سکوت را ضعف انگاشته نزد پیروان خود اظهار اقتدار نموده روز بروز بیشتر
اطاله لسان کرده وهمراهان هم ضعف گمان کرده بکلی در ترویج مقاصد فاسده با آنان
مع شده نه از امر ونه از عترت اسمی باقی میماند چنانچه واقع شد بعض دیگر ذکر کردند چون
غصن اعظم عباس مقصدش بحیل سیاسیه امری بدست اورده انرا وسیله نموده باقصی الغایه
در ترویج مقاصد خود بکوشند چاره جز صمت وسکون نیست تا بعد چه اقتضا نماید پس
از انقضای چند روزی بنای ارسال نفوس بمقام مبارک گذاشتند باسم دعا وزاری وهروقت مجلس
میآمدند یک دو نفر از معتمدانشان همراه بودند با تعلیمات سریه وقتیکه بدم دیوار باغ

بهجی مقابل مقام میرسیدند بصوت بلند عبارات مهیج که دلالت بر مظلومیت غصن اعظم مینمود میگفتند تا وارد مقام میشدند یکدفعه چنان فریاد کردند که همشیره حرم ابن کلیم را علت فالج عارض شد نفوسیکه میفرستادند اکثری از مقصدشان آگاه نبودند چنان گمان [illegible] مینمودند محض دلسوزی امر است وگوشزد آنان کرده بودند که اغصان بر تخریب وتدمیر امر مبارک قیام کرده با مرکز میثاق مخالفند وشمشیر بر روی ایشان کشیده اند مگر قلیلی با هوش وادراک مطلع بر مقاصد سریه ما در قصر بهجی نشسته بودیم وبا احدی مخالطه نمیکردیم وهر وقت بعکا میرفتیم یکسر وارد مجلس غصن اعظم عباس شده واز انجا بقصر برمیگشتیم چون از ما هیچ امریکه دست آویز نمونه بتکفیر قیام نمایند ظاهر نمیشد بیشتر بنای اضطراب وولوله میگذاشتند ودر مجالس بهائیان فریاد وناله مینمودند ومظلومیت خود را اظهار [illegible] میداشتند مقصدشان ان بود هر هفته بایران نوشته شود ومظلومیتشان اعلان کردد واغصان را هدف سهام ملامت نمایند وناقض عهد وپیمان وهادم بنیان امر اقدس رحمان قلم دهند خود تیشه کرفته محض پیشرفت مقاصد سافله حرمشان بر ریشه امر وآل بها میزدند ونسبتش را باغصان میدادند چنانچه قبل از حضرت خاتم بمدت قلیلی طالبان ریاست بابی هاشم بحیل سیاسیه مجری داشتند وخروج حسین علیه السلام حده قتل بسیف جده کفتند وباسم دین بر [illegible] تدمیر بنیان امر رسول اکرم واهل بیت قیام کردند اینعبد چون احوال را پریشان دیدم چند روزی بمعیت غصن اطهر بقصر مزرعه رفتیم در آن ایام غصن اعظم برای اظهار وفا به احبای الهی مرحوم استاد عبد الکریم را برای تعمیر قبر والد [illegible] مرحوم ورقا که در قبرستان ده مزرعه [illegible] مدفونست فرستاده بودند یوم خود با چند نفر از بهائیان جهت مشاهده بنا تشریف آوردند واز انجا بقصر ولی نه احوال پرسی وضعی بود ونه کلمه که دلالت بر محبت کند بر زبان راندند بکمال اهتمام مشغول صحبتهای متفرقه با همراهانشان بودند بعد از برگشتن بعکا شهرت دادند غصن اعظم برای دیدن اغصان بمزرعه تشریف بردند آنان ابدا اعتنا نکردند واحترام ننمودند از اشعار اراجیف هم چون از آل بها صدائی بلند نگشت ومدافعه ظاهر نشد غصن اعظم بطرق دیگر تشبث جستند هرچند روز لباس سفر پوشیده در بین بهائیان [illegible] شهرت میدادند وولوله وآشوب برپا میکردند که سرکار آقا میخواهند سفر کنند وخود را کم نام کنند واویلا وامصیبتا اگر ما اینجا تنها بمانیم همه را حکومت تمام میکند ومحو مینماید [illegible] بتعلیمات سریه جمعی [illegible] اسیمه بقصر میآمدند وفریاد میکردند وخواهش مینمودند برویم ورجا نمائیم تشریف نبرند وهمیشه همراه یک دو نفر از یاوران حرمشان موجود بود با انکه میدانستیم هیچ جا نخواهند رفت میرفتیم بمجرد وصول آتشها خاموش وولوله وآشوب فرو مینشست یکدفعه آمدند بیش از بیش ناله وگریه کردند وخواهش نمودند برویم نگذاریم بروند غصن اکبر وغصن اطهر واینعبد رفتیم بعد از غروب رسیدیم دیدیم غصن اعظم عباس رخت سفر پوشیده در حیاط پائین خانه ایستاده عبارات فتنه انگیز بر لسان میرانند بهائیان موجود گریه وناله میکنند نه ما حرفی زدیم ونه ایشان چیزی گفتند مقصدشان نزد

ما معلوم بود وخود میدانستند که ما آگاهیم وحیل سیاسیه بر ما پوشیده نیست وبعضی
از موجودین هم میدانستند همینقدر که مارا از قصر آوردند مطلبشان حاصل باایشان
رفتیم بشب نشینی منزل حاکم شهر صادق پاشا حاکم هنوز از حرم بسلاملك نیامده بودند
وکسی هم نبود غصن اکبر رو بغصن اعظم عباس نموده پرسیدند چرا میخواهید بروید بکمال
غضب عباراتی ذکر کردند که از آداب متداوله بین همهٔ طوائف وملل دور بود من جمله ذکر
کردند من ممکن نیست بگذارم توحیدتان قراری بگیرد وتو بعد از من جای مرا بگیری آخر
کاری بکنم نفوس مرا از جمال مبارك بالاتر بدانند وهرچه حسب الظاهر منع کنم بیشتر
بگویند وبنویسند شماها صد مانع اجرای افکار من هستید باید محو شوید غصن اکبر فرمودند
نتیجه چه خواهد بود فرمودند هرچه میخواهد باشد حین استماع این عبارت از لسانشان
عبارت (لویس خامس عشر) ملك فرانسه بخاطرم آمد وقتیکه بعضی از ناصحان بگوش او
رساندند که اسرافیکه در مالیه دولت میشود سبب خرابی وآشوب در مستقبل است گفت
بعد از من (طوفان) بشود درآن اثنا حاکم وارد اطاق شد بعد از منزل حاکم
بمنزلشان رفتیم کانه هیچ ذکر رفتنی وهیاهوئی درمیان نبود مشغول بصحبتهای متفرقهٔ
شدند پس از برگشتن بقصر وذکر تفصیل بحرم مهد علیا فرمودند فرمایشات جمال مبارك
همه دلالت ظهور این اخلاق از او مینمود یکدفعه خبر شدیم غصن اعظم عازم طبریه شده اند
وآشوبی برپا نموده اند غصن اطهر رفتند با ایشان بروند وقتیکه رسیدند سوار کالسکه
شده بودند پرسیدند چه میخواهی فرمودند میخواهم هرکجا تشریف میبرید در معیت باشم
رفتند سوار بشوند دست بسینهٔ آن غصن مظلوم زدند پس انداختند وکالسکه بسرعت حرکت
کرد با انکه هرسال برای حفظ صحت خود واخذ حریت بطبریه تشریف میبردند وفصل
زمستانرا انجا میماندند ولی اینده‌فعه نوعی حرکت نمودند که کل اینرفتنرا از ظلم اغصان
بدانند باری چون آن حرکات از حد معقول خارج بود اینعبد اکثر اوقات در حیفا مکث
مینمودم یکروز جناب نبیل اعظم زرندی معروف بحیفا آمدند از صعود بکمال گداخته بود
بسیار دلتنگ بودند گفتند نمیتوانم در عکا بمانم وضع بسیار بد است باید انسان بزور وخوف
ولعن مخالف اعتقادش قائل شود وغصن اعظم‌را فوق مقام جمال مبارك بداند وبگوید وبنویسد
همهٔ نوشتجات والواح مقدسه‌را محرف واغصان وحرم وآل‌را قدح وتکفیر نماید والا ناقض پیمان
ومتزلزل است ومورد هزار افترا وکذب رجا دارم یك اطاق در دامنهٔ کوه کرمل برای من
بگیرید میخواهم بقیهٔ عمررا تنها در دامنهٔ این جبل مبارك بسر برم گفتم حاضر است وبشخصی
وشخصی از آشنایان سفارش کردم اطاق مناسبی دید خبر کرد جناب مذکور رفتند بعکا بلکه
اسبابشانرا بیاورند مدتی طول کشید خبری از ایشان نرسید بعد شنیدیم چند روز مفقود
بوده عقبش میگشتند بعد شخصی قطعات جسد اورا در کنار دریا دیده بالباسش خبر کرده
قطعات را جمع نموده دفن کرده اند وباینعبد خبر نکردند ووقت دفن غصن اعظم خودرا
روی خاك انداخته تظاهر بگریه میکردند خالد افندی جراح ایشانرا تسکین میداده

با انکه از مذکور بسیار دلتنك بودند وچند مرتبه نزد احباب ذکر کردند که قبل یک دفعه
در ایران در بیت یکی از احباب با جمعی مهمان بود صاحب خانه قلیان آورد برای بعضی
مذکور تندی نموده ومنع کرده صاحب خانه گفته در عکا بودم در قهوه خانه غصن اعظم قلیان
میکشیدند عبارت زشتی درجه حق من گفته یقین است بعد از رجوع از حیفا واستدعای
اذن بشدت اورا منع وزجر نمودند بدرجه که بغیر از انتحار چیز انتحار چاره نداشته خود
مذکور تاریخ غرقشرا نوشته قوله (در این سال غریقم کن غریق) که هزار وسیصد وده
هجری میشود در مدت سکنای در حیفا هرچند روزی میآمدم بعکا وقصر بهجی غصن
اعظم عباس بنای بولتیکرا گذاشتند هر وقت بخدمتشان میرسیدم اظهار محبت میفرمودند
وگاهی هم اهل بیت خود را بحیفا میفرستادند چند روزی میماندند بعد از رجوع بعکا
حرمشان بقاعده همیشه اش آب را بین اینعبد وایشان گل آلود میکرد وایشان اجرای
مطالبشانرا باینعبد حواله میفرمودند وبعضی اوقات با مفتی وقاضی شهر تشریف میآوردند
وچند روزی در بیت اینعبد مکث میفرمودند چنانچه در نامهای ایشان بخط خود مرقوم

روی پاکت مرقوم

هو الله

حضرت غصن انور ملاحظه فرمایند

یصل الی حضرة بدیع الله افندی

هو الله

روحی وریحانی مراسله شما بواسطه عبد الله حموضه رسید از قرار مضمون امروز خیال
تشریف آوردن دارید وحال انکه امشب را من وقاضی ومفتی خیال حیفارا داریم وخواهیم
آمد بجهت امور آن اراضی را تمام کنیم البته شما تشریف داشته باشید وتدارك مفصل لزوم
ندارد انشاء الله فردا عصری با هم میآییم

والسلام ع ع × والسلام ع ع

این نامه را جهت گذراندن زمین مقام اعلی مرقوم فرمودند چون از قبل امر بخریدان فرموده
بودند

روی پاکت

هو الله

حضرت غصن ابدع علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

هو الله

روحی وریحانی در خصوص زمین اقا میرزا اقاجان ذکر نمودند که بسیصد لیره گذراندید
این قیمت بالنسبة بسقوط اراضی در این ایام زیاد است اگر بتوانید بدویست وپنجاه بگیرید
خوست بعنی بکوشید ونمی شود ملاحظه نمود که این ابنیه سیصد لیره خرج شده
زیرا سیقلی هزار لیره خانه وزمین بجهت او تمام شد بعد الیاس ابیض دویست وهفتاد لیره
خرید ودیگر مسئله وجماست اگر ممکن باشد که تقسیط شود یعنی هر سه ماه ربحش داده

شود ممکن است والا ممکن نه از قیمت تنباکوی اقا سید احمد واقا محمد جواد نمی شود بجهة بحتی جایز نیست که ما حواله بدهیم زیرا این تنباکورا میخواهند سرا بیاورند وهمچنین اقا محمد جواد اکر بتواند خود با از چند غروشی که نزد اوست کارسازی نماید انوقت ما بجهت مصارفات معطلی خواهیم شد خلاصه اکر چهار قسط نشد سه قسط قرار بدهید والبهاء علیکم

ع

این زمین مقام اعلی را حسب الامر با بنای موجوده کذراندم دیکر اراضی که حسب الاشاره برای احبای الهی خریده شد نامهای ایشانرا مرقوم میدارم تا کل بدانند که در اجرای اوامر ابدا تکاسل نمینمودم

روی پاکت

حضرت غصن انور ملاحظه فرمایند

هو الابهی

روحی وفؤادی زمین جناب حاجی از دو قطعه آنکه بهتراست وباصفاتراست انرا بکیرید قطعهٔ ثانیهرا هرکاه یکی از احباء بکیرد عیبی ندارد واکر چنانچه ملاحظه نمودید که قطعهٔ ثانیه نیز بسیار خوبست واحبا کسی طالب نیست دو باره با حاجی مخابره مینمائیم وپولش نردا ارسال میشود درخصوص الیاس حداد انشاء الله قصور نخواهد شد

والسلام
ع ع

روی پاکت

٩

حضرت غصن بدیع الله افندی المعظم المحترم

ودر ظهر نامه مرقوم حضرة غصن انور ملاحظه نمایند

هو الابهی

روحی وجلاء بصری وراحة قلبی دیروز مکتوبی ارسال شد کویا تا حال نرسید ماست امروز میرسد درخصوص زمین الیاس حداد اقا محمد ابراهیم یك شریك پیدا کرده است دوتائی تا دویست لیره میدهند لکن کفایت نمینماید خیال دارند که باآقا محمد علی یزدی مراجعت نمایند یا اقا محمد مصطفی تا جواب از انجا بیاید درخصوص مراجعهٔ الیاس حداد والیاس ابیض الیاس ابیض بواسطهٔ عبد الغنی بقاضی واعضاها پول داده است وعهد کرفته است الیاس حداد اکر ظفر بر خصم میخواهد او نیز باید سر کیسهرا باز نماید الا اینها با وجود کرفتن پول مشکل است که اعانت اورا نمایند واکر شما مصر بر اعانت او مستبد حالی او کنید که وکیلش تثبت نماید وباینها سی لیره اقلا تفریق نماید وخبر دهید امین زید انرا بکوئیم از وکالت ابیض استعفا نماید

والسلام
ع ع

درخصوص خرید اراضی جهت احبای الهی واجرای اوامر صادره بان قدر اختصارا اکتفا

مینمایم وحال صورت نامهای حضرتشانرا که جهت اجرای امور اخری مرقوم تحریر مینمایم

در ظهر نامه مرقوم

هو

حضرة بدیع الله افندی الهمام الکامل المعظم

حضرت غصن انور ملاحظه فرمایند

هو الابهی

روح فؤادی وجذبة قلبی ونور بصری در اینجا قنسولاتوی ایران موجود نه محرش نیز موجود
نیست بمأمور طابو بگوئید که قنسول ایران بعکا آمد وچند سال نشست ملاحظه کرد که کسی
مراجعت در هیچ خصوص نمینماید واعتنائی نمیکند برخواست رفت جمیع جمیع معاملات عثمانیه
عثمانیست ابدا نمیگذاریم کسی خبر بدولت عثمانیه در امری مراجعت نماید زیرا که انتقام نیز
حالی کنید که شما هیچ ایرانیرا محتاج مراجعت بقونسول ایران مکنید چه که دولت خوشش
نمی آید که کسی باجانب مراجعت کند علی الخصوص ایران

ع ع

در ظهر نامه مرقوم

حیفا

یحظی بمطالعة حضرة بدیع الله افندی المعظم المفخم

هو الابهی

یا روحی دیروز مکتوبی ارسال شد البته خواهد رسید در وابور فرانسه شخصی هست
که اسمشان میرزا عبد الرحیم است شخص محترم هستند البته نهایت رعایترا از او بکنید که
خوشنود باشند وباکمال احترام روانه عکا یا قصر نمائید در خصوص صراف اقا علی اکبر
قرار بر این شد که امروز عبد الفتاح بولایت بنویسد که صراف ناصره را بحیفا بفرستند واقا
علی اکبررا صراف ناصره بکنند اگر چنانچه درست بشود بسیار خوبست زیرا خود او در
ناصره کفیل دارد وسبب استراحت اوست باقی الله بخلیك یا روحی

ع ع

روی پاکت مرقوم

یصل الی حضرة المکرمه جناب بدیع افندی المحترم

هو الابهی

روحی وکینونتی وسراجی تلغراف شما رسید وجواب ارسال شد مقصد اینست که مسافریکه
میآید میرزا عبد الرحیم اورا نبینند لهذا چون میرزا عبد الرحیم مراجعت بعکا مینماید باید
انشخص مسافر یعنی میرزا حسینرا از حیفا یکسر بقصر برود ومیرزا عبد الرحیم نگذاشت
که بقصر برود چاره جز این نه والسلام

عباس

روی پاکت مرقوم

حضرت غصن انور اقا میرزا بدیع الله ملاحظه نمایند

هو الابهی

روحی وفرحی وسروری جناب ناظر علیه بهاء الله الابهی عازم مقصد اینست بلکه انشاء الله سراج بروسیانی اقا میرزا حبیب الله را قبول بشاگردی کند از قرار مسموع شخص مذکور بیم این دارد که کسی این صنعت را یاد کیرد ومزاحم شغل او شود لهذا بکسی تعلیم نمی نماید شما بهر وسیله است ولو اینکه لازم بشود که قسم بخورید اورا اطمینان بدهید که ممکن نیست او در حیفا یا در عکا بعد از تعلیم کاری بکند حتی در ولایت سوریه نمیکذاریم که این کار را بکند مقصد اینست که این صنعت را یاد بکیرد وبایران برود حال چون جوان معقولی است خدمت شما را میکند وابدا از شما هیچ وقت خود او مزدی نخواهد طلبید یک آدم صادقی پیدا خواهید نمود شما چند روز تجربه کن اکر نپسند بد بد جواب کن وما یقین داریم اکر چند روز پیش تو بماند اورا بپسری خود قبول میکنی وممنون میشوی بجهت تخت روان چوب زان لازم بود بشما نوشتم جواب نرسید البته جواب بنویسید والسلام

ع ع

حسب الاراده امر مذکور را فیصل دادم وهمچنین اوامر دیکررا ولی بعد از مدتی جناب ناظر مرحوم از ناقضین محسوب ومطرود کشت بسبب محبتیکه باهل بیت جمال مبارک داشت واز ایام مبارک مطلع بر بعضی افکار سریه بود دران اثنا که اینعبد مشغول اجرای اوامر صادره بودم درعکا خانه مخصوص تضییع اغصان وآل بهاء ولعن وطعن قرار داده بودند حین اجتماع زنها در اطاق ومردان در رحبات مینشستند وبنای مذاکره مدح وثنای مرکز میثاق وخواندن بعض اشعار واوراق سجّین وقدح ولعن عین حلق ناقضین عهد ومیثاق بود (غافل از انکه غصن اعظم بتاسیس همان اجتماعات خود نقض نموده وعزت امر الله واوامر مسطوره مسطوره در کتاب عهد را منظور نداشته) داهیه اصفاهنیه وتابعانش باقصی الغایه در محو وتحقیر حرم واغصان وآل میکوشیدند میکوشیدند وخود هر روز بتکدر خاطر کرده میرفت منزل بهائیان وبا مردان خلوت مینمود جهت اشتعال نار ضغینه وبغضا وروایات کذبه از لسان جمال مبارک جل ذکره من جمله بمرحوم اقا سید مهدی دهجی کفته بود جمال مبارک فرموده اند بی بی یعنی حرم مهد علیا عایشه اینطهوراست برسید ه بودند که بشما کفته کفته بود عزیه خانم دختر اقا جواد فرهادی قزوینی سید مذکور بقول خودشان بنشر نفحات میثاق مجهول در اطراف ایران مشغول بودند در قزوین شبی مهمان اقا محمد جواد مذکور بودند طالب ملاقات عزیه دختر ایشان شدند واز او پرسیدند جمال مبارک بشما فرموده اند که حرم مهد علیا عایشه اینطهوراست مذکوره استغراب نموده بود از این روایت وکفته بود ابدا جمال مبارک در خصوص حرم چنان بیانی بمن نفرموده اند هر که کفته روایت کذب نموده (عزیه خانم دختر اقا محمد جواد فرهادی قزوینی حرم اقا عبد [illegible] الاحد بود ومدتی در

عکا ساکن بوداند وامور طب خانه بخدمات عمومیه بایشان راجع بود تا انکه امور تجاری ابشا
مختل شد ازعکا بطرابلس شام رفتند بعد از فوتشان در انجا عزیه خانم برکشته رفتند
بایران نزد والدشان) باری این زن شب وروز آرام نداشت بیوسته با رجال خلوت میشود
ومحرمانه تحریك فساد میکرد هر وقت مسافران کعبهٔ مقصود مرخص شدهٔ با مراقب ازعکا
بحیفا میآمدند وهنوز بکلی ملاقات ووداع با اغصان ممنوع نبود از روی محبتیکه باهل بیت پرا
داشتند درحین معانقهٔ وداع آهسته میکفتند (خدا بدادتان برسد) یکی از مسافران
بعد از خروج ازعکا کفته بود اکر وقت خروج از دروازهٔ عکا کلاه من افتاده بود برنمیکشتم
بردارم غصن اعظم مسافر مذکوررا در یك شب وروز چند دفعه احضار نموده وبعبارات عهد
ومیثاق وناقض وثابت ونسبتهای لا یحقل بناقضین خاستند اورا از محبت اغصان منصرف نماین
ممکن نشد (مسافر مذکور در طهران معلم عالیه که از قلم اعلی بورقهٔ علیا ملقب است بوده)
یکروز حسب العاده از حیفا بعکا آمدم ویکسر رفتم نزد غصن اعظم عباس بعد از احوال برسی
واظهار محبت فوق العاده وسؤال از اجرای اوامر صادره فرمودماند خبر داری عرض کردم
خیر فرمودند میرزا محمد علی یعنی (غصن اکبر) سه زن فاحشه از اهل غرب برده شب
در قصر نکاه داشتوبعد روانهٔ سوریه کرده مارا رسوا کرد بر با انکه میدانستم این بعکس الو
الوقوع امر ممکن الوقوع نیست باز قدری سبب حیرت شد رفتم بقصر آهسته از غصن اطهر
سؤال کردم در اینجا از زنانه شب کسی مهمان بوده فرمودند نامهٔ غصن اعظم مرقوم فرموده
اند که سه زن مسافر از اهل غرب شبرا در قصر میمانند نهایت بذیرائی بکنید وصبحی
با خواجه جاد عبد روانهٔ بیروت میشوند آمدند حسب الامر بذیرائی نمودیم وصبحی با
خواجهٔ مذکور رفتند ونامهٔ بخط ایشان بود نشان دادند ان سه زن از اهل غرب بودند
نه بهائی ان ایام خبری از دکتور ابراهیم خیر الله وبهائیان امریك نبود (خواجه جاد مهی
مذکور جوانی نو رسیده از عائله عبد مسیحی ومنظور نظر غصن اعظم عباس بود وبعد اورا
بجاد الله موسوم نموده اند چنانچه مرحوم اقا میرزا ابو الفضل در فرائد نوشته اند) بعد
از اصغای عبارات غصن اطهر ومشاهدهٔ نامهٔ غصن اعظم مدتی در مقصد غصن اعظم از ذک
آن خلاف حقیقت که بمجرد وصول بقصر آشکار میکرد دچه بود حیران بودم بالاخره بمقصد
شان بی بردم چنانچه بکرات خود شان میکفتند من بیك تیر دو هدف را میزنم واکر خلاف
حقیقت میکویم یا مینویسم مقصد اتمام عمل است مقصد شان از انقول ان بوده اولا منرا
بسنجند اکر دیدند بد کفتم وترك رفتن بقصررا نمودم حالا انچه لازمهٔ تأیید تفرقه است
فراهم آورند واکر دیدند من تحاشی وبدکوئی نکردم بغصن اکبر بفهمانند که باین اقوال
بکلی همهرا از انظار ساقط نمودهاند انچه میخواهم مجری میدارم چنانچه کردند ای اهل
انصاف شخص مسافر بهائی از لسان غصن اعظم عباس چنان افترائی را بشنود وباورانشان تا
تأیید انرا به انواع نسبتهای نا لایقه بنمایند ومسافر بیچاره قادر بر فحص وتحقیق
نباشد چه خواهد کرد در اجتماعات در بیت مذکور مذاکرات ونسبتهائیکه میدادند ولص

وطعن مینمودند ذکر کسی‌را نمینمودند همان ناقضین عهد میگفتند ولی سرا گوشزد بعضی مینمودند که مقصد اغصان وحرم وآل است نقض عهد ومیثاق الهی‌را نموده اند غصن اعظم عباس هم ظاهرا در بین جمع نوعا ما مراعات مینمودند بعد کم کم اسامی بعضی‌را اعلان نموده اند ویک مرتبه ذکر اغصان‌را نموده بودند موجودین از افنان وغیره بسیار تحاشی نموده اند شخصی از آنان که در ظاهر میثاقی ودر باطن بحاثی ودلش از حرکات وگفتار ان ایام خون بود تفصیل‌را نوشته بقصر فرستاد برای اختصار بعضی از مندرجات در انرا مرقوم میدارم در اول ورود اقا ملا علی اکبر نوشته قوله بعد از چندی جناب ملا علی اکبر در ارض مقصود با بنات عمه وارد واز راه تبر از بیروت حرکت کرده بودند یوم ورود بجتینه جناب اقا میرزا حیدر علی واقا میرزا اسد الله وچند نفری دیگر بامر حضرت غصن الله الاعظم روحی فداه تا جتینه باستقبال رفتند اقا میرزا حیدر علی با بنات عمه ملاقات نموده گفته بود یکسر بروید بعکا حضرات نظر باینکه حرم از اهل کاف که منتسب بحضرتشان هستند وانجا منتظر واز جهتی روضهٔ مبارکه‌را زیارت نکرده رد بشوند مشکل است متحیر ماندند چه بکنند ولی مذکور بامر شدید اقناع نمود که باید یکسر بشهر بروید ودقیقهٔ مکس در قصر جایز نیست وجناب اقا ملا علی اکبر علیه بهاء الله از این قضیه اطلاع نداشتند بگمان این بودند که یکسر میروند بقصر چون در راه این نوع قرار داده بودند که بروند بقصر وبعد از زیارت جناب اقا ملا علی اکبر عازم عکا شوند وبنات عمه شبرا در قصر بمانند حمام بروند ورختهای راهرا تغییر بدهند بعد عزم عکا نمایند ولی بعد از اجتماع اقا میرزا حیدر علی با بنات عمه افکارشان تغییر نموده حینیکه میخواستند سوار کروسه شوند بنات عمه به اقا ملا علی اکبر ذکر کردند یکسر میرویم بعکا اقا ملا علی اکبر گفتند نمیشود زیارت نکرده برویم اقا میرزا حیدر علی در نهایت بی اطلاعی در کمال بی غرضی ذکر کردند چون از راه رسیده‌اید ورختتان چرک است جایز نیست زیارت لذا یکسر میرویم بعکا حمام میروید ورخت تغییر میدهید وبعد بزیارت مشرف میشوید اقا ملا علی اکبر ذکر کردند من داخل روضهٔ مطهره نمیشوم از بیرون زیارت کرده اغصان‌را ملاقات میکنم وبعد عازم عکا میشویم هر طوری بود اقا میرزا حیدر علی واقا میرزا اسد الله اورا اقناع کردند که یکسر باید بروید بعکا وابدا حال جایز نیست در قصر مکث کنید وبعد از جتینه سوار شده یکسر بعکا رفتند اینعبد بسیار تعجب نمودم مسافرین از ایران بزیارت روضهٔ مبارکه می‌آیند واز دم روضهٔ مبارکه عبور می میکنند شرط زیارت‌را بجا نیاورده میگذرند اینکه چیزی نیست بلکه بعد از ورود بعکا همچه میشود که ابدا نه ذکر جمال قدم ونه تلاوت آثار مبارکه ونه در فکر زیارت میباشند شب وروز مشغول باوصاف ظهوری جدید هستند واوقات‌را صرف نعوت واذکار محامد چیز تازهٔ میکنند مثل اینکه ابدا ظهور اعظم که در جمیع نوشتجات الهی بظهور اعظم ونبأعظیم وخلاصهٔ مظاهر الهیه نامیده شده ظاهر نگشته وحال ابتدای ظهور جدید بست یك مطلب ذکر میشود از ان کیفیت افکار این جمیع منافقین معلوم میگردد از جمله میگویند کلمهٔ توجهوا

امورات ظاهری وباطنی را حاویست وقبله حال حضرت غصن الله الاعظم روحی فداه میباشند اگر چنانچه کسی در این خصوص کلمهٔ بگوید حالا بجهت اشتباه کاری میگویند اگر امور ظاهری باشد وبیع وشرای املاك وغیره باشد اشخاصیکه در ایران هستند فرسنگها از اینجا دورند چگونه این امور بیع املاك وشرای آن میسر میشود شنوندهٔ ساده لوح از این اذکار رامرا کم میکند غافل از اینکه مقصد مبارك از [illegible] کلمهٔ توجهوا در امور اتیست که خدمات امریه باشد وهر جمعی یك رئیس لازم دارند مقام ریاست است نه ظهور ودر ظل کلمهٔ مبارکاست نه فوق آن اگر بگوئیم توجهوا در کتاب عهد با توجه بمنظر اکبر که در آیات الهی نازل یك حکم دارد پس باید بگوئیم آیهٔ قرآن که میفرماید اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر بینکم این اطاعت در سه مقام یك حکم دارد واطاعت اولوالامر با اطاعت حق فرقی ندارد واز این قرار اولو الامر یکه از اول اسلام تا حال بوده اند همه مظاهر حق بوده اند ودرجای دیگر همین جزوه نوشته قوله بعضی را میدیدم متصلا زیر گوش احباب حرف میزنند یکی را ول نکرده بیکی دیگر میچسبند ومتصلا میروند خدمت غصن الله الا الاعظم ارواحنا فداه وبرمیگردند واجرای اوامر میکنند واز لسان سرکار آقا باصحاب اوامر القا میکنند وبحضرات اغصان وکسانیکه در ایام مبارك مرجع جمیع امور بودند بهیچوجه فرصت نمیدهند بحدیکه اگر یکی از اغصان در کار بسیار جزئی خدمت حضرت من اراده الله ذکری نماید نمیگذارند کلامش نفوذی کند وثمری حاصل شود بعد کم کم ذکر اختلاف بمیان آمد وبعضی از گوشه وکنار بنای حرفهای نالایقه گذاشتند [illegible] واغصانهم بهیچوجه اظهار وجودی نمیکردند هرگاه سرکار آقا روحی فداه بیرون تشریف میبردند همراه بودند وبعد مراجعت میکردند وبهیچوجه معتنی به نبودند مدت چهل روز سرکار آقا در قصر [illegible] تشریف داشتند وهمه روزه احباب آمد وشد میکردند ویکی از اغصان چند روزی انحراف [illegible] صحت پیدا کرده بودند اکثری احوال پرسی نکردند مگر بعضی که هنوز نظر حب داشتند در این مدت چهل روز از کاری ورفتاری بوده که مشتهر بود از جهتی در نهایت غلو واز جهتی در نهایت تخفیف بعد از انقضای چهل روز سرکار آقا روحی فداه تشریف بردند بشهر عکا وبعد از چند روزی منافقین بنای مزخرف گوئی گذاشتند وزبان اعتراض را بر اغصان گشودند وهر روز ایرادی میگرفتند واز طرف اغصان بهیچوجه مدافعهٔ نبود ومراوده نه با احباب جز تعارف رسمی نمیفرمودند وبا کسی صحبت نمیکردند که مباد سبب فتنه وفساد گردد ولی هرچند از طرف اغصان سکوت بیشتر میشد حرفهای بیجا واسنادهای بی پا زیادتر میشد واگر کسی کلمهٔ حمایة میگفت بهر حیله ومکری منافقین اورا عقب مینمودند واذیتش میکردند تا آنکه بخود [illegible] دلخواه بشود بعد از مدتی مجلسی ترتیب دادند وجمعی در آن مجلس از احباب موجود وشرحی در حق مخالفت اغصان وردشان نوشتند من جمله یکی از اغصان قطعهٔ زمینی در حیفا داشتند بعد از اخذ اذن فروختند در آنمجلس نوشتند مخالفت نمودند وزمین را بی اذن من له الامر فروخته خلاصه [illegible]

~~چهل روز وتوجه بشهر عکا جوانان نورسیده عصبیه المزاج بهائیانرا واسطه اجراء افکارشان~~
~~کردند وبر بزرگان مسلط نمودند بدرجه‌ که بدرانشان یارای تکلم نداشتند~~ اعتراضها از این
قبیل بود مثلا چرا سرکار آقا ارواحنا فداهرا از دوری‌نبینند مسافتی استقبال نمیکنند
اینقدر که بپیشواز میروند کافی نه نظر باینکه در دستشان چیزی نبود اعتراض کنند باینگونه
امور عدیم اللیاقه متمسك شدند انتهی قوله مقصد از تحریر اقوال شخص بهائی که با آنان
بود وشب وروز مخالط انکه مطالعه کنندگان وضع گفتار ورفتار نفوسیکه حول غصن اعظم عباس
بودند بدانند ولی بهائیان حقیقی چه آنانکه نزد غصن اعظم عباس بودند ودیگران که نزد
غصن اکبر بودند روش وگفتار ونوشتهای ایشان برآن بود که شخص غصن اعظم‌را از اذکاریکه
مخالف کتاب الهی نشر میدادند بری نمایند وحال انکه هیچ یك از آنان یارای گفتن کلمه‌
بدون القای خود غصن اعظم عباس نبودند همه‌ انچه گفتند وکردند باشاره‌ خودشان بود
بعد از چهل روز وتوجه بشهر عکا جوانان نورسیده‌ عصبیه المزاج بهائیانرا
واسطه‌ اجراء افکارشان کردند وبر بزرگان مسلط نمودند بدرجه‌ که بدرانشان یارای
تکلم نداشتند وهر شخصی از مبلغین اوامر شان جاسوسی همراهش بود مراقبت میکرد در
ایامیکه نزدشان بودم جمیع حرکات افکارشان بر من واضح گشت وکل‌را معذور داشتم حال
بر سر مطلب رویم در ایامیکه ملا علی اکبر علیه الرحمه در عکا بودند غصن اعظم عباس بواسطه
یاورانشان بسیار سعی نمودند اورا از اجتماع با اغصان ومذاکره‌ صلح منع کنند ممکن نشد
بالاخره بقصر بهجی آمدند واراده‌ ملاقات اغصان وآل بهارا نمودند بعد از انکه با حرم
غصن اعظم ملاقات نمودند انچه باید بگویند گفتند من جمله گفته بودند کاری مکن
بعد لعن چهار ضربت بکنند مذکوره یاتابحانش دور اورا گرفته بنای گریه وزاری نموده ویکی
از نساء منتسب بمذکوره روی پای علی قبل اکبر افتاده گریه‌ زیادی نموده بود باین حیل
نسائیه اورا ساکت نمودند پس از ملاقات اغصان واصغای انچه مخالف تشریبات اهل غرض
واطمینان تام به انقیاد واطاعت اوامر جمال مبارك وکتاب عهدی طالب ملاقات حرم مبارك مهد
علیا شدند بملاحظه‌ انکه بعد از رفتن ایشان روایات کذب وافترا بسیار خواهد شد قبول
نفرمودند یکی از قاعدهای غصن اعظم برای تضییع اغصان وحرم وآل الله این بود که هرکس
میآمد وملاقات مینمود بعد از رفتنش روایاتی چند از قولش شهرت میدادند که نه اغصان ونه
فردی از افراد آل وعترت طاهره بخاطرشان خطور میکرد بالاخره اقا ملا علی اکبر بعد
از چند مرتبه ملاقات با طرفین طالب شدند اغصان اربعه را باهم جمع نمایند صلح بدهند
بعد از اجتماع در اطاق بالاخانه‌ صیقلی غصن اعظم در نهایت مظلومیت عباراتی ذکر کردند
وچنان رنك رخسارشانرا تغییر دادند هرکس میدید یقین میکرد فی الحقیقه صرف
محبتند با اغصان وهمه‌ زحمتهارا برای اغصان میکشند (غصن اعظم اقتدار غریبی در تغییر
حالت داشتند بدرجه‌ که رنك رخسارشانرا تغییر میدادند) درانمجلس از ایشان خواهش
نمودند خدمتی باغصان رجوع فرمایند فرمودند برویم با ملا علی اکبر نزد اقا میرزا ابو الفضل

در خصوص صندوق مرمریکه پولیمقا برای مقام مبارک اراده آوردن داشتند مذاکره نمائیم بنده وقطر وطول وعرض وعلو انرا تعیین نموده معروض داریم بعد از اجتماع در محل مذکور وذکر مقصد از اجتماع میرزای مذکور برآشفتند واظهار داشتند ما نه حجار ونه معمار هستیم واز این امور بهیچوجه اطلاعی نداریم مذاکره بیفائده است مذکور میدانستند که مقصد غصن اعظم تحقیر است این مجلس ثمری نبخشید بعد ازچند روز جناب میرزا اقا ملا علی اکبر در نهایت حزن آمدند وذکر کردند غصن اعظم دیشب ساعت پنج از شب مرا خاستند وفرمودند شما بمصالحه میکوشید واغصان بفساد مشغولند باز تحریك نموده اند ونوشته‌اند باز چه شده (یکی از شاه کارها غصن اعظم نصف شب بهائی را میخاستند ومیگفتند میرزا محمد علی دست از فساد برنمیدارد ومرا آرام نمیگذارد باز نوشته وفساد عظیمی نموده اینها مکتوبش در جیب من است اگر مستمع طالب دیدن مکتوب میشد در نهایت تندی میگفتند پس من دروغ میزنم ودستش را از جیب بیرون آورده مذکور را مرخص میکردند فردای انشب بتعلیمات سریه مورد طعن ولعن واعتراض میگشت وخود در مجلس میگفتند بعضی از متزلزلین منصوص کتابرا غیر صادق میدانند اگر کاذبست چطور جمال مبارك اورا تعیین فرموده ماند ان بیچاره در مجلس بگوش خود میشنید ویارای اعتراض نداشت یکدفعه شخصی گرفتار اینمطلب شد خاست بگوید اگر شما منصوص کتابرا منزه ومقدس میدانید چطور جمیع رذائل وقبائح را بمقام ثانی نسبت میدهید فرق مابین شما ومقام ثانی در تنصیص نیست بمجرد انکه بنای گفتن را گذاشت وفهمیدند چه میخواهد بگوید مجلس را بهم زدند برخاستند رفتند در همه اوقات همینکه میدیدند طرف مقابل باهوش ودانا است واز قیل وقال باکی ندارد ومیخواهد انچه فریضه دینیه است بگوید ولابد مجاب خواهند شد یا بجهل مجلس را برفتن بهم میزدند یا میفرمودند ما کاری باینکارها نداریم مشغول نشر نفحات الهیه هستیم ومجال نمیدادند حرفی بزنند وبعد اورا از جمیع جهات احاطه نموده بیچاره ساکتش مینمودند وگوشزد همه بهائیان میکردند مذکور در باطن متزلزل است از او احتراز نمایند ومحرمانه بایران به یاورانشان هم مینوشتند مرحوم اقا محمد ابراهیم مشهدی فتاح تبریزی ذکر کردند روزی همراه غصن اعظم بودم بطرف منزل تشریف میبردند وصحبت میفرمودند صحبتهای متفرقه ومن گوش میدادم تا انکه رسیدیم بمنزلشان در بالاخره باثین چند نفری از مسافر ومهاجر بودند بمجرد دخول در نهایت اضطراب فرمودند از من چه میخواهی ولم کن دور شو دست از این حرکات بردار من متحیر ماندم چه بگویم اگر تکذیب کنم موجودین یکمرتبه برمن هجوم وتکفیر وتوهین خواهند کرد واگر سکوت کنم گمان میکنند در راه بایشان اعتراض نموده سخنهای نالایقه گفته ام ولی جز سکوت چاره نبود بعد ایشان از پلها بالا رفته داخل حرم شدند موجودین بعضی

از من روگرداندند وآهسته لعن میکردند وبعضی چون از حرکات سیاسیه‌ٔ ایشان
مطلع بودند اشاره کردند بروم بعد ملاقات نموده بصبر وسکون اشارت کردند (غصن
اعظم از حرکات همرا میترساندند ویکدفعه خواستند با من [illegible]
[illegible] انحرکاترا بکنند میسر نشد درجای دیگر ذکر میشود) باری در
ایامیکه در منزل سبقلی ساکن بودند سید هادی را خواستند داماد کنند چون
حرمشان داعیه بوالدهٔ مذکور وعدهٔ دادن دختر کرده بود دختر راضی نمیشد [illegible]
همشیره بحانیه خانم بمن تکلیف نمودند اورا راضی کنم بقدر یک ساعت در اطاق [illegible]
بالاخانه اورا ترغیب وتشویق نمودم جواب عدم قبول داد بالاخره رو بدیوار کرده گریهٔ سیل
زیادی کرد وبهیچوجه راضی نشد بعد از یأس از اقناع او رفتم بهمشیره گفتم بعد اورا
باین شرط راضی کردند که ولایتعهد را به پسر او بدهند وغصن اعظم قول دادند
اورا بعد از خود تعیین نمایند (چون داعیه بعد از اتخاذ همهٔ وسائط حتی آب
گرم طبریه جهت حمل ومأیوس در نهایت سرعت بتزویج دختر برای ایجاد ولیعهد کوشید
تفصیل آب گرم طبریه انکه خاستم والدهٔ محمد علیا حرم مبارکرا چون درد پا داشتند
بآب گرم طبریه ببرم بغصن اعظم معروض داشتم غصن اعظم نامهٔ باینعبد مرقوم فرموده
احضار نمودند حسب الامر شرفیاب شدم فرمودند حرم محمد علیا درد پا دارند وآب
گرم طبریه بسیار موافق است ارادهٔ فرستادن ایشانرا بطبریه دارید انچه لازم است
تهیهٔ نمائید وتخت روانهم جهت سوار ایشان لازم است باید بنجار سفارش شود
حسب الامر انچه لازم بود تدارک نمود معروض داشتم واین نامهٔ ایشانست برای خرید
چوب زان

روی پاکت

هو الابهی

جناب اقا میرزا بدیع الله ملاحظه فرمایند

هو الابهی

روحی وریحانی بجهت تخت روان ... چوب محکم لازم در عکا موجود نیست در حیفا
در نزد نجار آلمانی که عرابها میسازد پیدا میشود وآن خشب زان مربع است یعنی اسم
ان چوبرا زان مربع مینماند هرچوبی طولش اربع امتار یعنی چهار متر با سه متر
ونیم تربیعش عشر سانتیمتر البته زود گرفته ارسال دارید که وقت نیست دیگر جمیع
در کمال صحت وعافیت هستند تکبیر بجمیع احباب برسانید
این چوبها را بواسطهٔ اقا غلامعلی بگرید که محکم وسالم وخوب باشد ع ع مقصد اینست که ا
این دو چوب تخت باشد که تخت بر روی آنست
بعد از انکه لوازم حاضر شد ووقت رسید فرمودند منیره وام حبیب زن الیاس عبود را

هم همراه ببرید دیگر معلوم است در ان ایام غصن اعظم چقدر نزد بهائیان واهل مدینهء
عکا نمایشات نمودند رفتیم بطبریه حرمشان روزی چهار دفعه حمام میرفت وهر دفعه
مدتی مکث میکرد ام حبیب میگفت منیره خانم برای حمل آمده است انشاء الله خدا یک
پسر باو بدهد ودر مدت مکث در طبریه نهایت مراعات را من وحرم مبارک مهد علیا
وموجودین در حق او مجری میداشتیم وانچه طلب مینمود حالا حاضر میکردیم واگر نبود
سوار میفرستادم از طبریه که از حمام بقدر یک ساعت کمتر دور بود میآوردند وچون
بسیار مراقب بود اینعبد بقدر امکان حرکتی که سبب غلیان نایرهء حسد نشود نمیکردیم
ولی یک امری بدون اراده واقع شد بسیار از ان متاثر شد بدرجهء که ام حبیب میگفت
منیره خانم بیحد از این حرکت فرنساویها با شما متاثر شده بقدریکه گریه میکرد تفصیل
ان اینکه در ان ایام چهارصد وپنجاه نفر از اهالی فرانسه بزیارت اماکن مقدسه
آمده بودند ودر نزدیک شهر طبریه خیمه وخرگاهشان بود یک روز قبل از ظهر در
حرم منزلیکه اجاره کرده بودیم بودم فؤاد عازار از وجوه لبنان که بصفت ترجمانی
همراه بود وبا بقیهء مساعدان در چادریکه بر شاطی بحیرهء طبریه نصب بود منزل
داشت بیغام داد سه نفر از زائران فرانسه بزیارت شما امده اند منتظرند بخوش آمد
ایشان رفتم حین ورود چون فؤاد مذکور معرفی نموده بود قیام کرده بآداب متداوله
در اروپ تعارفات نموده نشستیم در اثنای صرف چای وما حضر از شیرینی شرقی
فصلی از تاریخ حضرت روح الله وبحیرهء طبریه وسیر انحضرت در قایق بران بحیره با
حواریان ونصائح ومواعظشان وبعض اوامر مقدسهء جمال مبارک که مبنی بر اتحاد واتفاق
کافهء ملل واجناس است ذکر نمودم وترجمان فؤاد نظر بمهارتش بزبان فرانسه بسیار
خوب ترجمه نمود بقدر یکساعت ونیم مکث نمودند وقتیکه خاستند بروند دعوت
بزیارتشان نمودماند بعد از ظهر ساعت سه وعده دادم قبل از حلول موعد فؤاد
ترجمان بیغام داد جمع کثیری از زائران فرانسه آمده اند ومنتظراند رفتم دیدم داخل
چادر وخارج بقدر هفتاد هشتاد زائر مرد وزن موجود کل مردان برنیطها در دست
بکمال احترام ایستاده اند داخل شدم واشارهء بجلوس نمودم بر انچه سندلی وکتبه
بود نشستند وبقیه ایستاده بعد از پرسش وپاسخ از تعلیمات حضرت روح وجمال مبارک
وصرف چای در فنجانهای بلوری وشیرینی ایرانی بر خواستند وگفتند چون ساعت سه بعد
از ظهر وعدهء زیارت (کاروانرا) نموده بودند وهوا قدری گرم است آمدیم خواهش
نمائیم ساعت نه شب بیائید وداع نموده رفتند ترجمان واینعبد بسکه حرف زده بودیم
خسته شدیم ترجمان گفت باید تجدید قوا بکنیم تا بتوانم از عهدهء ترجمه بین چهار
صد وپنجاه زائر فرنساوی که خونشان خیلی گرم است برایم ساعت معین با نفوسیکه موجود
بودند رفتیم استقبال نموده بچادر رئیس بردند وکیل رئیس بذیرائی نموده گفت چون

وقت نمازاست رئیس‌من‌را برای استقبال شما کذاشت وبجهت ادای فریضهٔ نماز بکلیسای
بکلیسای طبریه رفت خواهش‌دارد تشریف داشته باشید تا بیاید راه نزدیک است
طول نمیدهد (رئیس‌ازکهنه بود) با ترجمان داخل خیمه شدیم جمعی در خیمه
کرد ما فراهم آمدند وبقیه بیرون خیمه برنطعها در دست ایستاده بودند قدری
از تاریخ فرانسه واهل ان ذکر شد وترجمان بترجمه مشغول بود کفتم شعب فرانسه
اصلشان منشعب از شعب ایرانی‌است اول (بکال) معروف بودند واز کرمان هجرت
کردند بعد از شرح هجرت وتبدیل اسم (کال) (بفرنك) بذکره (ثورهٔ) معروف
وتخریب رمز استبداد وظلم‌سجن (باستیل) وجان فشانی اهل فرانسه منجر شد دیدم
این اذکار خونشان بجوش آمده رنك رخسارشان قرمز شده اکر بیشتر شرح دهم بیم
آنست بعضی از شدت‌قلیان خون انحراف‌صحت‌حاصل نمایند ترجمان نیز بتسکین
اشاره کرد لذا بذکرحضرت روح ونصائحشان برداختم وباین سبب آرام کرفتند رئیس
آمد بذیرائی نمود بسیار محبت‌کرد وباصرار والحاح بشام دعوت نمود وموجودین
درخیمه وبیرون ان با رئیس‌متفق شده ترجمان هم ذکرکرد عدم قبول سبب کدورتشان
میشود ناچار دعوت‌را اجابت‌نموده هنکام شام بخیمه بزرکی مارا بردند میزهای
متعدده برای برای چهارصد وپنجاه نفر کذاشته بودند ومیز رئیس‌در بالا مشرف
بر همهٔ میزها بود من وترجمان با چند نفر دیکر با رئیس‌بر سفره نشستیم وهمراهان
که‌عددشان دوازده بود با بقیه متفرق همسفره بودند در اثنای صرف‌غذا بترجمان
کفتم خود را حاضرکن امشب باید ازعهدهٔ ترجمه خوب برائی زیرا دعوت‌آنان مارا
دلیل بر انست‌میخواهند نطقی ایراد نموده اظهار تشکر وارتباط خود را بایران
وایرانیان اظهار دارند ما هم باید درجواب انچه لازمهٔ امتنان ومحبت‌است بکوئیم
بکوئیم بعد از صرف‌غذا رئیس‌بر روی میزیکه‌در میان بود ایستاد از لسان
خود وهمهٔ حاضرین بسیار اظهار تشکر وامتنان از اینعبد وهمچنین ارتباط ومحبت
دولت وملت فرانسه‌را بدولت‌ایران وایرانیان ذکر نمود ووقتیکه باسم اینعبد رسید
یکمرتبه از جمیع صوت (ببیف) بهائی بلند شد ملاحظه نمودم مسئله اهمیة بیدا کرده
اکر این اجتماع واین بذیرائی وهیاهوی چهارصد وپنجاه زائررا دریکی از روزنامهای
مصر بنویسند متهم بمداخلهٔ با اجانب میشویم وفکر سلطان عبد الحمید را مخالطهٔ
نفوس‌معروفه با اجانب بریشان میکند لذا بعد از انکه رئیس‌نطقش‌منتهی شد قیام
نموده شرحی از نتائج ارتباط دول وملل در امور مدنیت‌وترقی در مدارج ادبیه ومادیه
وحصول سعادت‌وآسایش‌حقیقة ذکر نمودم وترجمان بصوت‌بلند ترجمه میکرد وچون آن
ایام رجال سیاسیهٔ دولت‌عثمانیه وفرانسه بارتباط بین الدولتین مشغول بودند کلامرا
بخوشنودی واهمیت‌ان ارتباط ومدح دولتین وامتنان از بذیرائی ومحبت‌موجودین

وبالاخره زنده باد ترکیه وفرانسه منتهی نمودم وحین وداع کل در خارج خیمه دو صف ایستاده وداع نمودند در ان جمع جوانی از اشراف بود موسوم به (ارنست کورنت درمان) تا انتهای حیاتش مکاتبه مینمود بعد از قتل رئیس جمهوری فرانسه (سادی کارنو) وانتخاب رئیس جدید (کازمیر بریه) از (ارنست) مذکور نامهٔ رسید ابتدای نامهٔ اظهار حزن از کشتن رئیس محبوب وبعد ذکر رئیس جدید را نموده بود من جمله نوشته بود حال وقت آنست بیائید بپاریس زیرا رئیس جدید بسر عموی من است وبعد از تعیین یکی از بسر عموها را که رتبهٔ جنرالیت در جیش دارد در دائرهٔ خود قرار داد اکر بیائید منزل شما در منزل رئیس جمهوراست وپدر [illegible] من وجنرال ملازم شما هستند ترجمان من آن ایام عزتلو غطاس خویش یوسف الیاس صاحب امتیاز راه آهن از عکا بشام بود جواب مکاتیب را بفرانسه او مینوشت وقتیکه مکتوب ارنست را خاند کفت وقتی ازین بهتر جهت رفتن بفرانسه نیست زیرا ورود بپاریس ونزول در منزل رئیس جمهور بکمال عزت واحترام همهٔ مواقع تاریخیهٔ انجارا موسیو مینمائید ودر روزنامها نهایت تمجید را خواهند نمود بلکه تاریخ حیات حضرت بهاءالله واوامر مبنی بر صلح وصلاح وآسایش وسعادت عموم اهل جهان ایشانرا مکاتبین روزنامها از شما سؤال خواهند کرد ودر روزنامها ومجلات نشر خواهند داد ومن یقین دارم چون اهل اروپ خیلی طالب تعالیم که دول وملل را واسطهٔ ارتباط باشد هستند وبهتر از اوامر حضرت بهاءالله در این زمان [illegible] مدنیت برای مدنیت اخلاق وارتباط کلی نیست واز صحف اخباریه فرانسه همهٔ صحف اروپ نقل خواهند کرد وشاید سایر ممالك هم شمارا دعوت نمایند زیرا اقامت در منزل رئیس جمهوری وملازمت جنرال ووالد ارنست باعث اشتهار است ملاحظه نمودم فی الحقیقه انچه ذکر کرد صحیح است وشاید امر مبارك بهمین واسطه در همهٔ ممالك غرب شیوع یافته خلق کثیری طالب دخول در سلك بهائی شوند چون اوامر مقدسه دارای روابط دینیه وجنسیه وسیاسیه واقتصادیه ومدنیت حقیقیهٔ اخلاقیهاست ولی رفتن ممکن نبود ومانع اعظم بهمهٔ وسائل تشبث جسته نمیکذاشتند امر جمال مبارك بواسطهٔ غصنی از اغصان مبارك اشتهار یابد بلکه شب وروز باشعار اراجیف اغصان واهل بیت از انظار ساقط نموده از ارذل عباد محسوب میداشتند بدرجهٔ که بعضی از ساده لوحان را کمان چنان بوده که آل بها از همهٔ صفات انسانی محروم بلکه صورت ظاهرشانهم تغییر کرده باری جواب مسیو ارنست را نوشته وعدم امکان رفتن با نوع خوش نوشتم حال بر سر مطلب رویم با همهٔ ان محبتها که بحرم غصن اعظم عباس نمودیم وقتیکه برکشتیم مذکوره رفت بعکا وما با حرم مبارك محمد علیا رفتیم بقصر بهجی تا فردای انروز بعد از حمام وتغییر البسه برویم بعکا روز ثانی بعد از فوز بزیرتشان درچهرهٔ

ایشان آثار غضب ظاهر بود از سبب آن جویا شدم بعضی از اماء الله ذکر کردند
دیروز جمعی بانتظار حرم غصن اعظم عباس ایستاده بود بمجرد وصولش بنا کرد بگریه
کردن وهمشیره ورقهٔ علیارا درآغوش گرفته با گریه وناله میبوسید ومیگفت خانم انشاء
الله هیچوقت از اینجا دور نشوم نمیدانید چه کشیدم یکی از اماء موجوده که از
احوال او تماما آگاه بود پرسید منیره خانم مگر در طبریه ناخوش بود گفتم نه درکمال
صحت بود چنانچه الآن فرمایشاتش ظاهراست پرسیدم چرا میپرسی تفصیل ورود
واظهاراتش را ذکر کرد وسری تکان داده گفت این حرکات همیشه‌گی اوست غصن
اعظم عباس امروز احوال پرسی بسیار سستی نمودند بعد از رجوع بقصر گفتم حسب
العاده داهیه کار خودش را کرده این قاعدهٔ همیشهٔ او بود هر وقت از نزد آل
واغصان بها برمیگشت نزد غصن اعظم عباس تعزیه شبر وشبیر درمیآورد باری بعد
از رجوع از طبریه (جسته جسته قنبر قلمدان شد کهنه مهتر وزیر ایران شد)
اغصان وآل وعترت جمال مبارک جل شأنه کل ناقض عهد وپیمان وشیطان وبلعام
نامیده شدند وداهیه اصفهانیه ومن علی شاکلتها که اعداء عدو جمال مبارک جل
شأنه وعترتشان بودند مشیر ومستشار وحرم الله وبقول خودش کلید جنت وجهنم
دردست من است ثابت بر عهد ومیثاق وواسطهٔ وصول بنعیم وجحیم معروف گشتند
روزی مرحومه لطیفه همشیرهٔ مرحوم آقا حسین زوجهٔ مرحوم شیخ علی اکبر سلطانی با
آنکه از مقربات داهیه بود ومحل اسرارش صورتی باو نشان میدهد بمجرد دیدن
فریاد میزند وآن صورت غصن اکبر بود سر غصن اکبر وبدن را بصورت خرس کشیده
بودند واز ایران داعیان عهد جدید ومیثاق غلیظ فرستاده بودند ائمه مذکوره
بی تابی کرد نتوانست تحمل نماید فریاد زد داهیه اضطراب اورا که دید زود
پنهان کرد بعض خدمه مسئله را دانسته بهمراهانشان ذکر کردند مذکوره هم
در نشر کوتاهی نکرد بعد از دادن دختر بسید هادی ومأیوس خود از اولاد ذکور
بآنجا بانتظار ولیعهد از صلب هادی شیرازی ودختر خود بود وبمجرد آنکه ولیعهد
دنیا آمد حجاب را پاره کرده در جمیع مجالس ومحافل نفوس متفقهٔ با او بلعن
وطعن اغصان وآل الله بالاخص غصن اکبر تشویق مینمودند وخود او در مجالس اماء
الله بزبان مکه ابوجهل این چه بولعجبی است میگفت وتعزیهٔ شبیر وشبر را درمی
آورد زنی از مسافرات موسوم بگل سرخ را فائزه لقب داده با تعلیمات سریه روانهٔ
ایران نموده در طهران در خانهٔ بنت‌عمه (بنت‌عمه دختر عمه حرم مبارک گوهر
خانم بود جمال مبارک جل شأنه اورا بنت‌عمه نامیدند چنانچه در الواح مقدسه
مذکور) اماء رحمن را دعوت نموده بعد از اجتماع گل سرخ عکسهای اغصان که موجود
بود پاره کرده در سماور ریخته سوزاند وعباراتی در حق اغصان وآل بها ذکر

کرد که اعاده نکردنش بهتراست در بین نساء موجوده اضطراب حاصل اکثری این اینعمل را کفر وخروج از حد شریعت وعزت امر الله دانستند ولی بیحیائی او که از نزد بیحیاتر از خود آمده بود مانع از اظهار عاطفه ان اماء رحمن بود زیرا غصن اعظم عباس در حق هرکه مینوشتند زن با مرد در ایران اظهار محبتی باغصان وآل نموده وآن اعمال وگفتار را مخالف نص قاطع (کتاب عهدی) که امر باحترام اغصان اعزاز اطهر میفرماید میداند اورا ناقض عهد وپیمان وپی در پی اوامر توهین وتدمیر وتخریب وتحقیر او مادی وادبی میرفت وبالعکس نفوسیکه نسبت باغصان وحرم وآل بها افترا وکذب ولعن وطعن را روا میداشتند وغصن اعظم را از جمال مبارک جل شأنه بمراتب بالاتر واعظمتر میشمردند درحقشان ثابت بر عهد ومیثاق الهی والطاف وعنایات فوق العاده مرقوم میداشتند وچون اعلان کرده بودند همه نامهائیکه باطراف میفرستند باید ببرند نزدشان بخوانند وسر روی باکت مهریکه محض این امر مهیا نموده بودند مهر نمایند وهمچنین باطراف امر محکم داده بودند هر پاکتی ممهور بمهرشان نباشد نخوانده پس بفرستند باین واسطه انچه میخواستند القا مینمودند ومینوشتند بازار کذب وافترا ونمیمه رواج گرفت واموری که هیچ رذلی از اراذل ارتکاب انرا جایز نمیداند نسبتش را خود غصن اعظم عباس باغصان وآل بها میدادند وگوشزد وامر بتحریر ان ببعض از خاصان مینمودند ونظر بانکه خود سیاسی بودند بحیل سیاسیه اظهار دلتنگی از آن اذکار ونوشتها مینمودند وبعض مواقع در مکاتیب را به انگشت تر کرده با آب دهان سیاه میکردند وشهرت میدادند سرکار اقا چه بکنند هرچه منع میکنند کسی نمیشنود از بسکه باک کرده اند بقدر یکهم دومن مرکب خورده اند شب وروز از اغصان وآل مدافعه میکنند ولی اعمالشان بدرجه مخالف ومردود استکه بهائیان نمیتوانند خودرا از تحریر منع نمایند ولی نفوس عاقله با هوش همه این حرکات را ملتفت بودند وگاهی که در کوچه بی رقیب ملاقات میشد التماس عفو واظهار حزن شدید مینمودند از جمله کسیکه هر بوسته اورا بتحریر ما لا ینبغی وامیداشتند اقا رضای قنادی شیرازی از مهاجرین بود وان مهاجر چند دفعه اظهار دلتنگی نمود ومیگفت کاش در ایام جمال مبارک مرده بودیم واین ایامرا نمیدیدیم رجا دارم عفو بفرمائید انچه مینویسم ومیگویم سرکار اقا خود میگویند من مینویسم ومیگویم واگر کمی اظهار دلتنگی از این امور نمایم خانه منرا خراب میکنند ودر شرق وغرب نسبت نقض عهد ومیثاق میدهند وهمهرا بلعن وطعن وامیدارند وباین اکتفا ننموده بتدمیر وتخریب ماديات میکوشند واز هرکسی طلبی داشته باشم از دادن منع میکنند بدرجه که محتاج قوت لا یموت میکنند چنانچه درحق بعضی نمودند روزی در اوایل شور وآشوب غصن اعظم

عباس در باغ رضوان بودیم مرحوم آقا میرزا ابو الفضل برسیدند آقا بعضی از دوستان عشق آباد عرایضی عرض کرده اند رسیده گفتم خیر گفتند میدانم نمیرسد ووقتی تنها در کوچهٔ عکا ملاقات شد گفتند قلم ما آزاد نیست نمیگذارند حقایق نوشته شود وبیروی وجدان نمائیم ولی من انچه عقیدهٔ خوداست نوشته بنهان نموده‌ام این قول ایامی بود که ایشان بنوشتن (فرائد) مشغول بودند باری نفوس عاقله ملتفت بودند که مقصد غصن اعظم عباس محو اغصان وآل والواح ونوشتجات مبارکه است تا انچه میخواهند مجری دارند بقول مرحوم اقا سید مهدی وقتیکه در ایران بودم هر هفته یك خروار مکاتیب بخط اقا رضای قنادی ودیگران می آمد حاوی اخبار مدهشهٔ اغصان وخروجشان از حد شریعت وقبایحشان بر هتك حرمت شرف وناموس غصن اعظم عباس برای بیشرفت مقاصدشان باقصی الغایه چون (وصول بغایت را مبرر واسطه میدانستند) در اضمحلال ومحو آثار مبارکه وآل الله کوشیدند وچون غصن اکبر بامر جمال مبارك جل شأنه بهند برای طبع آثار مبارکه تشریف برده بودند ودر بمبئی با حضرات افنان سدرهٔ مبارکه علیهم الرحمة والبهاء مطبعهٔ تهیه نموده آثار را طبع نمودند ودر ایام مبارك چند جلد بعکا فرستادند وبلحاظ مبارك ملحوظ گشت محض انکه ان آثار بسعی غصن اکبر وافنان سدرهٔ مبارکه طبع شده ومطالبش مخالف مقاصد شانست واز جهت دیگر ضرر مادی برسانند محرف ومطبوع نوشتند ودر امر تحریف نهایت سعی را نمودند بدرجهٔ که کل را از تلاوت آیات منع کردند من در حیفا بهیچوجه با بهائیان وسایر اهالی ووجوه بلد ومأمورین کلمهٔ که دلالت بر وجود اختلاف باشد تفوه نمینمودم ومشغول باجرای اوامر صادره بودم از نامهای ایشان که درج نموده مینمایم کل بر صدق قول گواهی خواهند داد ولی اهالی از روش وسلوك وسرسری لسانشان قدری مطلع شده بودند یکدفعه بحیفا آمدند درکولنیهٔ المان منزل داشتم بعد از ورود چون قدری کسالت داشتم وبهائیان موجود درحیفا وچند نفر از مأمورین ووجوه باحوال برسی آمده بودند وحسین افندی تبریزی پای اینعبد را میمالید از مشاهدهٔ آن جمع ومحبتشان بر آشفتند اثری درچهرهشان ظاهر شد بعد از رجوع بعکا بهائیان موجوده را یك یك خواستند وچند روزی درانجا نگاه داشتند وروانه کردند بعد از مراجعت کل سلوکشان تغیر کرد من جمله حسین افندی گفته بود درحق اینعبد اکبر با غصن اعظم مخالف باشد با گلوله حیاتش را معدوم میسازم نجیب افندی یاسین گفتهٔ اورا شنیده آمد ومتأثرانه گفت اگر اذن بدهید امشب چند نفر میفرستم اورا تأدیب نمایند تا او وهمکنانش دیگر ابدا نتوانند کلمهٔ زشتی نگویند تا چه برسد بتجدید قتل گفتم (دعه وشأنه ان الله ینتقم منه ومن الذین القی البغضاء فی قلبه ووسوس فی صدره) وهمین حسین افندی تبریزی از شدت تعاقب غصن اعظم عباس

مسموما مرد تفصیلش جای دیگر مرقوم میگردد   مدتی بر همین قرار سرا نفوس را
بعد وات اغصان وحرم مبارک واهل بیت وامید اشتند   تا انکه ره سپر طبریه شدند
واینعبد هم بقریهٔ دالیة الکرمل رفتم ودر انجا بودم تا خبر نجیب افندی یاسین
رسید که عباس افندی دو روز دیگر عازم حیفا میشوند از قریهٔ دالیة الکرمل بحیفا
آمده دیدم قائمقام بك ونجیب افندی یاسین ومدیر مال چون عائله در قصر بهجی
بودند منزل اینعبد را آراسته نموده اند وانچه لازم بود فراهم آورده اند   ما در منزل
منتظر ورود رکاب همایون بودیم   خبر رسید عطف عنانرا جهت منزل حسین افندی
تبریزی نموده اند وانجا وارد شده اند حالا رفتم بخوش آمد ایشان بعد از نیل
زیارتشان چون قدری کسالت داشتم باطاق دیگر رفتم قدری استراحت نمایم انروز
غصن اعظم عباس ستررا پاره کرده اعلان باطن خود را نمودند وبعداوتی ظاهر شدند
که محیر عقول بود   اول مرحوم اقا محمد جواد قزوینی را بکمال تشدد وتجبر بیرون
کردند   وبعد ابن شهید اقا میرزا مصطفی واقا عنایة الله ابن اقا محمد رضای کاشیرا
خواستم بروم از اینعمل غیر معقول ایشانرا ملامت نمایم واز ان امر مردود که عقلای
طوائف نوان اجتناب مینمایند   زیرا نزد عموم طوائف کسی که بدیدن دیگر بیاید هر
قدر رنجش خاطر داشته باشد مراعاتا للاداب العمومیه پذیرائی مینماید وحسب
الظاهر محبت میکند   دیدم اگر بروم گفتگوئی نمایم وکلمهٔ خارج از ادب بشنوم مقابلی
نموده عاقبتش وخیم میشود   ودیگر انکه مقصد شان از این حرکت تخویف است   تا انچه
میخواهند مجری دارند وکسی جرأت اعتراض نداشته باشد   چنانچه خودشان بعد
چند دفعه ذکر کردند   جمال بروجردی (اسم الله اقا جمال) ومحمد جواد قزوینی
(اقا محمد جواد که در مسئله قتله جمال مبارک اورا کرم الله وجهه فرمودند   وتا حین
صعود بخدمات مشغول بود) مالوندم جعد مرا صاف کردم   بدون دیدنشان بکسر
رفتم بمنزل بمنزل   نجیب افندی یاسین شنیده آمد   در اطاق را بسته قسم بجمال
مبارک داد   واز مقصد ایشان از این حرکات وحقیقت امر پرسید   تفصیل را ذکر کردم
بعد از آگاهی تام گریهٔ زیادی کرده   وگفت یرید القاء الخوف فی القلوب   غصن
اعظم بگمان خود اعلان اختلاف وتحقیر نفوس مذکوره چون بوبرادرانشان مربوطند
سبب رنجش خاطر اهل دربخانه ووجوه طوائف میشود وکلی ضد ما قیام خواهند کرد
ولی برعکس شد   کل از خودشان متنفر شدند وبیش از پیش با من اظهار محبت
میکردند   زیرا از انجهتی اینجهت جز سکوت وملایمت ومحبت ندیده وتشنیده بودند
وپیوسته میگفتند عباس افندی پسر بهاء الله   معروف که باید عنوان محاسن اخلاق
باشد ارتکاب چنین سوء اخلاق اخلاقیرا روا میدارد آتشرا در حیفا افروختند ورفتند
بعکا وبنا گذاشتند بالقای ضغینه وبغضا در قلوب جناب اقا سید احمد افنان اعلی

الله مقامه هروقت میرفتند بحکا وغصن اعظم داد وفریاد شان بلند بود بعد از
[illegible] برگشتن ذکر میکردند گویا اصفهانیه عبار (معرکیاهرا) زیاد کرده بود امروز
بین بهائیان بیشتر از روزهای دیگر فریاد میکردند چون قدریکه عبار از معتاد تجاوز
میکند طبیعت حار میشوند (داهیه از جمله داروهائیکه برای جلب محبت وتسلط
بر افکار غصن اعظم میداد معرکیاه بود) باری چندی نگذشت که جمیع طرق را بر وجه
اینمظلومان بستند وهمهرا از معاشرت ومخالطه حتی نگاه کردن منع شدید نمود ماند
وهر که مخالفت [illegible] مینمود وباغصان تعارفی میکرد جواسیس پراکنده حالا خبر میکردند
وبیچاره بعزار کذب وافترای بیحد مبتلا میشد ومورد غضب مرکز میثاق میشد نوس [illegible]
میدادند کتك میزدند وهر ظلم وتعدی را درحقش روا میداشتند باخلاق [illegible]
سبعی نفوس بیچاره محبان اهل بیت را از هر جهت احاطه میکردند وصدمات فوق
العاده میزدند بدرجه شبه انرا کسی ندیده ونشنیده بدرجه بر آل بها تنك
گرفته وقطع [illegible] مواد غذائیه نمودند که چندی اینجمع در قصر فی الحقیقه گرسنه بودیم
وغصن اعظم برای تسکیت میگفتند مخصوص تنك گرفتم که بیایند با من متفق شوند وحال
انکه مقصدشان اجرای مقاصد فاسده حرصشان وتاسیس ریاست فانیه بود لا غیر
بعضی از دوستان غیر بهائی پس از استماع مساعده مالی نموده ماند ومنع غصن اعظم
نتیجه نبخشید شهرت این امر گوشزد بزرك وکوچك اهل عکا شد وباعث [illegible]
استغراب کل شد من جمله فریق مصطفی رمزی باشا غصن اعظم دفتری درست
کرده بردند نزد باشای مذکور مبلغ زیادی باسم مصروف قصر بهجی نشان دادند
فریق باشا لب خندی نموده گفته این حساب شما موافق حقیقت نیست بروید با
برادران موافق علو شأن وبزرگی حرکت نمائید غصن اعظم بر آشفتند وشهرت دادند [illegible]
اغصان بحکومت شکایت نموده اند مکتوب قولنیان این نامه غصن اکبر است در اینجا
تحریر مینمایم

هو الله تعالی

فدایت شوم از قرار معلوم سرکار اقا رفته پیش فریق باشا ذکر مصارف قصررا نموده اند
وسیاهه دو ماه حاضررا نشان داده اند بعض آشنایان از همسایه وغیره میگویند
باید پیش فریق باشا تفصیل را ذکر نمائید ولکن بنده بنظرم آمد قصد اقا آنست که ما
پیش فریق باشا از ندادن مصروف ذکر کنیم ودو نفر از بهائیان را ببرد واز او سؤال
نماید واو لابد خواهد گفت بلی اینطور گفته اند انوقت ثابت کند که بجهت معاش
وگذران شکایت کرده ایم وانورقهرا چنانچه معلومست ابطال کنند ونوشته حبیب
اقا رضارا ثلبت نماید باری بنظر بنده میرسد بی کدر بآب نباید زد از قراریکه
[illegible]

شنیدم فردا اراده عکا داشته بودید اگر تشریف آوردید با فریق باشا ومتصرف
در این بابها ذکری نفرمائید تا مشورت شود این مسئله در داخل بسیار محرم است
سهل نشمارید مردم از مصالح داخله ما خبر نداشته و ندارند همسایه بسیار اصرار
دارد ولکن ملاحظه انچه عرض شد لازمست خدمت جمیع تکبیر وسلام ابلاغ فرمائید
زیاده مطلبی نه پس از خواندن محو فرمائید باقی ندایت

با همه آن افتراها وکذبها وتکفیرها ما قطع نکردیم وگاهی بدیدنشان میرفتیم از
رفتن ما بیشتر آتش غضبشان شعله ورمیگشت یك روز غصن اطهر وابنعبد از حیفا
آمدیم بعکا حسب العاده اول رفتیم بزیارت غصن اعظم حضرتشان با جمعی از احباء
ایرانی وعرب در بیرونی بودند بمجرد ورود افروختند که وقتیکه حسین اقا با سینی
در دست آمد فنجان چائی را بگیرد فنجانرا چنان در سینی زدند که خورد شد
همه موجودین دانستند حضور ما سبب غضب ایشان شده ومقصد خودشان هم این
بود یاری بطرق سیاسیه در اضمحلال ما بدرجه میکوشیدند که از تعریف خارج است
بجمیع وسائل تمسك جسته در داخل وخارج اغصان واهل بیت بهارا از انظار ساقط
نمایند ظلمشان بدرجه رسید با هر کسی معامله با ظلبی داشتیم بهم زدند ومنع
از ادای دین نمودند وخود اظهار مظلومیت مینمودند همه آن ظلمها که
بوسوسه داهیه اصفهانیه محو عزل منصوص قلم اعلی وتعیین خلف وبقای ریاست
در ذریه غیر طاهره هادی شیرازی بر آل الله واغصان که از صلب طاهر مقدس
جمال مبارك جل شأنه روا میداشتند بایران مینوشتند انچه مخالف حقیقت وافترا بود
من جمله غصن اعظم نوشته بودند (ثلة من الذئاب هاجمین علی عبدك الاعزل من
السلاح) مع انکه خود وبستگان وذآبشان متصل هجوم بر عترت مظلوم بها مینمودند
مخالف انرا اشعار میدادند وبهائیان بیخبر در اطراف چنان گمان مینمودند اغصان
وآل بها بر ایشان هجوم نموده اند وچون مخالطه وسؤال بواسطه آمد وخامه حتی نگاه
کردن باغصان وآل وسلام بکلی ممنوع بود احبای الهی در اطراف از سلامت نیت
تصدیق مینمودند نفوس موجوده اکثری از آن حرکات وتعدیات دل هم آزرده بودند
ولی چون حسب الامر مجبور بودند نامهائیکه باطراف مینویسند باید ببرند نزدشان
بخوانند وروی پاکترا مهر کنند حسب میلشان ودستور العمل مینوشتند اکثری از
اینعمل غیر مشروع آزرده خاطر بودند هر وقت مارا تنها میدیدند اظهار حزن
وطلب عفو مینمودند واز ترس نمیتوانستند خلاف امر حرکتی نمایند یکدفعه با مفتی
شهر (مرحوم شیخ علی میری) وچند نفر از احباء بمقام خضر که در دامنه کوه کرمل
است رفتند ومدتی در انجا مکث نمودند وبقیه احبای موجود مرا بتدریج احضار
مینمودند ودر انجا بنای القای شبهات وافتراهای فوق العاده گذاشتند یکروز

با نجیب افندی یاسین وحسن افندی صلح مدیر مال [redacted] بزیارتشان رفتیم وبقدر [redacted] یکساعت انجا بودیم از وجهشان عدم رضایت از رفتن ما نمایان بود نجیب مذکور بسیار دانا بود ملتفت شد بعد از وداع وخروج گفت (ذهابنا لزیارته کان مخالف لمیله) در اثنائیکه خضر بودند حرمشان داهیه در عکا برای یحیی بك شمعا کماندان ناندرمه بیغام میدهد نصر الله خادم مسافر [redacted] خانه ما برای ارتکاب جنایتی رفته مفقود الاثر است یحیی بك حسب الوظیفه چند سوار باطراف میفرستد من جمله حیفا وامر بجستجو میدهد وبتلغراف با ضابط حیفا مخابره میکند بالاخره در حیفا خبر گرفتند نصر الله در خضر نزد عباس افندی است به یحیی بك خبر میکنند امر میدهد بروند بخضر اورا گرفته دست بسته بعکا بفرستند چند سوار میفرستند اورا حسب الامر گرفته دستش‌را بسته بعکا میفرستند در مرکز حکومت توقیفش میکنند وبعد از سؤال وجواب معلوم میشود بزیارت عباس افندی رفته بود لا غیر واسامی نفوسیکه مطلع بودند میدهد این امر سبب اضطراب افکار حاکم وکماندان شده شخص مرسل از طرف حرم عباس افندی ونفوس مطلع از سبب رفتن رحمة الفقرا بموجب تقریر خود اش حسب الامر حاکم احضار نموده استنطاق مینمایند کذب مخبره معلوم میشود وضبطه سؤال وجوابرا رسما نوشته بحاکم [redacted] میدهند حاکم امر میدهد به یحیی بك مخبررا احضار نموده استنطاق نمایند انروز در عکا بودم یحیی بك طالب ملاقات شد رفتم بمرکز حکومت تفصیل‌را ذکر نموده بملاحظه انکه زن است ورفتنش بدرب خانه واستنطاقش در مرکز رسمی کماندان مناسب ناموس وشرف عموم عائله نبود رأی اورا وحاکم‌را از ان امر منصرف نمودم بعد از دو سه روز حاکم طالب ملاقات شد با یحیی بك رفتم محرمانه گفت از قراریکه معلوم شده عباس افندی جهت تعییب بر برادرانش بمقام خضر رفته این زن بدون اطلاع او مرتکب این اخباریه کذب را نشده مقصد ش تلف نمودن برادرانش است تا اگر واقعه شد بگویند ما پیش خبر کردیم این امررا از تابعان خودش فهمیدیم اظهار داشتیم [redacted] بعید نیست همه فسادها از این زن ظاهر شده ومیشود این داهیه چنان برادررا از برادران وآل حضرت والد برای تعیین خلف دور نموده که از هیچ امری روگردان نیستند فردای [redacted] انروز حاکم عباس افندی را رسما از خضر میخواهد واز رفتن بانجا منع میکند وبکمال شدت میگوید اگر یك مو از سر برادران وآل والدت کم شود تو مسؤل هستی دست از این تعییبات بردار وحرمت‌را از دادن اخبار کاذبه بحکومت منع کن والا بسیار سخت خواهم گرفت اینده فعه گذشت باز اگر خبر کذبی بدهد تو واورا حبس خواهم کرد وبعد منرا طلب نمود واین تفصیل‌را ذکر کرد وگفت هرکجا میخواهید بروید چه شب باشد چه روز برادرت عباس افندیرا چنان تنبیه نمودم دیگر یارای حرکت مخالف ندارد واگر

هروقت حرکتی مخالف رویهٔ انسانیت نمود بمن خبر بدهید انشاء الله شمارا از
ظلم اینمرد بی باك که کفران حقوق والد محترمش را نموده حفظ خواهم کرد همهٔ
اهل شهر ظلم اورا درحق شما وحرکات حرمش را با خبر هستند ولی بملاحظاتی
محرمانه ذکر میکنند وهمچنان تابعان خود عباس افندی اکثری از اعمال او دلتنگند
محرمانه میگویند ودرحق شماها دعا میکنند بعد از آن واقعه مدتی غصن اعظم
ظاهررا تغییر دادند ولسانرا کم حفظ کردند ودرنزد خلق اظهاراتشان خلاف
سابق بود ما هم نزد نفوسی از بزرگان عکا اظهار امتنان مینمودیم ولی میدانستیم
تمایشات غصن اعظم همه سیاسی است نه حقیقی ودائما منتظر سنوح فرصت اند به
آل واغصان ضربتی بزنند بعد از تغییر حاکم باز بنای سختگیری واشعار اراجیف
وکذب وافترا گذاشتند با انکه در کتاب اقدس نازل قوله تعالی (حرم علیکم القتل
والزنا ثم الغیبة والافتراء) نزدشان مباح بود واز شیر مادر حلالتر خودرا مقید
بقیدی نمیدانستند بخصوص غیبت وافترا درحق آثار وآل واغصان از اعمال مستحسنه
مستحسنه مشروعهٔ میثاق غلیظ بود هرکسی میخواست خودرا مقرب نماید ومنظور
نظر ومدح وثنای مرکز میثاق کردد روایات کذبه وافتراهای لا یعقل درحق اغصان
وحرم وآل میگفت باری مرحوم حسین تبریزی قبل از صعود جمال مبارك جل شأنه
بعکا آمده شرفیاب شد دختری داشت کوچك والده اش فوت شده بود بقصر بهجی
آورده والتماس قبول نموده جمال مبارك اورا بمرحومه صاحبجان زن شهید بی
اولاد عنایت فرمودند مذکوره شب وروز بپرورش وتربیت ان دختر مشغول بود وبدرجهٔ
تعلق باو داشت آنی نمیتوانست جدا شود وبجان خدمت ان دخترا میکرد وعلاقهٔ
مادری باو داشت پدرش را غصن اعظم فرستادند محض دیدنی ودخترا چند روزه
ببرد حسب الامر دخترا برد زن شهید بعد از مأیوسی از باز کرداندن دختر
از شدت تأثر باد در گلویش گرفت فوت شد این ناخوشی را از قبل داشت هر
وقت متأثر ومحزون میشد بروز میکرد ولی خفیف اینفعه بشدت ظاهر شد حالا
سبب فوت شد وهمچنین از هیاهوی نفوسیکه بمقام میفرستادند یکدفعه چنان هجوم
هجوم کرداند وفریاد زدند که غصن اطهر از تکان بعلتی تا آخر حیاتشان مبتلی
شدند وهمشیره صعد به خانم بعلت فلج وبالاخره سبب صعودشان شد یکنفر از
خدمهرا در قصر نگذاشتند مگر دو نفر استقامت نموده ماندند ومرقبین میثاق از
وفای بجمال مبارك جل شأنه منحرف نساخت وان دو نفس مبارك حاجی خاور واقا
محمد قنداق ساز نائنی وهمچنین از بهائیان هرکسی محبتی باین آورکان داشت
ازعکا اخراجش مینمودند من جمله مرحوم اقا محمد عبد الغفار اصفهانی که خودرا
وقتیکه با کشتی جمال مبارکرا بحیفا ومنفای عکا آوردند وخواستند اورا بقبرس

بفرستند واز محبوبش دور نمایند خود را بدریا انداخت وبوت‌را بر بعد از محبوب
بهرمان داد ولی حفظ الهی شامل شده اورا بحریان از غرق خلاص نمودند ومحبوب
ومحبوب خود بپیوست چون از بعض اقوالیکه در حق افغان میگفتند تحمل ننموده
بغصن اعظم عارض شد شاید منع نمایند بگمان انکه هتك حرمت افغان واهل بیت
مخالف اراده ایشانست اورا بدرجهٔ تعاقب نمودند که عرصه بر او تنك شد بالاخره
با چشم گریان ودل بریان روانهٔ شام نمودند بعد از مدتی خبر گرفتند بشدت
ناخوشی وبستری شده ومشرف بموت است حاجی مرحوم عباس بغدادی را برای پرستاری او بشام میفرستند بعد از ورود مذکور در ولایت غربت بی یار ومونس وهمدم
حاجی مذکور برمیگردد وخود شان در مجالس ومحافل خارجی وداخلی انقدر وفا
ومهربانی ودلجوئی خود وبی وفائی ونامهربانی وسخت دلی وبی حقوقی برادر غصن
اکبررا ذکر میکنند وافتخار مینمایند که شخصی از اهل سنه وجماعت مطلع بر احوال
میگفت عباس افندی متابعت سیاسی معاویه را مینمایند خود بهائیان محب اهل
بیت والدشان را زجر وتکفیر واخراج میکنند ویکی از مجدین چون خبر میشوند ناخوش
نزد یك بمرك است برای اشعار مراحم خود شخصی را برای پرستاری میفرستند
معاویه با اهل بیت رسول الله ونفوسیکه متمسك باهل بیت بودند انچه در قوه داشت
از قتل وزجر وتسمیم کوتاهی نکرد وبعسل مسموم محبان اهل بیت‌را شهید نمود ومیگفت
ومیگفت (ولله جند من العسل) بعد از انکه امر خلافت بر او قرار گرفت بنای کرم
وحلم‌را گذاشت وبعضی از نفوس که در اثنای جنك صفّین علویانرا بنشاط در جنك
وتقدم وتجاوز تشجیع مینمودند طلب میکرد ومیگفت تو در جنك نبودی که صفین من
وتابعانمرا تکفیر علی وتابعانش‌را بر من ترجیح میدادی وباقوال نظم ونثر بنشاط در
جنك ترغیب مینمودی بعضی در جواب میگفتند بلی حال هم ما اهل بیت‌را محق
میدانیم در نهایت حلم ظاهر میشد دلجوئی میکرد ومبلغی پول باو میداده روانه
میکرد چنانچه در بین عرب بکرم وحلم معروف شد وکرم وحلمش سیاسی بود نه حقیقی
وهمچنین مرحوم اسد الله پسر مرحوم میرزا ابو القاسم ناظر چون در حیفا نزد ایشمید
بود وبعض از امور منزل رجوع باو میشد غصن اعظم اورا خواستند ونامهٔ سر بمهر
باو داده محلی‌را در راه نمودند تعیین انجا نامهرا باز کند وبموجب دستور العمل
مرقوم عامل کردد وگوشزد او نمودند که محض عنایت فوق العاده ان امر مهمرا باو
حواله نموده‌اند هیچ امر مهمی نبود محض انکه در حیفا مساعد من بود بیچاره‌مرا در
بدر کردند وبدرجهٔ بر ما تنك گرفتند وظلم روا داشتند که از حد طاقت خارج بود
با همهٔ ان ظلمها خود را مظلوم قلم میدانند وآه وناله میکردند (ضربنی وبکی سبقنی

واشتکی) وشکوه میکردند وبایران مینوشتند وانچه خود مرتکب بودند به این مظلومان نسبت میدادند وهدایاشان از سجاده وشال وعبا وانگشتری دربی باهل درب خانه ووجوه شهر میرسید ومتصل مهمانی میکردند ولی نفوس هدایارا گرفته مقصد شانرا جاری نمیکردند وباهل بیت بها ضرری نمیرساندند خود رجوع بحکومت وشکوه مینمودند ونسبتهارا بما [illegible] میدادند بفضل جمال مبارك جل شأنه هر شکوه که نمودند در مدافعه وبالش بخودشان راجع شد باین سبب متصل نزد احبای الهی [illegible] از اینعبد اظهار دلتنگی ونسبتهای نالایقه میدادند مفتي شهران ایام (شیخ [illegible] علي افندي میری بود) چون از حرکات ومقاصدشان خوب آگاه بود بمن آهسته میگفت عباس افندی بسیار درحق شما برادرها واهل بیت والد [illegible] بدگوئي میکند ونسبتهای نالایقه میدهند ولی ما تایید نمیکنیم یکدفعه نزد [illegible] بعضی از مأمورین ووجوه بلد نسبتهای نالایقه داد وبر تصدیق قول شهادت منرا خواست گفتم از این امور اطلاعی ندارم از شما میشنوم وخوش ندارم در امور آل حضرت بهاء الله مداخله کنم اگرچه جواب من موافق میلشان نبود ولی چون موجودین تحسین نمودند ساکت شدند وهمانشب چای وسجاده هدیه فرستادند بعد گفتند یعني مفتي افندی مذکور من ابدا محبتهای والد محترمتانرا فراموش نمیکنم وممکن نیست ضرری بشماها برسانم اینعبد دیدم دست بر نمیدارند ومتصل درخارج وداخل بفساد وافترا مشغول‌اند ومیخواهند عموم اغصان وآل بهارا محض‌خاطر داهیه محو نمایند [illegible] بمدافعه قیام نمودم ان وقتی بود مارا از خود دور کرده بودند وگفتند چندی اینجا نیائید بهتراست بخودشان گفتم ما میرویم ودیگر [illegible] نمیائیم واز جمیع مقاصد [illegible] فاسده مطلعیم اگر مارا بحال خود گذاشتید [illegible] وفساد درخارج نمینمودید ولسانرا از بدگوئی وکذب وافترا حفظ کردید نبها والا بمدافعه قیام نموده انچه [illegible] بگوئید ومجری دارید نزد حکام واهل شهر همه‌را بیدار خواهم کرد ومقاصد تانرا نزد کل آشکار خواهم ساخت وبفضل جمال مبارك هرچه بکنید وبالش بخودتان راجع خواهد شد از انروز مابینمان قطع شد وخودشان قطع نمودند [illegible] وهر حرکتی کردند نتیجه نبردند وبکلی از نظر عمومیه خودرا ساقط نمودند ونتوانستند مارا نفي یا محو نمایند نفوس‌خام طمع میدان واسعی برای انتفاع بدست آورد .

مخصوص حرکاتی مینمودند ومورد هدایای فوق العاده میشدند بعضی از مأمورین مخصوص بدیدن میآمدند ومیگفتند امشب میرویم بشب نشینی نزد عباس‌افندی [illegible] وتفصیل امروز ومحبتهای شمارا ذکر میکنیم وتمجید مینمائیم یك دو روز بعد بهدایای ایشان نائل میکردیم بزرگان واهالی عکا وحیفا وقتیکه دیدند فوق العاده بر ما تنك گرفته اند وهرچند روزی اسباب اضطرابی فراهم میآورند نظر بمحبتی که داشتند

نامهٔ به بهائیان نوشته واعمالشانرا که کل آگاه بودند در آن درج نموده واز بزرگان
بهائیان طلب نمودند واسطهٔ صلح کردند اصل نامه وترجمهٔ فارسی انرا وعکس
خط عربی را در اینجا مرقوم میدارم وهمچنین شرحیکه (مادام تمبلتون) معروفه
که در ~~طلب خصوص~~ خصوص طلب اظهار (کتاب عهدی) وعدم قبولشان با انکه خود
از او ~~خاستند~~ خواستند واسطهٔ صلح وارتباط شود چنانچه مشروحا نوشته وسؤالهای
بهائیان امریك از افتراهائیکه دوستانشان نسبت باغصان شهرت داده بودند ~~وجوابهای~~
وجوابهای مذکوره در موقعش تحریر میگردد با عکسهای خطوط اصلیه تا بر کل
معلوم گردد انچه غصن اعظم بواسطهٔ یاوران خود اشعار داده اند خلاف حقیقت
وافترا بوده شب وروز باشعار اراجیف وافترا درحق این مظلومان مشغول بودند
وسبب منع مکاتبه ومکالمه ومخالطه حتی نگاه کردن باغصان وتابعانشان اکثری از ساده
لوحان را متنفر نموده اند ولعن وطعن واداشتند ظلمیکه غصن اعظم بوسوسهٔ
حرمسان داعیه بامر مبارك واغصان وآلشان کردند در هیچ دوری بعد از صاحب
ظهور نکردند (رحم الله النباش الاول) ظلمشان بدرجهٔ رسید که مرحوم حاجی
علی اسکر تبریزی یك پسر ودو دختر داشت اسم پسر حسین قهوه جی غصن اعظم بود
معروف بحسین اقا ویك دختر معصومه خانم حرم غصن اکبر وثانی حسنیه خانم عیال
مرحوم اقا محمد جواد قزوینی از بعد از صعود جمال مبارك این خواهران وبرادر
ومادر یکدیگررا ندیدند تا از این عالم رفتند اگر دارای حکومت سیاسیه بودند یکنفر
زن ومرد وکوچك وبزرك آل جمال مبارکرا زنده نمیگذاشتند (~~فاش میگویم از گفته~~
(فاش میگویم از گفتهٔ خود دلشادم بندهٔ حقم از هر دو جهان آزادم)
جز بها ندانم وخیر ~~بها~~ از بها که انقدر التفات میفرمودند وطالب آسایش عموم اهل ~~جهان~~
جهان بودند نخواهم وبغیر از آثار قلمیه مبارکهاش اعتماد ننمایم اگر نفوسیکه این
ایام بر اعتراض واعراض از امر قیام نموده اند بسبب حرکات وحیل سیاسیهٔ غصن اعظم
ویاورنشان در ایام جمال مبارك جل شأنه مدتی در عکا مکث مینمودند وبشرف لقا فائز
میشدند وان سلامت نیت وصدق وصفا ومحبت ووفارا میدیدند ابدا از حرکات ~~ناشایسته~~
ناشایستهٔ بعد از صعود مضطرب نمیشدند اگر بمیزان عقل (کتاب عهدی) مزین
باثر قلم ابهی ووصایای عبد البهاء که بخط مادر شوقی است بسنجید ومقابله نمائید
صدق وصفا ومحبت واعتدال وخیرخواهی عموم اهل جهان آنرا وکذب وافترا وحیل
سیاسیه ومخالفت اوامر نازله از قلم اعلی ولعن وطعن این بکمال وضوح بر مرآت ضمیر
منیر صاحبان علم وعرفان جلوه نماید جمال مبارك جل شأنه با وجود اعدای داخلی
وخارجی عفا الله عما سلف فرمودند وذکر سوئی درحق احدی ننمودند ودر وصایای
~~عبد البهاء طعن ولعن~~

عبد البهاء طعن ولعن وکذب وافترا در حق برادران وهرکه توجه بخلف تا خلف که
از صلب هادی معروف الاخلاق واعمال است نکند فی الحقیقه سلسله خدائی درست
کرده اند ولی انچه نوشته اند مخالف نصوص صریحه کتاب اقدس والواح مبارکه است
انشاء الله مشروح در جای خود تحریر میگردد گویا نفوس را خیلی ساده وبی فهم
گمان کرده اند که آن مزخرفات را نوشته اند الآن در حزب بهاء نفوس صاحب علم
وعرفان وایمان وایقان موجود که امر الله نزد شان از جان عزیزتر است چون وقتش آید
چنان قیام واقدام کنند که از انچه مخالف نصوص است اثری باقی نماند غصن اعظم
خود چند مرتبه ذکر کردند وقتی آید نفوس قویه مقتدری ظاهر شوند وباصلاح امر
بکمال همت سعی کنند وانچه من مخالف نوشته ام محو نمایند وهمان طوریکه جمال
مبارك امر فرموده اند اثبات ومقام کل را مصون ومحفوظ دارند حال نامه بزرگان عکا
وحیفا را که بعموم بهائیان نوشته اند وچند واقعه از وقوعات را ذکر نموده اند واز
بهائیان بکمال آداب واحترام رفع واصلاح طلبیده اند با ترجمه فارسی مرقوم میداریم
وصورت اصل را که بخط خود شان است طبع مینمایم وهمچنین نامه (مادام تمبلتون)
وسؤالهای بهائیان امریك وجوابهای اورا که بخطش موجود است این دو نامه
ارسالش در رقعه تاخیر مانده زیرا اوامر شدیده صادر شده بود انچه فرستاده
شود نخوانند وپس فرستند چنانچه این قاعده مکروهه که از مظالم عصور وسطی نمانه
ایست الی کنون جاریست وشهادت میدهد که در دست در اثبات ما هم علیه برهانی
مؤید بنصوص قلم ابهی چیزی ندارند عجز ظاهراست وبدین سبب آیات قلم مبارك
ابهی را محرف ومراسلات اغصان سدره طیبه اوراق شبهات ونقض شهرت دادند با انکه
خود بارسال اوراق صحیحین نقض همه اوامر وعهود ومواثیق قلم ابهی را نمودند ویکلی
امر الهی را از میان برداشته امر جدیدی باسم بهائی تأسیس نموده اند در
اوایل اضطرابات غصن اعظم برای غصن اکبر پیغام دادند نه تو آن عمر میشوی ونه
من آن علی ولی امر برعکس شد ایشان آن معاویه شدند وغصن اکبر آن علی چنانچه
چنانچه بعد از غیض بحر وصال ابهی همان بساط گسترده شد وهمان تغییر ولعن وطعن
وطعن وکین محض ریاست وبقای آن در ذریه باسم دین بهیش آمد حضرت امیر واهل
بیت وآل رسول اعظم را ناقض عهد وناکث ناقض وناکث ومارق گفتند وهفتاد عالم وبروایتی
هفتصد فتوای قتل وتکفیررا دادند ودر صحرای کربلا شهید نمودند حضرت سید
الشهداء وابناء بتول وتابعانشان بر حصیر ذلت جالس ومورد تذلیل وتحقیر
مدعیان محبت ودین وآئین رسول امین ویزید ابن معاویه واتباعش بر سریر عزت جالس
والسنه واقلام بمدح وثنایشان مشغول (خرج حسین من حده فقتل بسیف جده)

کفتند ویزید پلید را که شب وروز به ارتکاب مناهی مشغول بود امیرالمؤمنین وخلیفه رسول امین دانستند از ایام معاویه تا خلافت عمر ابن عبد العزیز که تقریبا پنجاه وهفت سال بود بالای منابر در همهٔ بلاد یکه زیر حکم امویه بود روز جمعه بعد از خطبه حضرت امیررا لعن واهل بیت را طعن مینمودند عمر ابن عبد العزیز بعد از جلوس بر سریر خلافت چون شخص متدین بود خواست لعن را منع نماید ولی بملاحظهٔ انکه عداوت اهل بیت را چنان در قلوب متمکن نموده بودند که جز بحیلهٔ مقنعه نمیتواند لذا شخص یهودی از تجار شام را احضار نموده وباو سرا تعلیماتی داد بعد از خروج از جامع با بزرگان شام واصحاب مناصب ووزرا بکوید مذکور فردای انروز درب مسجد ایستاد وقتیکه خلیفه وهیئت مذکوره بیرون آمدند یهودی مذکور بعد از تقدیم احترامات لازمه کفت عرضی دارم کفتند بکو کفت آمده ام دختر خلیفه را بطلبم خلیفه کفت ای یهودی ومن خلیفه مسلمانان چگونه بتو دختر بدهم کفت مثل انکه محمد پیغمبر شما دختر خودرا بعلی داد خلیفه کفت علی پسر عموی انحضرت بود واول من آمن از جوانان وصاحب فضل وعلم وخدمات بسیاری بدین اسلام کرده بود ومناقب ومفاخر او بسیار است یهودی کفت پس چرا اورا لعن میکنید خلیفه رو باهل شام کرد وکفت جواب این یهودی را بدهید انروز اهل شام بر قبح عمل خود مطلع شده قرار دادند لعن را بر دارند وبجای لعن این آیهٔ مبارکه را بخوانند (ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون) تا امروز بر همهٔ منابر بعد از خطبهٔ روز جمعه این آیهٔ مبارکه را تلاوت مینمایند ویقین است در این امر هم نفوس مقدسهٔ ظاهر خواهند شد وهمهٔ کلمات ناقض وغیرهرا که مخالف نصوص صریحهٔ قلم ابهی است از میان بردارند وکل را باصل امر واوامر مقدسهٔ ابهی هدایت کنند همهٔ این اضطرابات واقوال مخالف حقیقت وغیبت وافتراها برای محو اغصان وآل بود تا باسم ولی عجلی بتراشند ونفوس را باو دلالت کنند واز ولی حقیقی دور نمایند چنانچه در عهد حضرت کلیم ایامیکه انحضرت بالای جبل مقدس بنوشتن الواح شریعت مشغول بودند بنی اسرائیل همهٔ طلا وجواهر خود را تقدیم نموده هارون را بساختن کوسالهٔ طلا اجبار نمود ماند وبعبادت عجل جسد له خوار مشغول کشتند بعد از رجوع حضرت موسی از کوه بالواح مکتوبه وشنیدن خبر کوساله الواح را بر زمین زده شکستند وبهارون برخاش نموده امر شکستن عجل ونفوسیکه سبب آن بودند دادند جمعی از بنی اسرائیل در آن واقعه کشته شدند وبغضب الهی مبتلی کشتند چنانچه در سفر خروج باب سی ودیم کتاب توراة مذکور وجمال مبارک جل شأنه انچه در الواح مبارکه از قلمشان مسطور وانچه از لسان عظمت جاری کل ظاهر شد بکرات میفرمودند (منیره اصفهانیه

میخواهد ولی ووصی بتراشد) بکسر واو باصطلاح اهل اصفهان وامید وارم بزودی انچه هم وعده فرموده اند ودر الواح بشارت آن از قلم اعلی مسطور ظاهر گردد در ظهورش شکی نبوده ونسبت اکثر اوقات میفرمودند در اینظهور انچه نازل شده بدا ندارد کل ظاهر خواهد شد حال بتحریر نامه افاضل اهل عکا وحیفا ونامه منفصل ما دام تمیلتون میپردازم

صورت اصل نامه بعربی

جناب حضرات العلمآء والاعیان الافاضل جماعة البهائیین بجمیع البلاد الموحدین المحترمین دام بقائهم

بعد اهدائکم الاحترام نعرض نحن عموم وجوه واعیان مدینتي عکا وحیفا من مسلمین ومسیحیین بانه لما کان لابنآء حضرة بهاء الله عندنا من عزة المقام ورفعة الجانب بالنظر لما ترکه حضرة والدهم بزمن وجوده بیننا من التعالیم الشریفة لجماعته ومن آثار الحب والالفة بیننا وبینهم وکنا نری بعین التاسف بعد انتقال حضرته لدار الخلود ظهور الخلاف بین حضرة عباس افندی وبین حضرات اخوانه محمد علی افندی والمرحوم ضیاء الله افندی وبدیع الله افندی ونشتم منه رائحة التباعد والتنافر الی ان اخذ یتظاهر جلیا للعیان باضطهاد حضرة عباس افندی اخوانه علی طرق مختلفه من الاضطهادات التی اشتملتهم بالطرد ادبیا ومادیا کما یأتی

اولا . ـــ ان الحاج عبد الله الخادم الامین والکاتب الملازم لحضرة البهاء بمدة اربعین سنة کان ابتدأ عند انعقاد جمعیة فی القصر منذ ثلاث سنوات ان ینصح جماعة البهائیین بالرجوع عن طریقة الخلاف والسلوک بالحب والالفه فلما بلغ حضرة عباس افندی ذلک قام بالحال من المقام واتی لمحل الجمعیه الجمعیه وامر جماعته فاخذوه للمقام سحبا علی الارض وهناک ضربوه ثم اخرجه اثنی عشر شخصا من جماعته لمحل آخر فاوسعوه ضربا وانتشلوا اوراقه من جیبه ولما اتصل ذلک للحکومه ارسلت حالا مأمورین لتحقیق القضیه القضیة فامتنع اخوانه عن الاقرار بها ونبهوا کذلک علی جماعتهم بکتمها ثم ان الحاج عبد الله المذکور لما اخذته الغیره علی ابناء الحضرة من شدة المضایقة التی وقعت علیهم قام بسعی منذ سنه الی بیت حضرة عباس افندی لکی یتواقع علیه ویرجوه بالانکفاف عن اضطهادهم وبازالة الخلاف واجراء الصلح معهم عملا بتعالیم حضرة والده فبالحال دخوله امر بطرده من بیته واستحضر البولیس والضابط فقبضوا علیه واخرجوه خارج المدینه کمجرم

ثانیا . ـــ ان المرحوم ضیاء الله افندی بمدة مرض موته فی حیفا نحو ثلاثین یوما کانت تتوارد علیه الناس من جمیع المذاهب لزیارته افواجا وتردد زیاراتهم یومیا

للسؤال عن حالة مرضه غير انه من العجب لم يزره حضرة اخيه عباس افندى الا فى يوم وفاته وهو بحالة النزع الاخير والاغرب انه لم يحضر حفلة دفن جثته لا هو ولا احد من جماعته ولم يأمرهم بقفل مخازنهم ودكاكينهم اكراما ليوم الدفن والاكثر استغرابا انه طلب من الحكومه ثانى يوم منع اخوته من بناء اساس للقبر وورقة المنع من طرف الضابطه لم تزل محفوظة بايديهم ولما كان الشيئ بالشيء يذكر فان اخوته لما بلغهم مرض شقيقته سعوا بالحال لزيارتها

ثالثا .ـ انه بعد ان توفى المرحوم ضياء الله افندى استحضر حضرة عباس افندى والد زوجته وامها واخاها من بلاد فارس مخصوصا وامرهم باخذها من بيت زوجها جبرا لاجل تزويجها باحد الاسافل كما شاع ثلما لشرف اخوته فامتثالا لامره استحضروها من بيتها لداخل المقام فى ثانى يوم وصولهم واخذوا يقنعونها يقنعونها بترك بيت زوجها ولما رأو بانها لم تقبل ان تبتعد عن قبر زوجها قبضوا عليها من شعرها ويديها ورجليها مع ثلاثة من اعوان حضرة عباس افندى وكان الوقت بعد الغروب واخرجوها من المقام بهذه الحالة الفضيحه وكانت عربيته معدة لركوبها ولو لم يكن جماعة من البهائيين آتين صدفة بتلك الدقيقه من قرية المزرعه لكانوا تمكنوا من الفرار بها الامر الذى اوجب لاخبار الحكومه المحلية وتقديم دعوا جزائيه التى صار صرفها بعدئذ بواسطة سعادتلو محرم بك متصرف لواء عكا السابق

رابعا .ـ انه بالنظر لشدة المضايقة الغالبة التى حصلت على اخوانه بسبب اضطهاداته لهم اضطروا بالعام الماضى فارسلوا الحاج على الايرانى وكيلا للاستيلاء على حاصلات حصتهم بارض الغور التى بالكاد تكفى ربع مؤنتهم فاوعز حضرة عباس افندى الى وكيليه وحيد افندى وذكر الله افندى فاهاناه واشبعاه ضربا حتى الزم بان يدعى عليهما بمحكمة جزاء طبريا التى حكمت عليهما بالحبس فحبسا مدة خمسة عشر يوما تأديبا لهما ولما رأى اخوته ذلك اضطروا لتأجير حصتهم بابخس بدل تجنبا للنزاع مع اخيهم

خامسا .ـ ان كثيرين من اعوان حضرة عباس افندى اسافل البابيين السفهاء يتظاهرون بامتهان وتحقير اخوته جهرا اثناء مرورهم على مرأى من عموم الناس ويتجاسرون ويتجاسرون على استغابتهم بالشتيمة والقذف زورا بحقهم

سادسا .ـ ان السيد على افندى له قطعة ارض فى حيفا كان ارهنها تحت مبلغ سبعمائة وسبعين ليره فرنسوية عند الخواجه فؤاد سعد وحيث ان مدة الرهن الرهن قاربت الحلول فخشية من بيعها بالمزايده العلنيه بواسطة الحكومة قد باع جانبا اقل من نصفها لوفاء الدين المرقوم ولكن بما انه مع

حضرات محمد على افندى وبديع الله افندى وهو من جماعتهما فلأجل الانتقام منه ومنهما قام حضرة عباس افندى واوعز الى صهره السيد محسن افندى اخى السيد على افندى الموصى اليهما بعدما اخيرا بان الارض بشركته مناصفة واستدعى من محكمة بداية حقوق حيفا حجزها ومنع بيعها بيعها استنادا على تحرير مصنوع زعم انه محرر بخط السيد على افندى وبناء على مداخلات حضرته قررت المحكمة اجراء الحجز خلافا للقانون بقصد توقيف البيع الى ان يستحق الرهن وتباع الارض بالمزايده من جانب الحكومة بابخس ثمن

سابعا .ـ ان حضرة عباس افندى اهتضم كافة حقوق اخوته من واردات الاملاك ومن المعاشات المترتبة لهم من جانب الحكومة العثمانيه منذ ثمان سنوات حتى جعلهم مع عائلاتهم التى تبلغ اربعين نفسا بغاية المضايقة والاحتياج للقوت الضرورى

ثامنا .ـ ان حضرة عباس افندى يروج دائما اعماله وينفذ مآربه ببذل الدراهم وتفريق السجادات والعبى والخواتم متخذا عطاياه هذه طريقة الانتقام من اخوانه والحط من قدرهم وشرفهم مع انه كان الاولى به ان يبذل تلك العطايا بسبيل اعمال الخير وبايصال اخوته لما لهم من الحقوق التى اهتضمها

هذا ما ظهر لنا عيانا واتصلت اليه معرفتنا حقيقة من الاضطهادات الواقعه بسبب الخلاف الذى يزداد يوما فيوما قد اتينا على تبيانه لحضراتكم عسى بما ترتأون اتخاذه من التدابير الحسنه يزول هذا الخلاف انشاء الله بحكمتكم فيعود جماعة البهائيين لما كانوا عليه من الصفات والمبادئ المرضيه بزمن حضرة بهاء الله وحال بقائكم

الداعى	الداعى	الداعى	وجوه
خادم العلم الشريف	مصطفى الخليل	خادم العلم الشريف	حسين الياسين
	رئيس بلدية حيفا	السيد حسن البشير	
معلم اول شعبة	وجوه	مفتش بلدية حيفا	
معارف حيفا	محمد الخليل	فارس الياسين	
عبد الحفيظ			
معلم ثانى شعبة	وجوه	وجوه	
معارف حيفا	احمد ابو النور	عبد الرحمن الحاج	
ابراهيم خطيب		مأمور كارخانه	
من وجوه حيفا	كاتب البلديه	مختار اسلام حيفا	
محمد عبد الفتاح	خورشد البشير	احمد ابو النصر	

من وجوه حیفا

مصطفی المحمود   محمود الیاسین   بولس یاخوس

خلیل ابو شقره   شکری قرداحی   جبور قرداحی

رئیس ارضة تجارت عکا مختار اول عکا   وجوه

عبد الغنی بیضون   اسحق جدع   میخائیل جدع

فضل الله قدسی

اعضاء محکمة بدایة عکا

زکی بیضون   سوف سالعون

وجوه عکا

جورج مدور   بشاره قرداحی   حاج محمود عطیه   حاج عبد الله اشقر

نقولا بربور   علی ابو حرب

مأمور

نجیب حقی

این نامه‌را وجوه وبزرگان عکا وحیفا برای آن مرقوم داشتند وبهائیان‌را برفع اختلاف دعوت نمودند شاید تاثیر نمایند ونفوس مؤمنه موقنه حاضر شوند واغصان وآل بهارا از ظلم غصن اعظم عباس برهانند ولی چون سفارشات شدیده واوامر اکیده از ایشان صادر شده بود هرپاکتی بران مهرشان نباشد نخوانند وپس بفرستند ارسال در عهده تاخیر ماند وباین عبد تسلیم نمودند وحالهم چون همان قاعده ظالمه غیر مشروعه میثاق غلیظ بر قرار است نشر این اوراقرا بوسائط خارجه محول مینمایم ظلم ایشان بوسوسه داهیه معلومه بدرجه رسید که فوق آن متصور نه اگر قوه امر سیاسی داشتند اعنی حکومت بهائیه باسم عهد ومیثاق وثابت وناقض مخترع همه اغصان وآل جمال مبارک بهاء الله جل شأنه را کشته بودند چنانچه هادی شیرازی محض تراشیدن له خوار چند دفعه فتوای قتل اغصانرا داد ومیگفت قطع عضوی معلول جهت سلامت بقیه اعضا مشروع است وحال انکه خود وسرا ثر عضو معلولند زیرا بنیان شریعة الله را ویران نمودند واحکام واوامر مقدسه نازله از یراعه مبارکه ابهی را باشاره داهیه ترک کردند تا ولی امر شیطان بروز نماید وهمان خرافات واوهام قبل تجدید کرد حال بشرح وتفصیل مطالب مذکوره در نامه بزرگان عکا وحیفا میپردازم تا بر کل مقاصد مستوره معلوم کردد وبدانند غصن اعظم عباس هر امریکه مرتکب شدند منافع شخصیه‌را منظور داشتند نه مصالح امریه

مطلب اولی مسئلهٔ خادم است مسئلهٔ خادم‌را اطلاعی نداشتم در حیفا بودم وسبب انکه قصد خادم‌را از میهمانی وتلاوت نامهٔ سم مقصود را خبر نکردند مجهول مکند بعد از وقوع امر ضرب خادم در مقام ابهی روز ثانی حاکم عکا من‌را از حیفا طلب نمود رفتم نزد حاکم از واقعه پرسیدند کفتم در حیفا بودم از چکونکی واقعه خبری ندارم فرمودند حاج محمود قهوه‌چی مرکز حکومت انجا بود از قرار تقریر او برادرتان عباس افندی حاج عبد الله کاتب خصوصی والدتان حضرت بهاء اللهرا در مقام بسیار کتك زدند برادرتان ضیاء الله افندی ومجد الدین افندی وحاج عبد اللهرا خواستم امدند ولی بکلی انکار نمودند با انکه واقعه صحیح است من اعتمادم بشماست زیرا تمام انچه واقع شده باید بدانم وحفظ آسایش نمایم از ایشان مهلت خواستم تا بعد از فحص ومعرفت تام بر واقعه معروض دارم بعد از رفتن بقصر بهجی واخذ اطلاع کامل برکشتم نزد حاکم واز ایشان قول کرفتم معاملهرا رسمی ننمایند وعباس افندیرا بنصح وارشاد از این اعمال ناشایسته منع نمایند تمام واقعهرا بدون نقصان حرفی ذکر کردم پرسیدند سبب انکار ضیاء الله افندی ومجد الدین افندی وحاج عبد الله چه بود کفتم نخواستند مشتکی بر عباس افندی باشند کماندان ژاندرمه بحی بلشرا طلبید فرمود دو سوار که کفتم روز جمعه ویك شنبه هر هفته بمقام بهاء الله بفرست برای حفظ آسایش باید دوام بکند معلوم میشود عباس افندی خود را کل فیلکل فرض نموده حتی احترام مقام پدرش‌را هم منظور نمیدارد باید تعدیات اورا از برادران وآل والدش منع نمود بخواهش پدیع الله افندی اینفعه معاملهٔ رسمی نمیکنم اکر تکرار نموده سخت خواهم کرفت بعد از واقعهٔ خادم هر وقت غصن اعظم عباس با تابعانشان بزیارت میامدند برای اثبات مظلومیت خود واخراج خادم از مقام از زیر درختهای صنوبر طرف غربی مقام زیارت میکردند وچون حاکم‌را از افکار ومقصد شان مطلع نموده بودم تدابیر سیاسیهٔ ایشان تأثیری ننموده زیرا وقتیکه از حاکم اخراج خادم‌را از مقام برای عدم واقعهٔ طلب نمودند رو بایشان نموده بعد از نصائح لازمه وامر بحفظ شرف مقام فرموده زحمت بیهوده نکشید من ممکن نیست حاج عبد الله کاتب خصوصی حضرت بهاء اللهرا از مقام مقدسش بیرون کنم بروید آرام بکیرید بعد از مأیوس از اجرای مقصد برکشتند بقاعدهٔ اول زیارت در مقام نمودند ان عمل ایشان در مقام مبارك سبب سقوطشان ادبی در نظر عموم شد خدا رحم کرده اینعبد حاضر نبودم اکر بودم شاید غصن اعظم عباس ودخترشان طوبی که جل در دهان خادم میکرد که صوتشرا بیرون نشنوند وهادی که بکتك اوراقش‌را از جیب بیرون میاورد هر سهرا از خادم دور میکردم واز دست ظالم اعظم نجات میدادم وشاید هم مقابلی بمثل میکردم زیرا هر فردی از افراد هیئت بهائیه بحفظ حرمت

مقام مبارک مکلف است تا چه رسد باغصان غصن اعظم عباس نه از برای جمال مبارک جل شأنه ونه آل واغصان وآثار واصحابش حرمتی باقی گذاشتند اگر ایشان در وقت هیجان اعصاب از رویهٔ صبر وسکون خارج میشدند شاید اینعبد هم پیروی ایشانرا مینمودم (در ایام قبل از غبر بحر وصال جمال مبارک جل شأنه منزل اخویشان آقای کلیم تشریف داشتند روزی اینعبد کنار باغچهٔ حیاط راه میرفتم) الی الآن بابا غچه‌اش موجود است معروف به بیت حزوری جنب جامع جزار غصن اعظم عباس داخل شدند خندان خندان خلاف معتاد یک سیلی زدند با انکه هیچوقت بارای اینگونه حرکات نداشتند ضربشان شدید از روی کین بود اثرش بر وجه باقی ماند منهم انگشتهای دست را جمع نموده مشتی بر روی معده شان زدم در دکشان آمد زود رفتند در اطاق آقای کلیم راحت کنند جمال مبارک صوترا شنیدند احضار فرمودند با وجه فروخته رفتم طرف غرفهٔ مبارک دم در تشریف داشتند فرمودند چه شده مضطرب هستی تفصیل واقعهرا معروض داشتم فرمودند دیگر نخواهد زد اصفهانیه بدرجهٔ اورا رسانده که عداوت بهمهٔ شماها دارد ودست مبارکرا بر روی علامت انگشتهای اعتساف گذاشته فرمودند اورا امروز تنبیه خواهم نمود واحضارش فرمودند تنها اینعبد در حیاط بودم بر فرمایشات مبارک مطلع نشدم واز امروز تا وقتیکه از این اینعالم رحلت نمودند دیگر دست درازی ننمودند وپیوسته بولتیک میکردند ومنهم واسطهٔ ایشان بودم حضور جمال مبارک بهاء الله جل شأنه وهمچنین واسطهٔ بعض بعضی از منتسبین حرمشان ونظر باقتدار شخص مایل بایشان بودم ولی حیف نگذاشتند ان اقتدار در خدمات امر جمال مبارک وحفظ آثار وترویج آن وآل صرف شود)

(مطلب ثانی در نامه ناخوشی ~~غصن~~ اعوان غصن اطهر آقا میرزا ضیاء الله وصعود شان)

غصن اطهر بعد از تکانیکه از هیاهوی بیروان غصن اعظم عباس خوردند چنانچه ذکر انرا بیش نمودهام پیوسته ناخوش بودند بالاخره بستری شدند وچون اسباب آوردن طبیب از حیفا وبیروت مفقود بود ناچار حسب الأشارهٔ طبیبان موجودهٔ در عکا وحیفا بحیفا بردیم در مدت ناخوشی ایشان همهٔ بزرگان طوائف به احوال پرسی آمدند جز غصن اعظم عباس وعائله ومرید انشان طبیب عائله دکتور ابراهیم خوری شب وروز مواظب بود وچون طبیب دائرهٔ بلدیه بود بقیهٔ اطبارا عند اللزوم میطلبید وبسیار استغراب مینمود از نیامدن برادر عباس افندی واهلشان بعیادت وهمچنین بقیهٔ زائرین با انکه منزلشان خانه فیشر آلمانی نزدیک خانهٔ ما بود وهمه موجود بودند منتظر فوت ان غصن مظلوم چند روز قبل از صعود دکتور ابراهیم رفت بعباس افندی خبر کرد که برادرتان در حالت رحلتند شاید بیایند نیامدند روز ثانی

رفت خبر کرد نیامدند ومحض انکه بعد نگویند بما خبر نکرد روز اخیر دو نفر از بزرگان همراه برد وبایشان ابلاغ کرد که در حالت رحلتند صبح آمدند قدری نشستند احوال پرسیدند عرض کردم در حالت رحلت وبیهوشند برخواستند رفتند انشب فوت شدند ومحض خلاصی خود از ملامت عالم انسانیت حسب العاده شهرت دادند ما ایشانرا قبول نکردیم داخل شوند وباهانت بیرون کردیم کذب ورب الکعبه بعد از قرار گفتغسیل وتجهیز ودفن در مقام ابهی حسب الخواهش حرم مبارک (مهد علیا) غصن اکبر برای استقبال تعازی طوائف مختلفه حیفا ماندند واینعبد عازم عکا شدم حکومترا خبر کردم واهالی هم خبر شدند کماندان ژاندرمه جهت حفظ قوه ارسال نموده وامر کرد دو نفر از ژاندرمه در یمین ویسار در مقام مبارک ابهی بایستند ومنع از دخول وخروج کنند تا حفر قبر خلاص شود هیئت حکومت وبزرگان شهر وفریق پاشا با امارای عسکریه حاضر شدند وکل از نیامدن برادر عباس افندی وتابعان واهلشان ونستن محلات کارشان استغراب نمودند واظهار تاسف کردند مصطفی رمزی پاشا وحاکم اینعبد را مخاطب ساخته فرمودند سبب نیامدن برادر عباس افندی چیست هر قدر عداوت داشته باشند بملاحظه خلق باید بیایند مصطلح عموم طوائف هر قدر انقسام وعداوت بین عائلات باشد وقتیکه فردی از عائله فوت شود کل حاضر میشوند گفتم چون در تحت تاثیر خانمشان هستند ومقصد او محو آل بهاست معاملاتشان خلاف عالم انسانیت انروز غصن اعظم عباس در منزل مهدی جنب باغ بهجی بودند یکنفررا فرستادند داخل مقام شود حرکتی کند واضطرابی برپا نماید تا بمراد خود برسند ژاندرمه چون امر داشتند جز اینعبد را نگذارند کسی داخل مقام شود منع نمودند (قد فشل المیثاق) صندوقرا از حیفا با کالسکه چهار اسبه آوردند بعد از دفن امرا وبزرگان موجوده تعزیت گفته رفتند چند روز مشغول قبول تعازی بودیم وبعضی xxxx از دوستان آل بها قصائدی در مصیبت انشا نموده تقدیم نمودند فوت غصن مظلوم سبب حرکات دشمنان اهل بیت جمال مبارک جل شأنه مایه حزن واندوه محبان داخلی وخارجی شد کل بملامت زبان گشودند واز بدگوئی غصن اعظم عباس تا اواخر ایام وصعود خودشان در تحیر بودند شخصی از بهائیان آگاه از مقاصد خفیه میگفت سرکار آقا با انکه غصن اطهر چندین سال است از این عالم رحلت نموده اند زبانشان از قدح وافترا آرام نمیشود تا جمیع اهل بیت جمال مبارکرا چه مرده وچه زنده تحقیر وتکفیر نمایند مباد یکوقتی نفوس بر نصرت آنان قیام نموده حقایق مستوره آشکار کردد چنانچه از قبل واقع شد باری معمار بلد به معلم حسن گفت چون دیوار اطاقیکه دفن نموده اید اساس استحکام ندارد بقدر یکمتر از سنگ برای حفظ از سقوط باید از بیرون پشتی ساخته شود

امر دیوار بخود او محول شد سفارش کرد سنگ بیاورند روز ثانی کماندان ژاندرمه
حسب الامر حاکم ومصطفی پاشای فریق عسکریه ورقه فرستاد مبنی بر منع بنائی در
مقام بدون مشورت واتفاق با برادر عباس افندی معلوم شد شکایت کرده اند وورقه
منع نزد غصن اکبراست رفتم بشهر یکسر بمنزل حاکم از ایشان پرسیدم سبب
ارسال امر مذکور چه بوده گفتند برادرتان عباس افندی شکایت کردند که شما میخواهید
میخواهید مقام والد را بدون اتفاق با ایشان نقل کنید وصندوقی از سنگ مرمر جهت
آن آورده اید چون عباس افندی برادرانند جایز نیست بدون اطلاع ایشان نقل شود
اشعار داشتم عباس افندی خلاف واقع عرض کرده خود صندوق آورده ومبلغ وافری
باسم آوردن رفات باب ونقل ضریح حضرة بهاء الله بحیفا جمع نموده پیوسته
مینویسند وتشویق بمساعده مالیه مینمایند واسطه خوبی جهت جمع مال پیدا کرده
زمینکه در حیفا بنای مقام را گذاشته اند بعض نوشتند بخرم بمبلغ دویست وپنجاه لیره
خریدم خطشان موجود است میخواهند نقل کنند ما مانعیم واین امر در عکا وحیفا
معروفست بپرسید تا بدانید آنچه عباس افندی در حق برادران میگوید خلاف حقیقت
حقیقت است ایضاً انجا میخواهیم بسازیم حسب الاشاره معمار بلد به معلم حسن
باندازه یکمتر پشتی برای حفظ دیوار از سقوط شما از معمار بلد به بپرسید تا
صدق از کذب ظاهر کردد آشفته برخواستم راه افتادم برخواست حاکم عقب
کرد دم در منزل رسید ونگذاشت بروم وپرسید کجا میخواهید بروید گفتم بتلغراف
خانه از حضرة سلطان بپرسم در لوای عکا حاکم ما حسین افندی است یا عباس افندی
مضطرب شده بنا کرد ملاطفت کردن مرا برگرداند ونشاند سعید اقارا صدا کرد
قهوه خواست بعد آهسته گفت اگر عباس افندی را احضار نمایم رو برو کنید این
تفصیل وتکذیبش را میگوئید گفتم آری حاضرم سعید اقارا فرستاد عقب عباس افندی
وبعد از چند دقیقه گفتند بملاحظه انکه مباد مابینتان در حضور من که حاکم نزاعی
شود بهتر انکه عباس افندی را تنها ملاقات نموده بتنبیهات لازمه باو بکنم تا دیگر
خلاف حقیقت بحکام نگویند گفتم رجا دارم آنچه عرض کردم از خارج هم استفسار
فرمائید تا بدانید خلاف حقیقت کلمه نگفتم فرمودند بسیار خوب حال شما کجا میروید
میروید گفتم میروم مکتب عبد الغنی پاشا بیضون گفت الآن میفرستم عقب معلم حسن
معمار وامر میکنم برود نزد شما وآنچه امر کنید مجری دارد در مکتب بیضون منتظر
بودم معلم حسن آمد گفت حاکم امر کردند آنچه میخواهید بسازم گفتم برو همان
دیواررا بساز ولی جهت تنزیه فکر فریق پاشا که همیشه با اینعبد بلطف معامله
مینمودند وپیوسته میفرمودند هر کاری دارید بمن رجوع نمائید رفتم نزدشان خود
سؤال نمودند از مسئله نقل مقام وشکایت عباس افندی تفصیل ملاقات با حاکم

وانچه در اینخصوص گفته بودم وامر حاکم بساختن دیوار وخواستن مدعی را اظهار داشتم بسیار اظهار تأسف نمودند که از همچنین شخصی بزرگواری اینگونه خلاف حقیقت محض ضرر برادران ظاهر کرده در همچووقتیکه باید دلجوئی نمایند بسبب فوت برادرتان که برادر او هم هست شکایت میکنند وشنیدم تابعانشانرا امر نکردند احتراما لیوم الخرابه دکانهارا نبندند اظهار داشتم عائلهٔ ایشان در منزل فیشر آلمانی نزدیک منزلیکه برادر فوت شدند ساکنند دم پنجره نشسته بودند وخنده شانرا در وقت آمد شد نفوس برای تعزیت میشنیدند پرسیدند هیچیک از مرد وزن عائلهٔ عباس افندی وتابعانشان برای ادای فریضهٔ تعزیت نیامدند گفتم حتی خودشانهم نیامدند بسیار اظهار تأسف نمودند وگفتند عباس افندی مدعی آنست که اهل عالمرا بصلح ومحبت واتحاد دعوت مینماید چگونه با برادران اینگونه معاملهرا جایز میداند بعد فکری کردند وگفتند عباس افندی ظاهرش نوراست وباطنش ظلمت بسیار در حق شماها فساد میکند ولی ما مقاصدشرا میدانیم اهمیت نمیدهیم آسوده باشید من نمیگذارم ضرری برساند چون مسئلهٔ نقل مقامرا ذکر کرد امر بتوقیف بدون اتفاق با او دادیم حال انچه حاکم در خصوص بنا امر داده مجری دارید منهم بعباس افندی تنبیه میکنم تا دیگر قادر بر شکایت وگفتن خلاف حقیقت نباشد رفتم بقصر معلم حسن مشغول بنا بود وبعد از قرار تقریر حاکم ومصطفی رمزی پاشا عباس افندیرا خیلی ملامت ومنع از تبلیغ خلاف حقیقت کرده بودند وایشان در نهایت مظلومیت فرموده بودند خدا لعنت کند آنانکه این کذبرا بمن ابلاغ کردند من بین جمعی منافق کذاب که میخواهند میان من [illegible] وبرادرانم بهم بزنند مظلوم واقع شده ام حاکم گفته بودند این شکایترا محض اذیت برادران خود ایجاد نمودید زیرا صندوقرا خود آوردید از خارج هم تفحص کردم درحیفا گذاشته اید محض حرمان برادران میخواهید نقل بحیفا کنید حال کردن مخبرین کاذب میگذارید ما نمیگذاریم نقل نمائید آسوده باشید وهمچنین فریق پاشای مذکور بشدت تنبیه نموده بودند وایشان ساکت هیچ نمیگفتند وچون از جهت حکومت مأیوس شدند ونتوانستند کاری بکنند حسب العاده بنای ذکر خلاف حقیقت وافترا که از فرائض دینیه ومیثاق است بین احبای الهی گذاشتند از این قرار بدانید برادران بر من شکایت کرده اند وکلرا ضد من واداشته اند ولائحه نوشته فرستاده اند اگر منرا بقبضان بفرستند سبب برادران هستند همیشه خود شکایت میکردند چون حقیقت آشکار میشد ونزد حکام رسوا میشدند بخلاف واقع نزد بهائیان اظهار میداشتند وصورت لائحهٔ که مینوشتند از اسلامبول آمده بایران واطراف میفرستادند میتوانم بکل صراحت بگویم انچه شهرت داده ونوشته اند چه از وقوعات در عکا وتاریخ امر قبل ازصعود وبعد از صعود الی یومنا هذا درصدی نود خلاف حقیقت است زیرا مبنی بر

غرض شخصی وآن محو اغصان وآل بها الله وآثار قلم ابهی وتعیین خلف نا خلف بود چنانچه اظهر من الشمس فی رابعة النهار بعد از انتقالشان ظاهر شد سبب انکه حاکم وفریق پاشا واعضای حکومت مارا مساعده مینمودند انکه هیچوقت مشتکی نبودیم بل مدافع بودیم برعکس همه شکایتها از غصن اعظم عباس بود چه راسا خودشان وچه بواسطه ولی بخلاف آن شهرت میدادند وکسی را یارای سؤال واستفسار نبود

(مطلب سوم مذکور در نامه) مسئله مرحوم سمندر است تفصیل از این قرار بود روز چهار شنبه غره ربیع الثانی بعد از ظهر جناب شیخ کاظم سمندر والد حرم غصن اطهر مع پسر وعیال اخویشان حاج شیخ محمد علی وبدیع افندی پسر اقا سید جواد یزدی شوهر خواهر حرم غصن اعظم عباس کوهر بکم وهاجر خاتون بمعیت حرم غصن اعظم عباس با کالسکه خصوصی ایشان امدند کالسکه جنب منزل اقا مهدی پسر اقا غلامعلی کاشی که جنب باغ بهجی است ایستاده حرمشان انجا ماندند وهمراهان آمدند بمقام مبارک ابهی هاجر خاتونرا فرستادند بقصر از مهد علیا حرم جمال مبارک جل شأنه اذن طلبیدند حرم غصن اطهر ورقه مظلومه بروند بمقام مقدس با والدین واخوی وعیال عمویشانرا ملاقات نمایند مهد علیا مذکورمرا فرستادند وان روز جز اینعبد در قصر از رجال کسی نبود کل از مسافر ومجاور بمعیت غصن اکبر بباغ جنینه رفته بودند بعد از رفتن مذکوره بروضه مبارکه وملاقات والدین ساعتی نکذشته نکذشت صدای هیاهوئی بلند شد وعبارات یا بهی یا بهی مسموع کشت بسرعت رفتم به بینم چه خبراست قبل از وصول نفوسیکه در جنینه بودند رسیده دیدم جناب سمندر وابنشان وبدیع افندی را احاطه نموده وورقه مظلومهرا خلاص کرده ومیکویند حرم غصن اطهررا از این مقام مبارک بچه دین وکدام شرف بااین بی حرمتی بیرون میخواهید ببرید وآنان صبعوت رفتم داخل مقام دیدم قیامت برپا شده بر مختصر واقعه اطلاع حاصل نموده بیرون رفتم حضرات را باطاق مسافر خانه فرستادم وسفارش اکید نمودم کسی تعدی نکند وبجهت تسکین که خونی ریخته نشود کفتم الآن میروم حکومترا خبر میکنم قدری مکث نمودم ودر امور واقعه واصل مقصد غصن اعظم عباس تامل کردم بنظر رسید میخواهند خونی ریخته شود وهمه اغصان وآل بهارا حکومت حبس یا نفی نماید واکر این امر واقع نشد سبب عداوت جمعی به آل میکردد بکرات ذکر میکردند من بیك تیر دو هدف را میزنم جناب سمندر چون خود قبل از صعود دخترا ارسال نمودند وبشرف مصاهرت فائز کشتند بملاحظه انکه لابد محبت آل بها در قلبشان متمکن است وهمچنین احبای قزوین لذا آن تعلیماترا داده وآن جمع را با حرمشان داهیه وپسر خاهرش فرستادند تا آبرا بین جناب سمندر وعائله ایشان وهمه

احبای قزوین یا آل بهاء آلوده نموده بمطلب خود برسند وصیدی نمایند حرم مبارك
محمد علیا اخبار حکومترا مناسب ندانستند تا انکه از سبب اخبار که محرومنع از اراقهٔ
دماء است آگاه کردم غصن اکبر تا انوقت از جنینه تشریف نیاورده بودند رفتم نزد
حاکم شهر محرم بك تفصیلرا اظهار داشتم پرسیدند چرا با شما که انجا بودید مخابره
مخابره ننمودند ومحل اجتماعرا در قصر که مسکن دخترشانست قرار ندادند اظهار
داشتم جهت انکه عباس افندی منع شدید نموده تابعانشرا محض پیشرفت افکار فاسده
فاسدهٔ حرمشان بآل والدشان حضرت بهاء الله وتابعانشان مخالطه ننمایند واگر
سلام کردند جواب ندهند پرسیدند مقصدشان چیست گفتم چون حضرت والد بهاء
الله بعد از ایشان برادر محمد علی افندیرا تعیین نموده اند ودر وصیتنامهٔ ثانی
که بخط حضرتشان است بکاتب خصوصی حاج عبد الله عنایت فرموده بودند ودرآن
امر بتمسك باغصان بعد از خودشان میفرمایند حرم عباس افندی میخواهد این
تعیینرا الغا نموده چون اولاد ذکور از صلب ندارد میخواهد پسر دخترشرا تعیین
نماید وبرادر حسب الخواهش او دائما انچه سبب عداوت وبغضا بین بهائیان وآل
بهااست تمسك مینمایند حضرت والد بهاء الله قبل از صعود بر همهٔ مقاصد فاسدهٔ
این زن وتاثیرش در برادر عباس افندی مارا آگاه فرموده اند در این امر واقعهٔ امروز
ملاحظه فرمائید مقصد چنانچه عرض نمودم مکشوف میگردد بحسب شریعت پدر وبرادر
محرمند وهر وقت بخواهند میتوانند دخترشانرا ملاقات نمایند لزوم نداشت پسر مرد
اجنبیرا همراه بیاورند وهمچنین این اجتماعرا احتراما لمقام حضرت بهاء الله در محل
دیگر قرار میدادند زیرا حرمت مقام بر کل فرض است ولی محض القای عداوت در قلوب
قلوب وتقلیل حرمت مقام در انظار باین نوع مأمور بودند که دخترا بدستهٔ مرد اجنبی
بیرون برده سوار کالسکهٔ عباس افندی نموده ببرند واو فریاد کند ونجات بطلبد پسر
جواد که همشیره زادهٔ حرمشان است در اتاق اجتماع با دو نفر دیگر داخل شده
خودرا نشان دادند حال آمدن من نزد شما وعرض این تفصیلات مقصد شکایت
نیست بلکه برادر عباس افندیرا نصیحت بفرمائید وبالتی هی احسن اورا از این
حرکات منع نمائید شاید بهمت شما مارا بخود واگزرند وهر چند روز اضطرابی احداث
احداث ننمایند ما در قصر نشسته با کسی کاری نداریم وهرگز بحکومت شکایتی نکردیم
چنانچه خود شما شاهد بر اینمقال هستید وگرنه بالاخره خونی ریخته خواهد شد
واو مسئولست هیچ یك از تابعانشان کاری بدون امر واصرارشان مجری نمیدارند واکثری
هم از این حرکات ازرده خاطر هستند حاکم بعد از استماع سری تکان داده فرمود
مسئلهٔ شما بعینه مثل مسئلهٔ بنی هاشم وبنی امیاست وعباس افندی تجدید قصهٔ
معاویهرا مینماید وامر کرد مستنطق ویك کاتب در قره قول که نزدیك منزل او بود

حاضر شوند با هم برویم بقصر برای تحقیق واستنطاق موجودین وخلاصه‌را معروض دارد
وقتیکه میرفتم بقره قول دیدم غصن اعظم عباس * بمنزل حاکم میروند با مذکورین بقصر
رفتیم در منزل افنان جنب مقام از حرم غصن اطهر در حضور والد واخوی پرسیدند
حقیقت واقع را تمام ذکر کردند واظهار داشتند من نمیخواهم از جوار مقام حضرت
بهاء الله وزوجم دور شوم موجودین هم نتوانستند انکار نمایند زیرا هنوز از میثاق
غلیظ دستور العمل نگرفته بودند بعد از انتهای سؤال وجواب محض حفظ
متعدیانرا بردند عکا مستنطق از اینعبد آهسته پرسید توقیفشان کنیم یا ترک گفتم ترک
بهتراست زیرا ایشان بامر برادر آمده‌اند فردای انروز حاکم منرا طلبید رفتم
فرمود دیشب بعد از رفتن شما عباس افندی آمدند وشکایت نمودند برادران من چند
نفر از تابعان منرا در قصر بعد از انکه کتک زده‌اند حبس کرده‌اند ونمیگذارند بیایند
رجا دارم قوه بفرستید آنانرا بیاورید گفتم قبل از آمدن شما برادرتان آمد وتفصیل‌را
ذکر کرده ما هم انچه لازم بود اجری کردیم بسیار عجیبست از شما خود فتنه‌را برپا
مینمائید وبعد شکوه هم میکنید اگر دفعه دیگر از اینگونه وقوعات حادث شود شما
مسؤلید بهتر انکه آرام شوید وبرادرانرا بحال خود واگذارید انچه برادر شما ذکر
کرده از دیگرانهم شنیده‌ام آنان از شما هیچ نمیخواهند مگر کاری بکارشان نداشته
باشید نفوسیکه در مجلس حاکم حاضر بودند همین تفصیل‌را ذکر کردند وگفتند عباس
افندی بسیار خجل شدند وهیچ نگفتند روز ثانی شنیدم رفته‌اند بمحکمه شرعیه
اسلامیه وشکایت کرده دختررا چون زوج ندارد وبودنش در قصر نزد برادران موافق شرع
نیست باید تسلیم والدین شود از این امر اکثری از مأمورین بالاخص حاکم بسیار مکدر
شدند منرا خواستند وراه نمائی کردند حسب الدستور آنان (محامی) ابوکات
تعیین نمودیم وبمدافعه قیام کردیم وثابت شد دختر معقود ماست ودعوای غصن اعظم
عباس باطل شد بعضی از مأمورین گوشزد ایشان نمودند اگر حال برادران بخواهند
متعدیانرا حبس کنند بواسطه محکمه نظامیه قادرند از این قول مضطرب شده
حسب العاده در مصالحه‌را کوبیدند وبواسطه بعضی از بزرگان حاکم‌را بران داشتند
واسطه صلح شوند حاکم هم از ما سؤال نمود گفتیم صلح سید اعمال است ولی بشرطیکه
دیگر حرمت مقام‌را نشکنند وکاری بما نداشته باشند حاکم اینعبد وغصن اعظم عباس‌را
جمع نمود بعد از نصائح ذکر کرده شما ابناء شخص بزرگواری هستید نباید این
حرکات از شما ظاهر شود وامر کرده نفوسیکه در مقام حضرت بهاء الله آن بی احترامی
را نمودند بروند اظهار ندامت وعذر خواهی کنند در انمجلس غصن اعظم انچه در
جعبه خلاف حقیقت داشتند اظهار کردند وفرمودند من ابدا از اینگونه امور راضی
نیستم از من اذن خواستند بروند دخترشانرا دیدنی نمایند اذن دادم

وبرخواستند در حضور حاکم مرا در بغل گرفته رویمرا بوسیدند من هم روی ایشانرا
بوسیدم وبعد حضراترا بقصر نفرستادند ومتمسك بآن شدند که خودشان نمیخواهند
بروند هرچه اصرار نمودم قبول نکردند اینعبد هم ملاحظه ننمودم زیرا بمطلب خود
رسیدیم وحرم غصن اطهررا نتوانستند بحیل سیاسیه ببرند یکدفعه حاکم سؤال نموده
گفتم برادر عباس افندی انچه در اینخصوص عرض میکنند از صحت عاری است هیچیك از
آنان از امر ایشان نمیتواند تجاوز کند ما هم اینمطلب را اهمیت نمیدهیم در اثنای
آمد ورفت روزی جناب مرحوم سعند ر در کوچه تنها ملاقات شدند بکمال حزن طلب عفو نمودند
کردند واز عمل خود اظهار ندامت کردند گفتم جناب ما با حضرات بعینه مثل مسئلهٔ
بنی هاشم وبنی امیه است شما هارا واسطهٔ اجرای افکارشان میکنند نباید اینقدر
بی وجود باشید اینعمل را اگرچه میدانم باجبار عامل شدید وحرمت حرم الله ومقام را
منظور نداشتید وآنان که سبب اجرای این اعمالند انکار مینمایند وروی شمارا در دنیا
وآخرت سیاه میکنند درست در انچه میگویم فکر کنید دختریکه خود تقدیم نمودید
مقبول شد وبآن مصاهرت عظمی مشرف شدید از مقام مبارك که هزار مثل غصن اعظم عباس
نذراتربد ربانی انجاست بآن بی احترامی بیرون بکشید وبخواهید از حرم الله ببرید
واصفهانیهٔ داهیرا از خود راضی کنید این همان هند آکلة الاکباد است همهٔ این
آتشها افروختهٔ اوست میخواهد بین ما واحبای الهی را عداوت احداث نماید تا بمقصد
خود وآن تعیین خلف است برسد وبعد بمحکمه رجوع کنید ودعوی ولایت بر دختر
نمائید اگر جمال مبارك جل شأنه از شما بپرسند چرا حرمت مقام من واغصان وآل مرا
که حرمت وعزت امر الله بعزت وحرمت ایشان معلق است منظور نداشتید چه جواب عرض
خواهید کرد آب در دیدهٔ ایشان مشهور گشت واظهار داشتند آقا امید عفو دارم
مارا بآن عمل شنیع واداشتند وحالهم بنوشتن جزوهٔ کذب وافترا از لسان اینعبد
مشغولند کاش قبل از صعود جمال مبارك از این عالم رفته بودیم واین ایامرا نمیدیدیم
اگر قدری در اجرای اوامر توقف کنیم بهمهٔ اطراف نقض مارا اعلان میکنند وناموس مارا
برباد میدهند چنانچه با دیگران کردند دیدم مضطرب اند واطرافشانرا نگاه میکنند
که مباد از مخبرین کسی ایشانرا ببیند [illegible] با من مکالمه میکنند حفظا لایشان
اختصار نمودم مرخصی طلبیده بسرعت رفتند
تفصیل مطلب چهاردهم نامهٔ مذکور انکه چون از جمیع جهات غصن اعظم عباس بر ما بیخ بلند
سخت گرفتند وجمیع ابواب را بر روی ما بستند وجمعی را بی قوت گذاشتند ونزد احباب [illegible]
اظهار میداشتند مخصوص تنگ گرفتهام تا بیایند با من متفق شوند وحال انکه همهٔ آن
تذلیل وتحقیر وتکفیر وسخت گیریها محض اجرای افکار فاسدهٔ حرمشان داهیه ومحو

واباده اغصان وآل بها بود لاغیر بالاخره مجبور شدیم جناب حاج علی یزدی را بوکالت بغور طبریه بفرستیم جهت تحصیل حقوق از مزارعین در اراضی وکلای ایشان حسب الاشاره وکیل مذکور را کتک وافری زدند وهیچ ندادند حاجی مذکور تفصیل را نوشتند وحکومت طبریه عارض شدند وکلارا پانزده روز حبس کردند وظالم اعظم حسب العاده بخلاف ان باطراف نوشتند چنانچه از سواد مکتوبیکه به بیروت فرستادند ویکی از دوستان اهل بیت ابهی صورت انرا فرستاد بر همه کذب وافترا ظاهر میگردد صورت ان مکتوب این است

صورت کاغذ حسین افندی که از حیفا بمحمد مصطفی به بیروت نوشته است

سه چهار روز است که حضرة مولائی بحیفا تشریف آورده اند پریروز اذن ساختن بنارا از بلدیه وحکومت گرفته اند اما ناقضین دو دفعه لائحه بحکومت داده اند زحمتشان بهدر خواهد شد ید الله فوق ایدیهم چگونه میتوان بقدرت العبه مقاومت نموده یک ساعت قبل از حضور مبارک فرمودند که دو باره لائحه داده اند واز این حرکت بکلی تمام میشوند وکذلک در عدسیه هم از برای اقا میرزا وحید فسادی بزرگی کرده اند مضبطه درست کرده اند فلاحهارا تحریک کرده اند ومتصرف عکا داده اند تا بعد خدا چه خواهد نموده باری صالح افندی شقیر برادر شیخ اسعد افندی از اهل عکا است دوست حضرت مولائی است واذن بنارا ایشان بقسمی از بلدیه گرفت چونکه رئیس بلدیه دوست عبد الغنی بیضون است وانهم با ناقضین یکی است برئیس بلدیه نوشته بوده که اذن بنارا نده واو هم از برای عبد الغنی اهمال مینماید ولی صالح افندی بزور ودعوا از حکومت اذن بنارا گرفت باری امروز ظهر از طبریه تلغراف آمد که اقا میرزا وحید واقا میرزا ذکرالله با جماعتشانرا حبس کرده اند از قرار معلوم مجد الدین ناقض وغیره که در طبریه هستند با قائمقام همدست شده اند ومذکره کرده اند که با یرانیهارا بوسیله از عدسیه بیرون کنیم بعد نصف عدسیه را بقیمت کمی میخریم بشراکت شما قائمقام هم بوسیله اینکه حضرات سلاح کشیده اند واعراب شهادت داده اند لهذا حبس شده اند بنا شده است که فردا صبح میرزا عبد الرؤف با بریور عازم طبریه شوند وبریوررا سرکار آقا روحی فداه میفرستند

از این مکتوب درجه افترا وخلاف حقیقت اشعار دادن والقای عداوت وبغضا در قلوب نسبت باغصان وآل بها مکشوف میگردد آیا شخص بهائی در اطراف وقتیکه بشنود اغصان مانع بنائیکه برای استقرار جسد مطهر نقطه اولی روح ما سونه فداه که سالها در ایران از محلی بمحلی نقل وپنهان مینمودند هستند چه خواهد گفت

بچه لمعه‌های عین خلقی خواهد نمود با انکه بموجب صورت نامهٔ ایشان که قبل در همین جزوه مدروج است زمین مقام‌را در حیفا بواسطهٔ من خریدند اگر ارادهٔ منع از آوردن واستقرار در جبل کرمل داشتم مطلق مانع از خرید میشدم واسبابش میسر بود ودیگر همین نامه نوشته بواسطهٔ عبد الغنی پاشا بیضون مانع بودیم ودر حال دیگر مینویسد بربوررا با اقا میرزا عبد الرؤف جهت دعوائیکه بر وکلای ایشان شده بود فرستادند بربور که دست راست ودوست بیضون پاشای مذکور بود چگونه خلاف میل او حرکت ومساعد عباس افندی میشد ودیگر انچه در خصوص زمینهای عدسیه ووعدهٔ بحاکم وارسال لائحه از قولشان نوشته از انگونه ترتیبات لسانیه بسیار دارج بود چنانچه در یکی از نامهای ایشان که از قول این عبد بحاکم گفته بودند ودر همین جزوه تحریر خواهم نمود بر کل ترتیبات لسانیهٔ ایشان مکشوف میگردد باری چون حاجی مذکور نتوانستند تحصیل حقوق نمایند مجبور شدیم بقیمت کمی اجاره بدهیم اگر حاجی مذکوررا که حال بپوستهٔ با آنانست اجبار بانکار که از لوازم نبوط بر میثاقست نمایند اثبات آن بموجب ادلهٔ قویه وبراهین قاطعهٔ خطیه بر اینعبد است

مطلب ششم در خصوص مسئلهٔ دعوای بر زمین حضرت افنان حاجی میرزا سید علی داماد نوشته اند محض آگاهی دوستان مستقیم بر امر الهی تفصیل انرا از اول مرقوم میدارم

یکی از حکام در ایام حکومتش در عکا قطعهٔ زمین در حیفا خریده بود بعد از انفصالش از عکا بمدتی قبل از صعود جمال مبارک جل شأنه پسرانش آمد زمین‌را بفروشند حضرت افنان حاجی میرزا سید علی داماد طالب خرید میشوند وهمچنین غصن اعظم عباس طلب خرید هست یك آن‌را جهت اقا میرزا جلال پسر سلطان الشهداء اعلی الله مقامه میکنند بعد از عرض وحصول اذن میخرند ولی قبالهٔ زمین که باسم کوشان معروفست باسم افنان ومیرزا عنایة الله پسر زوجهٔ اقا میرزا اسد الله امة الله راضیه بکم همشیرهٔ داهیه حرم غصن اعظم عباس از دائره طابو میدهند جمال مبارك جل شأنه بعد از اصغای آن امر بسیار محزون میشوند که باین درجه خلاف حقیقت معروض داشته اند غصن اعظم عباس‌را بسیار نصیحت وملامت میفرمایند ایشانهم جهت خلاصی خود عرض میکنند چون اقا میرزا جلال مال موجودی نداشت عنایة الله داشت او خرید فرمودند این از حیلهای داهیهٔ ... اصفهانیه است باری بعد از مدتی شریك ثمن عنایة الله طالب تقسیم میشود امر صادر واینعبد حسب الامر باجرای تقسیم میپردازم بملاحظهٔ انکه شریك هشت ... یکرا مالك بود وبی واسطهٔ مهندس اجرای تقسیم ممکن نبود باتفاق جهتین ... بمهندس آلمان (هر شوماخر) امر تقسیم‌را واگذاشتیم فردای انروز مهندس مذکور

با آلت هندسه وافنان واقا میرزا اسد الله واقا عنایة الله ونجیب افندی یاسین
وابنعبد حاضر شدیم مهندس بعد از تدقیق وقیاس کفت این زمین جز بطول از
شمال بجنوب تقسیماش میسر نیست هشت قسمت میکنم بعد از اجرای تقسیم
سهم اقا میرزا عنایة الله بموجب قرعه یك قطعه از شمال بجنوب شد طرفین قبول نموده
حدود کذاشته شد وخریطه‌را بنظر مبارك رساندم بعد از صعود میرزا
عنایة الله شریك وخالهاش بنای ذکر عدم قبول از آن تقسیم کذاشتند وپیوسته سبب
کدورت غصن اعظم عباس از افنان داماد میشدند وابنعبد هم چند دفعه ذکر
کردند ولی آن تقسیم چون قبل از صعود بحضور شرکین وصواب دید مهندس وقبول
طرفین واقع وبنظر مبارك هم رسیده بود ابنعبد اعتناری نمیداشتم تا انکه امر
غصن اعظم خطا صادر وبتجدید تقسیم مجدداً مأمور کشتم نامهٔ ایشان این است

روی پاکت

حضرت غصن الله الانور ملاحظه فرمایند

هو الابهی

روحی وفرحی ونور بصری وقلبی انچه مرقوم فرموده بودید معلوم ومشهود شد
درخصوص محوطه اهمیت عظیمه است اگر چنانچه در اطراف بستان جمال شود باغ
رمل بهیچوجه فائدهٔ ندارد بکلی بی ثمراست حال اول باید محوطه محقق شود
انوقت دست بخرید باغهای رمل حضرات بزنند با وجود این من در فکر هستم لکن
من از کثرت اشغال که میدانید ابدا فرصت صلواة ندارم بجان عزیزت که از روح
عزیز تراست که در شب در خواب در فکر کارها وامورم که چه باید کرد لهذا اگر ممکن
بشود آن روح روان خود بیائید ودر این امور سعی بلیغ نمائید باری درخصوص
آمدن اقا میرزا اسد الله ابن میرزا عبد الرحیم در اینجاست وشب وروز ملتفت است
باری با وجود سعی می شود که یك روز مخصوص فرستاده شود انچه کفتم خود میرزا
اسد الله بسیار زورش می آید که من بعد خود را در این کار نمیاندازم چه که اقا سید
علی ممکن نیست جز انکه تصور خود شان است راضی قانع شوند اگر هزار مرتبه تقسیم
شود باز بعد از چند روز اسباب دیگر فراهم میآورند تقسیم که در زمان مبارك
بواسطهٔ شما شد وبامر مبارك شد قائل نشده ماند حال دیگر جبرئیل از آسمان
بیاید باز قانع نخواهند شد جز بآن قسم که تصور دارند پس بهتر اینست که ما
واگذاریم هر طور میل خودشان است تقسیم نمایند تا این مرافعه تمام شود اگر
میل ماست ما انچه در زمان مبارك شده است نافع باشد بجهت میرزا عنایت یا مضر بحال
باشد هر قسم باشد خیر همانست جز این قسم دل ما راحت نمی شود با وجود

این حضرت غصن ابدع اختیار دارند هر نوعی که مصلحت بدانند بکنند ما راضی وممنون وخوشنود هستیم مختصر اینست که با پسر بلنك دوستی وآشنائی بیندازید واگر چنانچه کسی بود که با انها حالی میکرد که باغ جمال را بعد از یك ماه دو ماه عبد الغنی در میدان مزایده خواهد گذاشت اگر چنانچه حال بلنك خود را کنار بکشد آن وقت جمیع باغرا در شش هزار لیره میتواند [illegible] بتمامه بخرد زیرا طالب منحصر در متصرف وعبد الغنی است که بشراکت بگیرند واینها ابدا از پنج شش هزار لیره بیشتر نخواهند داد اگر بلنك خود را کنار بکشد وشخص دیگررا وکیل نماید بقسمیکه کسی احساس نکند جمیع باغرا شش هزار لیره میتواند بگیرد با انکه با متصرف شریك شود آن مفت میتواند بگیرد شراکت متصرف بهزار درجه از جبران سعد یا واسکندر بهتر است زیرا صاحب نفوذ است ودر جمیع اوقات بکار بلنغ میخورند [illegible] اسکندر بسیار بنای بیمزگی را گذاشته است انقدر عظمت پیدا نموده است که وصف ندارد واگر چنانچه باغرا بلنك وجبران بگیرند اطراف روضه مطهر منیره بما نخواهند داد لهذا این بازار جمال [illegible] وبلنغ را باید بکلی هم زد واز این گذشته اگر بلنغ شریك متصرف نباشد در باغ متصرف ابدا نمیگذارند که در باغ جمال هرگز کمپانی شود شما اول باید که سعی نمائید که محطه در باغ بلدیه یا باغ رمل یا نزدیك انجا شود واگر نشد بلنك با متصرف شریك شوند که این اسکندر بدبخت بسیار صدمه بما خواهد زد واز جهت اطراف روضه مطهره خیلی مشقت خواهیم کشید باری بهر قسم که ممکن باشد با پسر بلنغ طرح مودت وآشنائی بیندازید وغطاس افندی عجب است که با بلنك طرح آشنائی ندارد واین کمپانی تا متحد ومتفق نباشند کار از ایشان درست پیش نمیرود ودر امور مشکلات عظیمه حاصل میشود ومانع یکدیگر میشوند غطاس افندی باید جهد بلیغ نماید که هر قسم باشد حضراترا متفق ومتحد نماید والسلام

٤٤

نامه دیگر ایشان روی پاکت

یصل الی جناب المحترم حضرة میرزا بدیع افندی الکرم المعظم

هو الله

روحی وریحانی وفرحی وسروری انچه مرقوم فرموده بودید معلوم وواضح گشت در خصوص بلنغ مرقوم نموده بودید این شخص شعور درستی ندارد باید با او بمدارا معامله کرد که مبادا سر عناد بیاید در هر صورت رعایت اورا ملاحضه داشته باشید دیروز شیخ فخر آمده بود واز بستان جمال راه آهن هندسه میکرد چنین

معلوم میشود که با جبران سعد خیال گرفتن بستان جمال را دارند ومیخواهند محطه
را در انجا قرار دهند لکن این ممکن بنظر [illegible] نمآید زیرا حکومت مساعده [illegible]
نمینماید در خصوص آن شخص انگلیزی که در لوکند ه است ملتفت باشید اگر ملاقات
شد اظهار این نمائید که ما زمین داریم در اینجا امدیم که بفروشیم ضیا ووالده
اش حال چون احوالش بهتر است موقوف شد اگر چنانچه باز تب کند انوقت ارسال
میشوند واین بسیار سبب زحمت شما میشود در خصوص زمین مقصد من این نبود
که هدیه قسمت شود مقصد این بود که هر قدر ممکن است قطعه قطعه شود شاید
بعضی از احباب بخرند حال در اینخصوص این زمین فی الحقیقه متصل مشکلات [illegible]
حاصل میشود چندی پیش جناب اقا سید احمد را زحمت دادیم ومیرزا اسد الله
را بزور فرستادیم که این مرافعه تمام بشود وبعد تمام شد وما شکر خدا را کردیم
حال باز مشکلات حاصل شده حقیقة هم اینست که من حوصلهٔ رسیدگی باین اموررا
ندارم شما بحکمت وخوشي این کاررا تمام نمائید تا من راحت بشوم زیرا کار بسیار
دارم ابدا فرصت ندارم والسلام

ع ع

نامهٔ دیگر ایشان روی پاکت

حضرت غصن انور ملاحظه [illegible] فرمایند

هو الابهی

روحی وذاتی لك الفدا حسب المسموع شما فردا خیال آمدن از حیفا دارید ومن جناب
اقا سید احمد [illegible] ومیرزا اسد اللهرا راضی بکل نفس ذائقة الموت کرده ام
که فردا بحیفا بیایند وانشاء الله بحول وقوته وقدرته وقدره وقضائه مسئلهٔ زمین تمام
وفصل بنمایند اللهم اشدد ازرهم وقو ضعفهم ویسر امورهم واجعل لهم مخرجا
وامددهم بجنود من الملائکة وفریق من [illegible] عساکر الموحدین تا این مسئله در
این دفعه محکم تمام شود که دیگر حرفی نماند ومن بمیرزا اسد الله تاکید تام مینمایم
که انچه شما مصلحت بدانید مجری فرمائید از میرآلای طوپخانه شاکر بیك جواب
مکتوب رسید بسیار خوب نوشته است واو ومشیر طوپخانه مصمم بر فروخت شده اند
ولائحهٔ نوشته است بامر مشیر وآن لائحه حال در دوائر رسمیه میگردد این کار [illegible]
همچو معلوم میشود که تمام شد وچون شاکر بیك بیاید حکایت محطه نیز بر وفق
مطلوب حاصل میشود مکتوب شاکر بیك ترجمه نموده درجوفست شما با پسر پلنك
بهر قسمی هست دوستی ببندازید که شاید پولنك از این مقاوله میگذارد زیرا در
شرط نامه که با پلنك نموده است خود را مقید ننموده است حال پلنك با چند
شریك هشت کیلو متر باید بسازد انوقت پولنك وشرکایش ملاحظه مینمایند وموازنه

میکنند اگر چنانچه بجهت آنها این مقاوله مفید باشد قبول وبما شرکت مینمایند والا ترک میکنند مجبور نیستند مقصد اینست که اگر پولنگ ترک کند ما خجالت از شاکر بیک میکشیم انوقت با پلنگ متفق میشوید جناب نجیب افندی آمد دو روز ماند مراجعت کرد وهیچوجه کاری ندید که سهلست (بل زاد فی الطین بلة) (وزاد فی الطنبور نغمة اخری) ومرا ندیده وجواب نیاورده مراجعت نموده من همچو گمان مینمودم که نجیب رجل شدید است مرد میدان وگوی وچوگان حال معلوم شد (اسد علی وفی الحروب نعامة) یعنی وقتیکه با ما جنگ جوید شیر ثیان وببر میدانست اما در جنگ دیگر مثل شتر مرغ جبان وگریزان ترسان ولرزانست عافیه علیک یا نجیب این بأسك الشدید ورابك السدید وطنبة لسانك الحدید وسیلان قریحتك الدافقة وجریان نطقك فی المحافل الواقعة این قوتك القاهرة واین قدرتك الباهرة این فعقعة سلاحك واین دمدمة رعدك وحمحمة كمیت كفاحك این جعجعة رحاك واین شقشقة ارتجالك این براهینك القاطعة واین حججك البالغة این صارمك المسلول واین سهمك المسموم این رماحك النواهل واین بحورك العذب المناهل كنت اظنك عقابا وجدتك ذبابا وزعمت انك فراتا باردا وشرابا فاكدت سرابا وتخیلت انك نسرا كاسرا وصقرا صافرا ظهرت لی بغاثا فررت من المیدان وهجرت الاوطان ووليت الادبار وارتكبت عار الفرار لو كان هذا بدرا كنت اعهدك شمسا لو كان هذا ضبحا كنت اظنك اسدا الشتات شتت شملك وكیف یكون المجموع والجنود اما ترجع وتتم الامر والا لافضحنك شر فضیحه واجعلك مثلا سائرا بین الخلیقة لاننی لا ارضی ان اراك مخذولا فی امر عهده فی عهدتك ولا اجدك مذلولا مدحورا فی شان جعلتك فیه حكما بل حاكما نافذا وعلی كل حال فاختر لنفسك ما شئت والسلام

٤٤

انچه در این نامها از لسان اقا میرزا اسد الله مرقوم نموده اند ترتیبات قلمیهاست نه مسائل حقیقیه شریك عنایة الله چند دفعه عدم رضایتش را از تقسیم مذكور اظهار داشت ومساعدهٔ منرا طلب نموده زیرا تقسیم اولی از شمال بجنوب بلند وکم عرض بود ولی چون منتسب بداهیه بود وان تقسیم در ایام جمال مبارك جل شانه شده بود خواستند خواهش تجدید تقسیمرا از كردن او رفع وكردن افنان بیندازند واین فائدهٔ در ضمن ایشان بود باری حسب الارادهٔ ایشان تجدید تقسیم نموده خریطهرا بنظرشان رساندم ومقبول كردید صورت خریطه اینست

بس از مدتی جون حضرات افنان که هریك نجم دری در سمآء امر الهی بودند وقبول مدعی ایشان وشكست عزت امر اللهرا اعنی لعن وطعن اغصان وآل اللهرا اذعان

مهیا نبود افنان حاجی میرزا سید علی داماد طالب فروش قطعهٔ از زمین بقدریكه

ننمودند واز اوامر نازله در الواح مقدسه انحراف را جایز نداستند از جمیع جهات بر ایشان تنگ کرفتند وبرای بستن مطبعه ایشان که حسب الامر جمال مبارک جل شأنه بسعی غصن اکبر محض تبع آثار مبارکه در بمبئی تأسیس شده بود ومنع احبای الهی از تلاوت الواح مقدسه مخالف مدعای ایشان محرف ومطبوع نوشتند ومطبعه را تعطیل نمودند افنان از تنگ دستی وکالتی مصدق در قنسول جنرال عثمانی جهت اینعبد از بمبئی نوشته ارسال داشتند وطلب کرو کذاشتن زمینشانرا در حیفا نمودند (صورت وکالت این است)

بتاریخه انا الواضع امضائی ادناه تاجر ومن تبعة دولة ایران العلیة مقیم فی مدینة بمبای من بلاد الهند قد وکلت سیادة بدیع الله افندی ایرانی من ذوی الاملاك ومن تبعة الدولة العلیة العثمانیه المقیم فی مدینة عکا التابعه ولایة بیروت الجلیلة وکالة مطلقة عامة لجمیع الدعاوی علی اختلاف انواعها وتفاوت درجاتها سوآء طالبا بها او مطالبا مدعیا او مدعی علیه مع ای کان من الناس ومن دوائر الحکومة السنیة امام کافة المحاکم الدولة العلیة العثمانیة لآخر درجات المحاکمات وآذنته بتحریر وامضآء وتقدیم کل استدعآء ولائحة واخطار وورقة لاینه محکمة او دائرة کانت وبالتبلغ والتبلیغ وبالقآء الحجز وفکه وتثبیته وباجرآء الرهن وبیعه وفکه وبطلب الاحکام وانفاذها وبالصلح والابرآء وبطلب حقه الشفة وبالبیع والشرآء وبالقبض والاقرار وبالاشتکآء عند الحکام وبکلما یصح به التوکیل شرعا وقانونا واجزیت له اخیرا حق التوکیل لمن یشآء بکل او بعض ما وکل به من الخصوصات المارة الذکر والبیان حرر ما هو الواقع تحریرا فی یوم الاثنین من شهر ذی الحجه ١٧ سنة ١٣١٥

سید علی شیرازی

تبعه دولت علیه ایرانیه دن موکل حاجی سید علی شیرازی افندی اشبو وکالتنامه لی زیرده امضالری موجود تبعه دولت مشار الیها دن میرزا عبد الحسین کاشانی وحاجی سید محمد شیرازی افندیلر لاجل الشهادة حاضر بولند قلری شهبندر خانده امضا ایلدیکی جهتله موی الیهك امضاسی . اولد یغی تصدیق قانور

٢٧ سنه ١٣١٤

١٤٢ ١٤٣

شاهد
حاجی سید محمد
شیرازی

شاهد
میرزا عبد الحسین
کاشانی

حسب الخواهش ایشان نزد فؤاد سعد بک کرو کذاشتیم از انتهای مدت کروچون وجهی مهیا نبود افنان حاجی میرزا سید علی داماد طالب فروش قطعه از زمین بقدریکه

دین فؤاد سعد داده نمود واز کرو رها کردند شدند تا همهٔ زمین بقیمتی کمی فروش
نرود با بعضی بعضی از صاحبان املاک وتجارت از طائفهٔ مسیحی سلیم بیک ریس
واسکندر [illegible] افندی کساب وخواجه الیاس ابیض مذاکره نمودیم قبول خرید کردند
ان ایام غصن اعظم عباس در حیفا بودند خبر شدند محض انکه مالیه بدست نیاید
وهمهٔ زمین را فؤاد سعد در مزاد علنی بقیمت کمی بفروشد وخودشان بخرند وافنان
بنتیجهٔ نبرند اخوی ایشان اقا میرزا محسن را امر کردند دعوی شرکت زمین را در
محکمهٔ حیفا اقامه نمایند وطلب حجز کنند تا بیع توقیف کردد رئیس محکمه حسین
روحی مرتشی بود از محکمه قرار حجز را مخالف قانون داد وریشش کیر کرد چون
وقتیکه شنید مدعی علیه (ابوکات) تعیین نموده ولابد مسؤل میشود وکار مشکل
میشود ترجمان قنسولات المان نخلی قشوع دوست صمیمی وواسطهٔ خود را میفرستد
سرا با اینجانب مخابره نماید واتفاق نماید وخود را از مسؤلیت خلاص کند مذکور بعد
از جلوس کفت مرا رئیس محکمه فرستاده انچه عرض میکنم رجا دارم کسی خبر نشود
مرا رئیس محکمه فرستاده ومیخواهد با شما اتفاق نماید عباس افندی باو صد لیره
عثمانی وعده کرده اند بدهند اکر این مبلغ مبلغ را تعهد میکنید بدهید سرا
مساعد شما میشود وحجز را برمیدارند کفتم ما مالیه نداریم مصارفات دعوای را
مشتریان میدهند سلام برسانید وبکوئید کول عباس [illegible] افندی را خورده اید
وخود را در مشکلی انداختید اقلا صد لیره را بکیرید والا از صد بیست بیشتر [illegible]
نخواهند داد چنانچه در عکا وحیفا با چند نفر جهت کزراندن کارشان وعدها
نمودند وبعد ربع انرا ندادند وکیل دعوی اعتراض را نوشته ومخالفت حجز را بقانون
بموجب مواد قانونیه اثبات کرده وشما وعباس هر دو را مسؤل نموده اکر پیش از قرار
حجز خبر کرده بودید راه نمائی میکردم بنحویکه شما دو مقابل این مبلغ را حلالا
طیبا تحصیل مینمودید باری اعتراض را وکیل دعوی تقدیم ورئیس را مسؤل کرد وتحت
محاکمه خواست غصن اعظم عباس دیدند کار بد شد سر [illegible] کیسه را باز وعدها
پی در پی باهل درب خانه میرسید وهر یك هرچه میکرفتند باینجانب سرا میکفتند
[illegible] وبرای مزید راه نمائی مینمودم مدعی دعوایش را مبنی بر مکتوبی بخط مدعی
علیه نموده بود جلسهٔ اولی در محکمه بحث الذی کذب محکمه طلب بینه نمود
غصن اعظم عباس دوازده نفر از بهائیان نرا تعلیم داده فرستادند شهادت کذب
دادند محامی تزویر نامه وشهود کذب را عارض شد در حیفا وعکا شهرت کرده
اهالی میکفتند هرکه شهود کذب میخواهد برود از عباس افندی بخواهد اوراق
دعوی بمحکمهٔ استئناف ببیروت نقل شد بملاحظهٔ انکه بقوهٔ مالیه در بیروت دعوی
از محور قانون تجاوز نکند مدعی علیه ایامیکه در سمرقند بودند وتحت حمایت

دولت روسیه بود سه تذکرهٔ تابعیت انجارا برای خود واقا سید احمد واقا سید محسن کرفته بودند واز رعایای دولت روس محسوب بودند ولی اظهار نمینمودند جهت اثبات تابعیت در قنسول جنرالی روس در بیروت با دو محامی (ابوکات) روانه بیروت شدند غصن اعظم عباس خبر شده حالا مدعی را به بیروت میفرستند خود را ایرانی قلم داده بواسطهٔ قنسول جنرال دولت ایران نگذارند براد ر مدعی علیه تذکرهٔ روسی بگیرند بالاخره همهٔ زحمتهای غصن اعظم عباس هدر رفته مدعی علیه تذکرهٔ تابعیت روسیه را کرفتند (رغما لانف المدعی الکذاب) ومخابرات رسمیهٔ متعلق بدعوی بواسطهٔ قنسول جنرال دولت بهیهٔ روس مجری شد مدعی اقا میرزا محسن مأیوس برکشتند ومدعی علیه افنانوف شدند حال بتحریر نامهای مدعی علیه حاجی میرزا سید علی افنانوف ودو محامی را مینکارم تا صدق قول بر مطالع معلوم کردد

بیروت ١٤ حزیران سنة ١٩٠٠
حیفا

روی باکت
بمنه تعالی
یشرف بمطالعة جناب حضرة سیادتلو بدیع الله افندی الافخم
دامت معالیه

غب تقدیم الاحترام الفائق اعرض ان السید علی افندی قد استلم الیوم من القنسلاتو التی تثبت بکونه (افنانوف) اجتمعنا البارح بحضرة القنصل الجنرال فهو رجل طیب للغایه وهو یعرف عائلتکم الشریفه تماما لانه کان بادرنه یوم وجودکم بها وبعد ان فحص القضیه فحصا مدققا ووقف تماما علی اسباب الخلاف وعلی اسمآء حضراتکم وشقیقاتکم واخذ بذلک مفکره اعلن فکره بانه یتداخل بالدعوی رسمیا ولکنه بعد ان اشار بالصلح کثیرا وعلم بصعوبة حصوله ولذلک قدمنا التلغراف للعزیز فیظهر تطمینا لحضرتکم وقدمنا الیوم استدعائین بدعوی تزویر التحریر علی السید محسن وبدعوی تزویر قرار الحجز وبعد غد نقدم استدعآء الشکایة علی القاضی ولنا الرجاء بان نحصل یوم السبت او الاثنین من جناب المدعی العمومی علی امر مع انه یحکا باعطاء سیر الدعوتین بالتزویر وعلی انها تلغرافی لجناب النظارة بسحب ید القاضی واخذه تحت المحاکمه او علی امر بالتحقیق علیه الغایه ان اشغالنا هی ناجحه بعنایة سیادتکم وسنحصل انشاء الله بها فوز عظیم صحتنا جمیعنا جیده والحمد لله وربما طالت اقامتنا هنا مدة اسبوعین هذا ما وجب اعراضه راجیا التنازل بتطمین نصری لیطمن العائله ودمتم سیدی

الداعی
شکری قرداحی

در ذیل مکتوب عموی مذکور که مساعد او بود این
جمله را نوشته

مولای العزیز المحترم
غب افتقاد شریف خاطرکم وبث الشوق الوافر اعرض بما ان شرح العزیز شکری هو کاف لافادة سیادتکم عن کیفیة جریان الشغل ولاطمینانکم عن حصول المرغوب فلا حاجه للاسهاب فقط ازید علیه بان صهرکم الاکرم السید علی افندی تقید بدفتر حمایا قونسلاتو جنرالیة روسیا واعطیت لبده مذکرة الاقامة معلنة بکونه بوخاری افنانوف علی نغم نشید اوف اوف لیسونی الملاکوف وانشاء الله عما قریب تنادی العدا اوف اوف من دعاوی افنانوف
اما من جهة شغلی فکذلک بحسن توجهاتکم لابد ان تکون النتیجه حسنه نظرا لاهتمام سعادة قنصلنا الجنرال وحسن نوایاه اذ اننی قابلته مرة ثانیه الیوم وطالت المذاکره نحو ساعة ونصف علی جملة قضایا وطمننی عن شغلی وانه لا ابالی بالحرکات الحاصله ضدی وخرجت من عنده شاکرا ممنونا وسوف اقابله قبل سفری من هنا الصحة لله الحمد جیده وانشاء الله قریبا نشاهدکم مع کافة الاصحاب بالصحة والانشراح راجیا التکرم بتبلیغ سلامی للاحباب السادات محمود افندی خان وفارس افندی ومحمود افندی الیاسین وللدکتور ابراهیم والخواجه جورج مدور مع التفضل بتطمین العائله عنی وادام الله بقاکم افندم
من
بشاره

وچون نقض حکم راجع بمحکمه تمیز در آستانه بود وخواجه فؤاد سعد که زمین نزد او گرو بود باید اوراق را امضا نماید با دو محامی رفتیم بحیفا منزل او در اثنای نوشتن اوراق دو دفعه قنسول المان چون فؤاد سعد ترجمان قنسلات المان بود بواسطهٔ تلغراف مستعجل اورا خواست نگذاشتیم برود تا اوراق را امضا کرد بعد از رفتن بحیفا پسر قنسول المانرا که از جمیع حرکاتش با خبر بودم وهمیشه اظهار دوستی مینمود ملاقات نمودم گفت عباس افندی بقطعه زمین بمن دادند پدرم را وادارم فؤاد را بخواهد ونگذارد اوراق تمیز را امضا کند حال الحمد لله گذشت شما کار خود را تمام کردید ومنهم بسبب شما بقطعه زمین بچنگم آمد انشاء الله همیشه ما بینتان دعاوی باشد وما منتفع شویم مطمئن باشید ابدا ضرری بشما نمیرسانیم من پدررا فهماندم از فؤاد سعد مکدر نیست وملامت نخواهد نمود چون در همهٔ ممالک عثمانی وسیع یک محکمه تمیز بیشتر نبود انهم در آستانه وسیا میشد بعد از مدتی مدعی ومدعی علیه اوراق قرار حکم تمیز بر میگشت فکرم مشغول اتخاذ واسطهٔ بود جهت اتمام امر اوراق واصدار نقض حکم مستعجل بیاری الهی در لوکندهٔ المان جوانی ملاقات شد دیدم شبیه بترکهاست بعد از تعارف گفت من ابوکات مکتب بارون روشل وبعض دوائر رسمیه در آستانه هستم تفصیل دعوای افنان وتمیز انرا گفتم گفت من تعهد میکنم سی وپنج روز قرار حکم تمیزرا از محکمهٔ تمیز حسب الخواهش تمام نموده ارسال نمایم بسرعت با او اتفاق نموده وکالت دادیم ومجال ندادیم عباس افندی خبر شوند وبهم بزنند مذکور رفت

بآستانه وبعد از بیست وسه روز تلغرافش آمد حاوی بشارت اتمام اوراق مبنی بر نقض حکم حیفارا بوبلا داد افنانوف را تهنئت گفتیم قرار محکمهٔ تمیز بر نقض حکم محکمهٔ حیفا باین زودی سبب حیرت عموم بزرگان حیفا وعکا شد از اسم (ابوکات) جویا شدند نام ونمرهٔ مکتبش را بهمه دادم غصن اعظم متحیر ماندند بچه واسطه باین زودی اوراق مبنی بر حکم محکمهٔ تمیز بر گشت وحکم مزور بباد رفت شخصی از محرمانش آمد گفت خیلی پریشانند ومیگویند اخی الشیطان من این وجد هذا الرجل گفتم لست اشطن منه ولکن الله ساعدنی لاخذله لیعلم اقتدار الرجل بدون مساعدة الهیه لا ینفع غصن اعظم دیدند چارهٔ جز صرف نظر مشتریان از خرید واتفاق با افنان در ادای دین نیست بدری بکرا میفرستند مشتریانرا منع از خرید نمایند باسم اینکه میخواهند صلح کنند واز جهت دیگر با افنانوف بواسطهٔ مدعی اخویشان بنای مخابرهٔ اتفاق را میگذارند باین نوع بلوض انکه بخارجی بفروشند قطعه قطعه نموده خودمان میخریم مشتریان از من مسامحه طلب نمودند زیرا از فساد بدری بک که میرآلای ارکان حرب بود میترسیدند بد اخلاق سبعی معروف بود شرح حال واتفاقش را با

غصن اعظم بعد مرقوم میدارم خواهش غصن اعظم بعد از عجز وخسران دعوی افنانوف قبول نمودند وبهمان نحو فیصل گرفت ومحتمل خسائر زیادی نمودند غصن اکبر باین مصالحه راضی نبودند ومتصل مرقوم میفرمودند قبول نکنیم این نامهٔ ایشانست در خصوص عدم قبول مصالحه

سر باکت

حیفا

حضرت غصن الله الانور بلحاظ اطهر ملاحظهٔ فرمایند

هو الله تعالی

فدایت شوم نامهٔ شریف دیروز رسید وانچه در باب رهن ارض مرقوم ملاحظه شد پس از تأمل جواب معروض خواهد گشت امروز ورقهٔ جدیده که در باب ملاقات با متصرف با شما مرقوم رسید وبر مطالب مندرجه آگاهی حاصل گردید اگرچه واضح نبود که مقصد از صلح چه بود صلح عمومی ویا صلح در باب دعوی اگر صلح عمومی مقصد است شروطرا میدانید باو بفرمائید واگر صلح دعوی است بهیچوجه صلاح نیست وباید دعوی کار خود را بکند وسابق در این باب مذاکره شده بود که اگر بخواهند صلح بدهند صلح بما چه این شخص اجنبی است بما رجوعی ندارد واگر تکلیف بکنند که ما با اقا سید علی گفتگو کنیم وتکلیف ترک دعوی کنیم بسیار خوب ما باو میگوئیم ولی ما کفیل قبول کردن او نیستیم او هم نخواهد قبول کرد واگر بکند بسیار بی موقع است هر وقت این شخص اذیتی کرده بملاحظه ویا واسطه ترک دعوی نمودیم بعد نیشش پیش از پیش کار کرده بسیار تعجب نمودم که شما طفره رفتید ومخابرهٔ بنده محول کردید بسیار واضح است که ابدا صلاح در این ترتیب که او گفته نیست دستبوسی پیش ما ممنوع است گذشته از این پیش او رفتن ابدا مناسبت ندارد اگر بر فرض باید محل صلحی بر پا شود باید در خارج باشد شما خود جهت ملاحظه را آگاهید والبته دقت خواهید فرمود در هر صورت کار اقا سید علی واخویش بما چه دخل دارد هر که با هم جنگ میکنند

صلحش‌را باید ما بکنیم این مذاکرهٔ باشا از معدود است وسببش ورقهٔ است که صورتش‌را
در جوف ارسال فرموده بودند چون ولایت محکم گرفته اند واهمیه نموده میخواهند ورقهٔ
مصالحه تمام نموده بفرستند بیبروت یا جای دیگر واین مطلب را پامال کند البته البته حال
اجتماع ومذاکره صلاح نیست اینجا عسکریه در فکر افتادند بنده بوسائط موقوف نمودم زیرا
غرض انها معلوم‌ست مقصد خیر نیست اگر راست بود بسیار خوب بود ولی هر وقت کارشان
مشکل میشود بخیال مصالحه میافتند پس از خلاص کسی را نمیشناسند هر طور هست پاشارا
منصرف فرمائید ویا بنوع خوش‌خود وبند مرا بی طرف نمائید که بما دخل ندارد واگر قصد شما
اینست که ما مداخلهٔ داریم قول میدهیم که بهیچ مداخله نکنیم شما مدعی‌را ساکت کنید
ولکن اقا سید علی باید محکم جواب گوید یعنی هر نوع صلاح دانید تنها هم کسی‌را نبیند
با شکری‌افندی با هم باشند انچه بنظر رسید معروض گشت در بعض مواقع تطویل شد بملاحظه
انکه شاید مکتوب بدست کسی افتد والا ببعض اذکار احتیاج نبود باقی فدایت دوشنبه
مجدد اظهار میشود حال که کار باینجا رسیده ترکش جایز نیست از بعض اشخاص چه
ملاحظه اینها حکم ندارند مگر انکه بگویند شما باید از قلعه بیرون نروید پس از اثبات دعوی
واینکه حق با اقا سید علی است میشود از مجازات بگذرند والا حال این اجتماع سبب میشود
که قصوررا بر این طرف ثابت مینمایند وشهرت میدهند که رجای عفو نمودند وپاشارا واسطه
کردند شما بگردن صاحب ملك بگذارید او هم اجنبی است نمیتوانند باو زور بگویند اگر
کسی بیندیده در این باب مخابره ومراجعه نماید جواب خواهم داد که بمن ابدا دخلی ندارد
واین شخص اجنبی است واز من نمیشنود این قصور بند ماست مع ذلك انچه صلاح دانید اختیار
با شماست در هرحال باید صبر کنید تا اقا سید علی بیاید ومذاکره شود
این نگارنده بین دو برادر متحیر ماندم چه بکنم از جهتی نهایت اسرار والتماس حتی حاکم
شهررا برای مصالحه بر سر من میکردند ای کاش که مساعد های این نگارنده وخدماتش ثمرهٔ
داشت وبجای وفا جفا ظاهر نمیشد واز غصبیت ووراثت که در کتاب (عهدی) از وراثه محسوب
محروم نمیکردند وانچه‌را جمال مبارك جل شأنه در ایام خود عنایت فرموده بودند ~~تصرف نمینمود~~
~~نمینمودند~~ موفق باسقاط دعوای زمین نمیشد تصرف نمینمودند هر کسی در همین [redacted]
دعوای زمین افنان ملاحظه کند وبر مجاری امور دقت نماید شهادت میدهد اگر بفضل وعنایت
جمال مبارك جل شأنه این نگارنده مداخله نمیکردم همهٔ زمین بباد رفته بود وصاحب زمین
از ادای دین فؤاد سعد عاجز میماندند وشاید هم مسجون میشدند حجز دعوای رشوت بر
رئیس محکمه نموده بودند مساعداتم‌را دستخطهای اعظم واکبر شهادت میدهند یا لیت
اگر منظور نمیداشتند مطرود نمیکردند بعد از صعود جمال مبارك ابهی جل شأنه با انکه
التفاتها وعنایتهای مبارك درحقم مشهود بود بدرجهٔ که هیچ یك از برادران وعائله قادر
بر امری‌که سبب حزن شود نبودند در ایامیکه در قصر عبد الله پاشا ساکن بودیم یك روز
برادر غصن اعظم محض جلب رضای مبارك یك دست لباس غربی آوردند وبدست خود باین
نگارنده پوشاندند انوقت تقریبا دوازده ساله بودم وهرجا میرفتند هراه میبردند وهمچنین

دیگران ولی بعد از صعود ورق برگشت وهر یک خود وقریبانش از جهت حرمش وارث جمال مبارک جل شأنه وحرم مبارک ومقتدای بهائیان شدند ووارث حقیقی متروک گشت انا لله وانا الیه راجعون

حال بر سر مطلب آییم بعد از وصول این نامهٔ غصن اکبر دیدم چارهٔ جز انکه کاررا بخود حضرت افنان ودامادِ واگذارم نیست پاشای مذکوررا ملاقات نموده بلطائف الکلام اورا راضی نمودم وامررا بصاحب ارض واگذاشتم دیگر نه احتیاج باجتماع ونه مذاکرهٔ شد وصاحب ارض با برادرخود قرار دادند وامر فیصل گرفت وبسبب مسامحه رئیس محکمهٔ حیفا افنان وعباس افندی از محاکمه معافی یافتند اگر چه این امر تماما حسب میل غصن اکبر ومن فی حولشان نبود ولی جز اینهم چارهٔ نبود

وهمچنین روزی بعد از غروب آفتاب در اثنای وجود افنان با دو محامی در بیروت برای انکه چه حضرت افنان افنانوف بشوند (کمسیر ژاندرمه) را قائمقام فرستاد ومحرمانه خبر کرد اگر اراده ارادهٔ رفتن ببیروت را دارم تاخیر نمایم زیرا از حاکم عکا امری بخط شفره رمزی آمده شمارا از رفتن منع کنیم اگر بخواهید امشب یا وابور نمساوی بروید حالا دانستم فساد از غصن اعظم است میترسند به بیروت روم افنان افنانوف شوند وحال انکه ابدا ارادهٔ رفتن نداشتم همان روز خبر گذشت کار افنانوف شدن افنان رسیده بود به کمسیر گفتم بقائمقام سلام برسان وبگو از لطف ایشان بسیار ممنونم وهمچنین از محبت شما ارادهٔ رفتن ببیروترا ندارم این امررا برای برادر عباس افندی سبب شده فردا معلوم میشود فردای انشب صبح زود با کالسکهٔ المانی رفتم بعکا یکسر بمنزل حاکم جمیل پاشا چون بشرب مسکرات مبتلی بود با قبای شب استقبال نمود از رائحهٔ دهنش معلوم شد که بقول ترکها سرخوش است رفتیم باطاق پذیرائی بعد از جلوس بسیار اظهار محبت کرد ورفت باطاق دیگر وقدری بادام وپسته وفندق آورد وگفت شما مشروب نمیخورید رجا دارم از این آجیل که مزه است میل بفرمائید عارف مسلک وفارسی دان بود وقت را مناسب دانسته برای مزید سرخوشی او واخذ حقائق بعضی از غزلیات حافظ وابن فارض ومثنوی که در خصوص عشق حقیقی وشراب معنوی گفته اند خواندم وتفسیر نمودم نمودم بنا کرد سرتکان دادن واظهار وجد نمودن بدرجهٔ که زمام از دستش رفت چون خوب گرم شد این بیت از اشعار جمال مبارک جل شأنه را خواندم

ساقی از غیب بقا برقع بر افکن از عذار تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

انچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

بمجرد استماع این شعر مبارک نتوانست خود داری بکند برخاست لبان منرا بوسید ودستم را گرفت ببوسد هرچه منع کردم ول نکرد واظهار داشت شما صبح باین زودی تشریف آوردید مابد لابد فرمایشی دارید بنده خودرا از بندگان حضرت بهاء الله افندی میدانم بلکه سبب افتخار من است خدمت بندگان آستانهٔ او تا چه رسد بابناء او که گلاب ان گلند [redacted] چونکه گل رفت وگلستان شد خراب

بوی گلرا از چه جوئیم از گلاب

میخواند وبهیین وبسیار متمایل بود گفتم آمده ام از شما بشما شکایت کنم فرمود مگر چه شده
من همیشه محب اهل بیت حضرت بهاء الله افندی بودم وهستم پرسیدم دیروز بچه ملاحظه
بقائممقام حیفا امر شفره داده ید منرا از رفتن به بیروت منع کند وحال انکه ابدا اراده رفتنرا
نداشتم گفت من بخط شفره رمزی تلغراف زدم بشما که گفت گفتم (گنجشك) بکمال تاسف
رو باین نگارنده کرد وگفت برادرتان عباس افندی آمدند ذکر کردند برادر من بعنی شما
بالاخره مارا در مشکلی خواهد انداخت باك ندارد از روی غرور جوانی حرکت میکند با انکه
منفی است وهنوز حکم نفی برداشته نشده میخواهد برود ببیروت میترسم سبب شود مارا دو
باره از رفتن بیرون قلعه منع کنند وگفتند شما التجای باجانب نموده اید ومیخواهید دامادتانرا
تبعه دولت روسیه نمائید واین امر سبب گرفتاری همه عائله وبهائیان میشود لذا حفظا لعمه
عائله منع کردم دیدم عبد البها عباس که همیشه از ظلم برادران آه وناله میکند وبایران وطوران
وترك وتاجیك مینویسد ثلة من الذئاب هاجمین علی عبدك الاعزل من السلاح زهوررا
ریخته وظلمانرا در لباس حفظ وحرامت عائله بکار برده مجبور شدم مقاصد شانرا آشکار سازم
وظلمهایشانرا نسبت بعائله وبرادرانشان محض ارضاء خاطر زوجه فاسده اظهار دارم
تفصیل دعوای زمین ومجبوریت التجای باجانب وحرکات سیاسیه شانرا در سبیل اضمحلال عائله
وبرادرشانرا ببه براهین قویه ودلائل صریحه ذکر کنم وکذب وافترای غصن اعظم را ومقاصد
سافله زوجه ایشانرا بیان نمایم وبالاخره گفتم وقتی آید داماد خود سید محسن که تذکره
سمرقند مثل اخوینش دارد تبعه دولت روسیه نماید واگر شما عکا باشید خبر میکنم مقصد
عباس افندی ابادهٔ برادران وعائله حضرت والد بهاء الله است تا پسر دختر خود که پدرش
هادی شیرازیست ولیعهد نموده بعد از خود دارای منزله برادرانشان کرده وهمچنین
بالحاح خواستم دفتر اسماء نفوسیکه در ایام سلطان عبد العزیز از ادرنه بعکا نفی کردند
بخواهند وببینند کدام اشخاص منفی هستند بخارج نروند وبسیار اصرار کردم وگفتم من منفی
نیستم حین ورود منفیان بعکا داخل ماه سیم شیرخواره بودم ودر هیچ قانونی بچه شیرخواره
حکم نفی بر او تعلق نمیگیرد از این حرکات عباس افندی بسیار استغراب نمود وزیر لب
خنده کرد وگفت چونکه ببیرنکی اسیر رنك شد موسیی با موسیی در جنك شد
حالا قلم گرفت وتلغرافی ضد تلغراف اولی نوشته داد که بباشکاتب بدهم (شفره) رمزی
بفرستد وگفت انشاء الله دفتر اسامی منفیانرا میخواهم وبعباس افندی ابلاغ میکنم گفتم رجا
دارم فراموش نفرمائید این امر بسیار مهم است وعده قطعی دادند وداع نموده یکسر رفتم
درب خانه تلغراف را بباشکاتب دادم وکمك کردم تا (بشفره) نوشت وفرستاد باو وببعضی از
مستخدمین حکومت سفارش کردم مواظب باشند وحاکم را یاد آوری کنند در خصوص دفتر
اسامی منفیان وطرق انتفاع از عباس افندی را دلالت نمودم منوط باخبار من رفتم بحیفا
بقائممقام وکمسیر هر دو دوست بودند تفصیل را ذکر کردم قائممقام گفت تلغراف رسید حالا
دانستم شما رفته اید ومتصرفرا دیده اید کاررا درست کرده اید (براو براو) عباس افندی
بیخود نیست از دست شما شکوه دارد زیرا بهر امری برای اضرار شما تمسك مینماید بالاخره
خود مبتلی میشود هرچند روزی میرفتم بعکا امر اظهار دفتر اسامی منفیانرا تعاقب میکردم

حاکم هم سعی فوق العاده مبذول داشت   عبد البها عباس مضطرب شده بین بهائیان
فریاد میکرد ونفوسیکه اسامی ایشان در دفتر بود بعداوت من وامیداشت ومیگفت به ببینید
چقدر در گرفتاری همه میکوشند ناقضین رفته‌اند از حکومت بیرون آوردن دفتر اسامی منفیانرا
طلب نموده اند تا کل‌را در قلعه حصر نمایند بر من هرچه وارد شود از حبس ونفی وشدت
بأسی نیست ونهایت آرزوی من است ولی احبای الهی با اهل وعیال گرفتار وپریشان میشوند
(غصن اعظم عباس افندی در اینمواقع محض اشعال نار عداوت وبغضا در قلوب نسبت باغصان واولیا
واهل بیت مبارک اظهار دلسوزی ببهائیان مینمودند) آنانهم نمیدانستند این فتنه‌های
خود شانست   یك روز در شهر در کوچه در موقعیکه (بسباط) با قاضی معروفست وغصن اعظم
عباس افندی میامدند بهم برخورد نمودیم ایستادند وبکمال تأثر وحزن فرمودند شما دفتر اسامی
منفیانرا از حکومت طلب نموده اید ومیخواهید نفوسیکه منفی هستند معلوم کرده این سبب
میشود همه گرفتار میشویم گفتم چون شما بحاکم من‌را منفی قلم داده‌اید ومنع رفتن ببیروت‌را
خواستید او هم تلغراف رمزی بقائممقام زد ومنع نمود با آنکه ابدا خیال رفتن بیروت‌را نداشتم
زیرا دو محامی با جناب افنان رفته‌اند وبفضل وعنایت جمال مبارك جل شأنه همه زحمتهای
اقا میرزا محسن بواسطهٔ قنصل جنرال ایران نتیجهٔ نبخشید ورغما لانف الذی لا یرید حضرت
افنان داماد (افنانوف) شدند [illegible] ومؤید ومنصور برمیگردند واگر میخواستیم به بیروت برویم
نه شما ونه هزاری مثل شما قادر بر منع نبودند مظهر من جمال مبارکند وانچه در خصوص تمسك را
بدول اجنبیه بحاکم گفتید جهت اشعال نار غضب او انچه در اینخصوص لازم بود باو گفتم
ووبالش بخود شما راجع شد من اعتمادم بحق وعدل است نه بحیل سیاسیه فرمودند من
همچنین امری بحاکم نگفتم او درست نفهمیده گفتم الآن میرویم نزد او رو برو میکنیم گفتند
لزومی ندارد حال من از شما میخواهم عقب نکنید وحالتشانرا تغییر دادند واشك در دیده
ایشان ظاهر شد بنوعیکه هرکسی میدید گمان میکرد حقیقت دارد وحال انکه این از جمله
حیل سیاسیه بود وقتیکه میخواستند طرف مقابل‌را اقناع نمایند وافکار خودرا جاری کنند
حسب الاقتضا حالت خودرا تغییر میدادند ودر این امر اقتدار غریبی داشتند (در ایامیکه
نزدشان بودم یك روز بفاصلهٔ سه ساعت از غضب بمظلومیت بدرجهٔ گریه وشادی وخنده
ودر هرسر حالت چنان حالت‌را تغییر دادند که ابدا کسی گمان تمثیل نمینمود غضب در
بین حرم ومظلومیتشان در بیرونی پائین نزد بهائیان وخنده وشادی در بیرونی بالا بین وجوه
که بشب نشینی آمده بودند) باری بعد از گفتگوی زیادی گفتم من انشاء الله این امرا تدارك
میکنم وچنانچه پیش بهائیان فریادها زدید وهمرا بر ما شوراندید ولا بد بایران وسائر
بلاد نوشتن خلاف حقیقت‌را ترتیب داده اید وحال خواهید نوشت نتوانستند پیش ببرند
تا حال آنچه کرده اند وبالش بخودشان راجع شد وصورت لائحهٔ هم ترتیب داده که شکایت
برادرانست بآستانه نوشته اند باطراف خواهید فرستاد حسب العاده تا معجزه جدیدی
برای مرکز میثاق اشعار بدهید بمجرد استماع همرا انکار نمودند وقسم بروح مظهر مبارك
[illegible] خوردند که من ابدا حرفی نزده‌ام هرکسی گفته کذب واز من قول گرفتند مسئله‌را

خواموش‌نمایم من هم بقول عوام عرب (الدم ما یصیر ماء) (خون آب نمیشود) قول دادم ووفا
نمودم حاکم وغیرهرا دیده بلطائف الکلام تسکیت کرده ام بنوعیکه از اظهار دفتر اسامی منفیان
چشم پوشیدند ولی غصن اعظم عباس افندی نزد بهائیان از تهمت وافترا نسبت دادن
کوتاهی نکردند شخصی از آنان که محبت صمیمی باهل بیت داشت هر وقت در کوچه تنها
تصادف میکرد بسیار اظهار دلسوزی مینمود وانچه غصن اعظم میگفتند خبر میکرد ومیرفت
یکدفعه گفت درمحو آل جمال مبارك برای خاطر داهیه شب وروز میکوشد وگریه کنان رفت

حال حسب الوعد مختصری از احوال واخلاق بدری بك ومصاحبتش با غصن اعظم مینویسم
از جمله سیاسی غصن اعظم عباس این بود که همیشه یك دو نفر از نفوسیکه برای انتفاع از هیچ
امری روگردان نبودند با خود مع میکردند من جمله این بدری بك بود چون میرالای ارکان
حرب بود با امرای عسکریه وملکیه مخالط بود ونظر بسوء اخلاقش همه بملاحظه اورا میکردند
مثل عریف پاشا ومتصرف وغیره حسب الطلب برادر غصن اعظم فساد میکرد وانچه میخواستند
مجری میداشت بالاخره مجبور مجبور شدم بمصطفی بمصطفی رمزی پاشای فریق بفهمانم که
انچه مذکور از این نگارنده میگوید واز مخالطه با اجانب درحیفا میگوید چنانچه یکدفعه
گفته بود من درحیفا با حزب ترکیه الفتاة که دشمن سلطان هستند وهمین مطلب را سید
جواد یزدی شوهر خواهر حرمشان دربیروت ذکر کرده بود مقصد انکه نگذارند بحیفا
بروم بدلائل قاطعه بپاشا فهماندم سوء اخلاق وفساد اورا که واسطه برادر عباس افندی
است اگر بخواهم تفصیل انچه بدری بك با عائله مبارك محض خاطر عباس افندی کرد بنویسم
مثنوی هفتاد من کاغذ شود مختصر انکه کوتاهی نکردند ولی بفضل وعنایت جمال مبارك
جل شأنه تاثیری نکرد ووبالش بالاخره بخودشان راجع میشد وبدری بك بجزای خود رسید
وخدا مارا از او خلاص کرده تفصیل ان اینکه بدری بك دختری از شوهر اولای زنش
داشت یعنی نا دختری او بود وچون منظری زیبا داشت جوانانرا دور خود جمع میکرد هر
وقت در کوچه میرفت چند جوان درعقبش بودند وکسی یارای اعتراض نداشت بیك مذکور در
حیفا منزلی گرفت برای صیفیه وشبها با قنسول فرانسه وبعضی از بزرگان طائفه مسیحیه شب
نشینی میکردند وبقمار بازی مشغول بودند وهمه خسائر بیك مذکور غصن اعظم میدادند
وهمچنین مصارفات آن دختر وبیت را دختر مجال واسعی بدست آورد با جوانی زیبا طلیانی
الفت نموده شبها جمع میشدند وبعشق بازی مشغول بودند این کار کار عشق است
دخلی بدین ندارد دختر مسلمه جوان مسیحی بعضی مطلع شدند وبیدری بك نصیحت کردند
عائلهرا بعکا فرستد ولی چون خود او باین دختر علاقه داشت ونمیتوانست از خود دور کند
نصیحت ناصحانرا اهمیت نمیداد تا انکه خود از علاقه دختر بجوان طلیانی مطلع شد غیرتش
حرکت کرد یك شب دو نفر از عسکریهرا میفرستد برای جوان از لسان دختر پیغام میدهند
شب بیاید درمنزل کسی نبود رفته بودند بعکا ان بیچاره میآید بمجرد وصول وجلوس در
صالون ان دو نفر داخل میشوند واورا میگیرند خفه میکنند وجل زیادی درگلوی او میکنند
ومیبرند بدریا میاندازند از عجله سنگی بپای او نمیبندند که درقعر دریا اورا نگاه داشته

باشد فردای انروز مادر واقربایش عقب او میکردند بالاخره اورا خفه کرده کنار دریا پیدا
میکنند چون اکثری علاقهٔ اورا بآن دختر خبر داشتند وبقی وفحشای تا بدری دخترا میدانستند
اورا نصیحت میکردند ترک کند ولی دختر مجال نمیداد قول ناصحان تاثیر نماید واورا
بجاذبیه که داشت جذب مینمود قال وقیل فوق عادهٔ در حیفا بلند شد مادر [redacted]
واقربایش قیامت برپا کردند وبدری بیکرا مسؤول نمودند واقامهٔ دعوی کردند وهمچنین
عباس افندی را چون خیلی میامدند بحیفا ومنزل [redacted] او میرفتند این نگارنده دیدم اتهام غصن
اعظم عباس بجهت همهٔ عائله بد ست بدلائل وبراهین قویه اثبات میکردم که ممکن نیست در
امر او مداخله کنند حتی چون یکوقتی ما در منزل آنان نشسته بودیم وبسیار محبت میکردند
رفتم بتعزیه انان بمناسبت اقناع کردم که ابدا برادر عباس افندی در ان امر اشتراکی نداشتند
مادرش گفت اگر اشتراکی نداشتند وبا [redacted] دختر علاقهٔ نداشتند چرا دخترا بمنزل خود [redacted]
بعکا بردند گفتم برای انکه تا بدری دختر دوستشانست وچون سبب قتل بسر شما که بود
وچه بود معلوم نیست لابد مساعدهٔ او بی خواهند کرد زیرا ممکن است که ارتکاب جنایت را
بعضی میخواستند از جوانان با دختر الفتی نمایند قبول نمیکرد از روی غیرت مرتکب شدند
معشوق اورا کشتند ودیگر شاید جوانان اسلام از روی تعصب دینی چون دختر مسلمان بود
جوان مسیحی تلفش نمودند لابد در مستقبل معلوم خواهد شد این نگارنده بقدر امکان
چون بجهت همهٔ عائله واسم جمال مبارک بد بود در برائت غصن اعظم عباس افندی کوشیدیم
ولی گمان نمیکردم اورا بمنزل خود ببرند رفتم بعکا به بینم چه شده سؤال از بعضی
بهائیان وغیره نمودم معلوم شد در منزل خود که منزل عبود مسکن جمال مبارک جل شأنه
بود قبل از صعود دختر فاحشهٔ معروفه را منزل داده اند خیلی متأثر شدم رفتم [redacted]
بیش فریق پاشا اظهار داشتم مسئلهٔ دختر بدری بیک برادر عباس افندی را مشعر نموده
من نمیخواهم ذیل ایشان آلوده شود بجهت شرف عطرت بهاء الله خوب نیست شما
برادررا نصیحت کنید ودخترا از منزلشان دور کنند فریق پاشا خیلی اظهار ممنونیت از
غیرت این نگارنده نموده فرمود شما در حیفا بکوشید وحفظ شرف برادرتانرا بکنید ومن هم
در اینجا کوتاهی نمیکنم وهمچنین ذکر کرد از قراریکه شنیدم یک دختر ایرانی هم منتسب
بعباس افندی همراه دختر بدری بیک بوده گفتم خبر ندارم بعد از وداع با پاشا رفتم
بحیفا وبقدر امکان در حفظ نام عترت بهاء واصحاب بهاء کوشیدم بعد از چند روزی محمد
علی بیک ایوبی که مدتی در عکا مدعی [redacted] بود وبا حضرت غصن اعظم عباس افندی نهایت
دوستی را داشت بجهت فحص مسئلهٔ بدری بیک از طرف مرکز ولایت تعیین نموده فرستادند
مذکور بعد از ورود بحسب دستور العمل عباس افندی بدری بیکرا از حبس واعدام خلاص
کرده ولی فریق مصطفی رمزی پاشا حسب الامر وارد از آستانه بجهت حفظ ناموس عسکریه
اورا از رتبهٔ عسکریه عزل ونشان وشمشیرش را گرفته طرد نمود با دخترش رفت ساکن بیروت
شد بعد از مدت قلیلی باز دختر بنای حرکات خود را گذاشته جمعی از جوانان از روی
غیرت دور منزل را گرفته بسنگهای آلوده بنجاست در وپنجرهٔ منزل را شکستند بدری بیک

مجبور شد برود بشام با عائله رفت در شام ساکن شد تا انکه جمعیت اتحاد وطرقی تأسیس وحکومت دستوریه شد خواست بمراتب عالیه رسد مرك فرصتش نداد از این عالم رحلت نمود بعد از طرد بدری بك از عکا رفتم بزیارت فریق باشا اظهار داشتند شمارا خدا از فساد مذکور خلاص کرد خیلی بواسطهٔ عباس افندی درحقتان فساد میکرد ولی من ابدا اهمیت نمیدادم چکه مقصد ش را میدانستم

حال نامهٔ مادام روزآموند تمیلتونرا که باحبای ایران نوشته مینگارم وان این است

برؤسای عمدهٔ مذهب بابی در ایران

ای آقایان مجلل محترم

در ملاقات اخیر وقتیکه بودم نزد آقای عباس افندی بجهت مذاکرهٔ در امور متعلقهٔ بکارهای مخصوص که توضیح خواهم نمود انرا در مکتوبیکه ملحق مینمایم انرا باین نامه سرکار ایشان خواستند از من که تفحص کنم وحکم نمایم در اختلافاتیکه میان ایشان ومیان دو برادر کوچکشان محمد علی افندی وبدیع الله افندی واقع شده وسبب اینطلب انکه میدانند که من تاریخ مینویسم در باب اقامتم در سوریه مشتمل به بعض اشاراتی از آشنائیم با طائفهٔ بابیه در عکا وهمچنین نظر بدوستی ده سالرا من وعائلهٔ بهاء الله مقدس

بعد بسرعت اجابت نمودم طلبشانرا وامعان نظر کردم در امر با ملازمت نما [illegible] هدایت افترا وبعد از ملاقات آقای محمد علی افندی وبدیع الله افندی فرستادم نزد شان مکتوب لاحق را

حیفا سوریا در ۳۰ تشرین ثانی سنه ۱۸۹۹

آقای عباس افندی رئیس مذهب بابی در عکا

ای آقای محترم

آمدم نزد شما بجهت مذاکرهٔ در امور مالیه بی مشورت دو برادر شما محمد علی افندی وبدیع الله افندی وچون آگاه نمودم انهارا که عریضه داشتم مسئلهٔ وجهرا بغایت مکدر شدند

لذا شرف اندوز میشوم باخبار شما که دیگر حاجت نماند بزحمت دادن شما در مسائل متعلقهٔ بمال چون بدیع الله افندی انجام دادند از برای من کارهای چندرا مستحق مکافات مالیه هستند ولکن دو برادر شما اصرار نمودند برعدم قبول این مکافات هرچند ایشان در احتیاج شدیدند لذا احتیاج نماند بزحمت دادن شما در انچه متعلق است بامور مالیهٔ اثناء ملاقاتم با شما عنایت فرمودید درخواستن از من که حکم نمایم ما بین شما ودو برادرتان بجهت انکه تاریخیکه مینویسم راست باشد زیرا محتمل است که خوانده شود در اروپه وامریك وسوریا وبلاد ایران وبعد از تأمل زیاد یافتم مسئلهٔ که طرح نمایم انرا نزد شما مهمترین شکایتیکه سرکار شما اظهار فرمودید ضد دو برادرتان ان امتناع انهاست از اطاعت شما در ریاست مذهب بابی درعکا سرکار شما تقریر مینمائید که ریاست شما مبنی است بر وصیتیکه حضرت والد محترم شما فرموده اند ومیگوئید ان وصیت در دست شماست

ومیرآلای بدری بك انرا خوانده اند

چون از نزد شما بیرون آمدم یکسر رفتم بمنزل دو برادر شما تا عرضه دارم بر آنها اعتراض شما را پس جواب دادند که انها حاضرند بجهت اطاعت وقتیکه والدشان فرموده اند

چون به بینند آن وصیت را که بخط بهاء الله مرقوم شده در اینصورت این مسئله بسیار

آسانست چه میگوئید در اجتماع خود وآقای محمد علی افندی وآقای بدیع الله افندی با سه

شاهد که انتخاب شوند از طرف شما وسه شاهد که انتخاب نمایند دو برادر شما ومترجم

وعکاس انکریزی که من بیاورم انرا چه میگوئید در اجتماع این دوازده نفر نزد مرقد مقدس والد

شما هنگام عصر هفتم کانون اول بجهت خواندن وصیت بهاء الله وگرفتن عکس وصیت

کفتید که من حکم کردم ما بین شما ودو برادرتان بدون شنیدن از دو طرف ای آقای من

احتراز از این خطائیکه توبیخ مینمائید مرا بآن در عدالت نوشتم به آقای محمد علی افندی

وآقای بدیع الله افندی که لازمست آنها هم اظهار نمایند وصیتهائیکه در دستشانست وقت

اجتماع نمودن مرقد والد شما

آیا مرحمت میفرمائید که جواب دهید مرا بزبان عربی بخط دست خود چنانچه طلبیدم از دو

برادر شما که مرحمت نمایند انرا

پس اگر ابا نمودید از نشان دادن وعکس گرفتن وصیتیکه قرار داد باید بعد برآن ریاست خود را

پس نمیتوانید بطلبید قبول ریاست را زیرا واضحست که اگر وصیت باعث ریاست شما بود

هرآینه در استعداد تمام بودید بجهت خواندن آن نزد شاهدان وفرستادن نسخه‌های

عکس آن بایران

روزاموند تمبلتون

مرحمت فرموده امین افندی عبد النور مترجم شرقی قنسول خانه انکریز در حیفا ورساند این

مکتوب را بعباس افندی والتفات فرمودن قنسول انکریز وملاقات نمودن عباس افندی را تا عرضه

دارد بر ایشان مسئله را واین دو محترم قبول نمودند مساعده مرا از راه دوستی نه از

راه رسمی زیرا این مسئله امریست ادبی نه سیاسی

اما عباس افندی ذکر نمودند باین دو محترم در حضور فریق پاشا سردار لشکر عکا ومیرآلای

بدری بك ومردمان دیگر که قبول ننمودند خواهش مرا در خواندن وصیت وامین خودش

شفاها آورده این جواب را بجهت من زیرا عباس افندی نخواستند قبول کنند خواهش مرا

وبفرستند جوابی بخط خود

اما مکتوب من بدو برادرشان اینست

حیفا ۳۰ تشرین ثانی سنه ۱۸۹۹

حضرات تمام محمد علی افندی وبدیع الله افندی

مرحمت فرموده برادر محترم شما عباس افندی وخواست از من که فحص نموده وحکم نمایم در

اختلافاتیکه ما بین شما واوست

چون محترمین شکایت عباس افندی از شما آن امتناع شماست از اذعان بریاستشان واین

ریاستیکه ادعا مینمایند انرا داده شده است بوصیت بهاء الله والد مقدس شما وچون شکایتشان اینست یک واسطه موجود است بجهت حکم الزامی در این اختلاف وآن فحص نمودن سر وصیتاست وصیتیکه نزد عباس افندی ود و وصیتیکه نزد شماست

چون عباس افندی خواهش نمودند از من که فحص نمایم این اختلافات را دادند بمن حق اینکه بطلبم اظهار وصیتیکه نزد ایشانست بجهت فحص نمودن اما شما ای آقایان شکایتی اظهار ننمودید بر برادرتان در این صورت حقی ندارم که بطلبم فحص نمودن دو وصیتی را که نزد شماست لکن چون میدانم که شما میخواهید صلح شریفی را ما بین خود وبرادتان ومیدانم که حاضرید بجهت تشبث بهر وسیلهٔ قانونیه ازبهر برای محکم نمودن این صلح لذا جرأت میکنم ومیطلبم از شما ای آقایان که اظهار نمائید دو وصیتیکه نزد شماست بجهت فحص اگرچه ابدا حق ندارم که بطلبم انرا چنانچه طلبیدم انرا از عباس افندی

از این رو خواهش دارم از شما که بیائید نزد مرقد والد مقدستان در هفتم کانون اول وقت ظهر شما وعباس افندی وسه شاهد از طرف ایشان وسه شاهد از طرف شما ومترجم وعکاس تا بگیرد عکس وصیتها را ومن ونیز خواهش میکنم مینمایم که مرحمت نموده بدهید مرا جوابی بخط هر یك از خودتان هرچه زودتر آیا میتوانم اظهار نمایم بخط نزد شما ای آقایان خواهشهای مخلصانهٔ صادقهٔ خود را

روزآموند تمبلتون

وبر این نامه آمد مرا این جواب بعربی با ترجمه اش بفرنساوی

عکا قصر ۲ کانون اول سنه ۱۸۹۹

حضرت فاضلهٔ بارعهٔ شهیرهٔ مادام تمبلتون دامهوجود ها

دریافتم بدستهای ممنونیت کتاب مستطاب را وتأمل نمودم بنظر امعان لطف خطاب را وافزود مرا فحوای آن ابتهاج وروشن نمود در زجاجهٔ دل سراج وهاج زیرا دلالت نموده بر قیام از برای اصلاح واهتمام بانچه در آنست تمام نجاح سؤال مینمایم از حق عز شأنه که موفق فرماید حضرت را بر اجراء این قصد جلیل وامر جمیل ومقدر فرماید بسبب آن اجر جزیل انچه اشارت نمودید بما باجتماع هفتم کانون اول سنه ۱۸۹۹ هنگام ظهر بجهت فحص نمودن وصایای شریفه وگرفتن عکسهای ظریفهٔ آن ما مستعدیم از برای آن وحاضر میشویم بتمام انشراح وامتنان زیراوصایا از برای اظهاراست نه ستر وکتمان وچون ما متحدیم در افکار اکتفا نمودیم بیك ورقه در جواب بملاحظهٔ اختصار وامیدواریم قبول تحیت لائقهٔ خود را احاطهکناد همیشه بشما نعمتهای فائقه

محمد علی بدیع الله

واصل عربی این مکتوب محفوظست نزد من واگر در ایران کسی رغبت باطلاع بآن نماید میفرستم برای او عکس انرا

پس من رغبت دارم که بفرستم این حقایق ومکاتیب را بجهت اشخاص عمده مذهب بابی در ایران با ملحق نمودن ملاحظات آینده

تنها سبب امتناع عباس افندی از خواندن وصیت شاید شامل بودن آن وصیت است بر اسرار مقدسه نزد والدشان که مقتضی نمیدانند افشای انرا ولکن چون مشار الیه خواندند انرا از برای میرآلای بدری بیك وچون صریحا گفتند بامین افندی عبد النور که فرستادند نسخه از وصیت را نزد سلطان عثمانی ونسخه نزد پادشاه ایران پس در اینصورت نمیتوانند امتناع نمایند از خواندن وصیت بجهت دو برادرشان پسران بهاء الله مقدس

آیا مسامحه نمیائید جمعیت شما در ایران که اظهار نمایم ملاحظه خود را یعنی جمیع اشخاص فاضل مستحسن شمردند فرستادن عریضه بهمراهی وکیلائی از طرف خود نزد عباس افندی وطلبند از ایشان که بخوانند وبگیرند عکس وصیت را تا رفع شود اختلاف چند ساله

جسارت نموده مینویسم بشما این نامه را ومیطلبم از شما جوابی بعنوان اسم مادام تمبلتون حیفا سوریا زیرا رغبت دارم که داخل نمایم در تاریخ خود آنچه جمعیت محترم شما مقرر میدارید

آیا مسامحه مینمائید از برای من ای آقایان محترم که بگویم در آخر اینکه من در ابتدای شناسائی قدیم با عائله بهاء الله مقدس احترام وتوقیر نمودم جمیع برادرانرا یکان اما در اثنای این سالها که ملاقات نمودم انهارا بسیار احترام من نسبت بعباس افندی روی بنقصان نمود واحترام نسبت بمحمد علی افندی وبدیع الله افندی زیادت شد زیرا این دو برادر کوچکتر متابعت مینمایند مذهب والدشانرا با وجود سختیها که تحمل ~~مینمایند~~ مینمائید انرا اثنائیکه عباس افندی کوتاهی مینمایند در محافظت بر مبادی شریفه والد شریفشان

وبتحقیق ملاقات نمودم بدیع الله افندیرا بیش از دو برادر دیگرشان ومرا دوستی صادقانه است بایشان مؤسس بر تجربهای چند که یافتم ایشانرا در آن سزاوار احترام

ومن یقین دارم که جمیع اشخاص فاضل حکیم میان شما مسرور میشوند که ببینند این پسر کوچکتر بهاء الله محترم را نجات یافته از اضطرابات عدیده که تحمل مینماید آنرا اضطراباتیکه ممکنست ازاله آن بسبب نعمیدن تام واضح مقصد بهاء الله را چنانچه آن واضحست در وصیت اخیره بعباس افندی وآنست وصیتیکه میخواهند ~~بگذرانند~~ برادران کوچکتر که اطاعت نمایند آنرا در جمیع تفصیلاتش چنانچه ذکر نمودند از برای من مراتب عدیده

پس اگر عباس افندی براستی ویقین شخص شریفی هستند چنانچه ادعا مینمایند آیا پس میتوانند رد نمایند این خواهش بقاعد مرا

بپذیرید ای آقایان آرزوهای مخلصانه شریف منرا ومیطلبم از خدای تعالی که مستدام دارد بر شما خشنودی ورستگاریرا

روزآموند تمبلتون